

UNIVERSAL
BRARY

OU_228444

UNIVERS
LIBRARY

اقبال نامہ جہانگیری

تصنیف

معتد خان بخشی جهانگیر پادشاہ بن اکبر پادشاہ

کہ آنرا اشیائک سوہیتی بنگالہ

بتصحیح

مولوی عبدالحی و مولوی احمد علی صاحبان

باہتمام

کپتان ولیم نامو لیس صاحب

درکالج پریس طبع کرد

فهرست

صفحه

۲		ذکر جلوس جهانگیر بادشاه بر تخت سلطنت
۷		ذکر فرستادن شاهزاده پرویز باستیصال رانای مقهور
		آغاز سال اول از جلوس میمنت مانوس جهانگیری و فرار نمودن خسرو از اکبر آباد بصوب پنجاب و توجه موکب مسعود در تعاقب او
۸		
		آغاز سال دوم از جلوس اشرف و نهضت رایات عالیات
۲۱		بجانب کابل
۲۲		ذکر احوال شیرانگن خان
۲۷		مراجعت موکب همایون از کابل بلاهور
۳۲		معاودت لوای آسمان سای از لاهور به مهتقر خلافت

۴۹		آغاز سال ششم از جلوس مقدس
۵۱		رقیمة الوداد شاه والا جاه سلطان عباس
۵۴		خواستگاری صبیحة اعظماد الدوله
۵۹		آغاز سال هفتم از جلوس شاهنشاهی
۶۸		آغاز سال هشتم از جلوس اقدس
۷۱		نهضت موکب گیهان شکوه بصوب دار البرکت اجمیر
۷۴		آغاز سال نهم از جلوس معلی
۷۹		آغاز سال دهم از جلوس اشرف و اعلی
۸۷		آغاز سال یازدهم از مبدأ جلوس جهانگیری
		دستوری یافتن ساهزده عالیجناب و تسخیر مذکور
۹۰		و توجه موکب مسعود حضرت شاهنشاهی
۱۰۰		آغاز سال دوازدهم از جلوس مبارک
۱۰۶		توجه موکب گیهان شکوه بصوب ملک گجرات
۱۱۱		آغاز سال سیزدهم از جلوس همایون
۱۱۷		مراجعت موکب همایون از احمد آباد بدار الخلافت اکبر آباد
۱۲۵		آغاز سال چهاردهم از جلوس شاهنشاهی
۱۲۷		توجه رایات عالیات بصوب جنت نظیر کشمیر
۱۳۷		آغاز سال پانزدهم از جلوس اقدس
۱۴۹		معاودت موکب منصور بصوب لاهور

۱۸۴	..	..	شرح بیماری حضرت شاهنشاهی و امتداد آن
۱۸۶	..	..	ارتفاع رایات جهان کشا بسوی کشمیر بار دوم
۱۹۱	..	..	آغاز سال هفدهم از جلوس معلی
۱۹۴	..	..	نهضت رایات عالیات بصوب دار السلطنت لاهور
۱۹۸	..	..	ورود موکب همایون بصوب دار الخلافت آگره
۲۰۱	..	..	آغاز سال هژدهم از جلوس اقدس
۲۰۴	..	..	رخصت شاهزاده پرویز با عساکر منصور بطرف ماندو
۲۱۳	..	..	متوجه شدن رایات عالیات بصوب بهشت نظیر کشمیر
۲۱۵	..	..	آغاز سال نوزدهم از جلوس میمنت مانوس حضرت ارفع
۲۲۹	..	..	نهضت فرمودن رایات عالیات بصوب دار السلطنت لاهور
	..	..	متوجه شدن موکب مسعود بجانب جنت نظیر کشمیر و آغاز
۲۴۰	..	..	سال بیستم از جلوس معلی
	..	..	نهضت رایات عالیات از جنت نظیر کشمیر بصوب
۲۴۶	..	..	دار السلطنت لاهور
۲۴۹	..	..	نهضت موکب مسعود بصوب بلده فاخره کابل
۲۵۲	..	..	آغاز سال بیست و یکم از جلوس معلی
۲۷۳	..	..	نهضت رایات عالیات از کابل بصوب هندوستان
۲۹۰	..	..	نهضت رایات عالیات بعزم سیر و شکار کشمیر
ایضا	..	..	آغاز سال بیست و دوم از جلوس معلی

بسم الله الرحمن الرحيم

اقبال نامه جهانگیری

شایسته سریر سلطنت و فرمان روائی و زیبدند افسر خلافت
و کشور کشائی بلند اقبالی تواند بود که نهال مرادش از جویبار
رحمت ایزدی سرسبز و شاداب باشد و نخل دولتش در گلشن عدالت
سربرکشد و شمع مرادش بفروغ انوار مکارم ازلی جهان را روشن
و منور دارد و لمعات تیغ همتش زنگ زدهای ظلمت کفر گردد
و رشحات محاب مکرمتش افسردگیهای جهان بی آب و رنگ
را طراوت و نصارت بخشد و چشمه سار دین و دولت به آبیاری
مرحمتش تشنه لبان بادیه ناکامی را سیراب امید سازد و از فیض
فضل معدلتش چارچمن ملک رشک هشت بهشت شود و
بدستگیری سیاستش خار بن فتنه و آشوب از بدیع و بن برکنده

بتاریخ روز پنجشنبه یازدهم شهر جمادی الثانی سال هزار
و چهارده هجری بمقامت مسعود و زمان محمود که مختار انجم
شناسان رصد بند بود در ارک دار الخلافت اکبر آباد حرمها الله
تعالی عن المکاره و الافات تخت سلطنت و اورنگ خلافت
بجلوس جهان افروز ارتفاع آسمانی و فروغ جاودانی یافت خطبه
جهانگیری و گیتی ستانی بنام نامی و القاب سامی سامعه افروز
گشت سکه دولت و اقبال باسم همایون چهره مراد افروخت و چون
خطیب بالقاب مستطاب حضرت شاهنشاهی زبان را در بار گردانید
خو من خرمن زرد گوهر نثار شد مستمندان کام دل برگرفتند و آرزو
مندان جیب نیاز را گوهر آورد ساختند و زرهای مسکوک بتازه
روئی چهره مراد افروخت خطاب خجسته ااقاب ابوالمظفر
نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی برمنشیر دولت ثبت شد ارکان
دولت و اعیان سلطنت که بسعادت حضور شرف اختصاص داشتند
و سران سپاه که در صوبجات شرائط خدمت و جانفشانی بتقدیم
میرسانیدند در خورشایستگی خویش باز دیار مراتب و مناصب فرق
عزت برافراختند جبین اخلاص بندها بسجود شکر این موهبت عظمی
نورانی گشت زبان نیاز بفرمای تهنیت بلند آوازه گردید - مقرر شد که
پدر بزرگوار خاقان گیتی ستان را عمرش آشیانی میگفته باشند و بعد

عبد الصمد شیرین قلم که سابق حضرت عرش آشیانی اورا از
برهانپور بجهت فصائح و رهنمونی بشاهراه مقصود بخدمت حضرت
شاهنشاهی فرستاده بودند و او بخلاف آن باعث براغوی ایشان
گشته و در هنگامی که آن حضرت بر رهنمونی دولت و بدو توفیق
متوجه ملازمت پدر عالیقدر گردیدند او از توهم کردار نا پسندیده
خویش بشعاب جبال دهر نیده پناه برده از اثر هواهای مخالف
و آب های مسموم ندم جانی بیدش نداشت از اجتماع این نوید
جان بخش گرم گیرا آمده فرق خدمت بسجود قدسی آستان
نورانی ساخت و بخطاب امیر الامرائی و منصب جلیل القدر
وکالت سر رفعت بفلک سود مهر اشرف اوزک را بجواهر قیمتی
آراسته بدست مبارک خود پیرایه گردن عزت او ساختند - و میرزا
جان بیگ را که در زمان شاهزادگی دیوان بود بخطاب وزیر الممالک
اختصاص بخشیده با میرزا غیاث بیگ در خدمت دیوانی شریک
نمودند - و میرزا غیاث بیگ که سابق هفت صدی بود بخطاب
اعتماد الدوله و هزار و پانصدی منصب سرفرازی یافت - و شیخ
فرید بخاری را بمنصب پنجهازاری ذات و سوار بلند مرتبه گردانیده
بوالا پایه میر بخشی سرفرازی بخشیدند شیخ از سادات موهوبست
و در صغرسن بخدمت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه پیوسته
بمیامن تربیت آن حضرت ترقی و تصاعد نموده بمنصب میر بخشی

طلب تذخواه می نمود ظاهر و باطن شیخ بغایت آراسته و سنجیده
بود بزرگی و دولت ازو قدر و شرف داشت نه او از بزرگی و دولت
شجاعت را با سخاوت فراهم آورده خیر بالذات بود در فیض بر
روی خلق باز کرده هر که باو رسیدی چهره ناکامی در آئینه خیال
ندیدی در آغاز سلطنت مصدر خدمتی شده که اما این دولت بدان
استحکام پذیرفت چنانچه عنقریب بجای خود گذارش خواهد یافت*
راجه مانسنگه را بمراحم بیکران اختصاص بخشیده خلعت فاخره با
چاقب و شمشیر مرصع و اسب خاصه لطف نموده بصاحب صوبگی
بنگاله رخصت فرمودند خان اعظم میرزا عزیز گوگلتاش را بانواع عواطف
و اقسام نوازش سرفراز ساخته در ملازمت اشرف نگاه داشتند و زمانه
بیک پسر غفور بیک کابلی بخطاب مهابت خانی سرفرازی یافت و
شیخ قطب الدین فتح پوری دخترزاده شیخ سلیم فتح پوری که گوگلتاش
آنحضرت بود بخطاب قطب الدین خانی مقرر گشت و شیخ حسین پسر
شیخ میذا بخطاب مقرب خانی فرق عزت برافراخت و میرزا جعفر مخاطب
بآصف خان از صوبه بهار آمده دولت آستان بوس دریافت وی
پسر میرزا بدیع الزمان بن آقا ملا مشهور است در عنفوان شباب
از عراق به هندوستان آمده بوحیده عم خویش میرزا غیاث الدین علی
آصف خان بسعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت حضرت
عرش آستانی منصب بیعتی داخلی بآصف خان لطف فرمودند او

بالجمله استعفاى او بر خاطر اقدس گران آمد بحال تباه رخصت بنگاله
فرمودند چون بدار الخلافت اكبر آباد رسيد بخدمت مولانا قاسم كاهى
شذانت مولانا پرميد كه اى جوان تو كيستى و از كجا مى آئى و بكجا
مىروى ميرزا جعفر مجملی از احوال خود معروض داشت و گفت
كه بحكم اشرف روانه بنگاله شده ام قضا را دران ايام آب و هواى بنگاله
بغايت مسموم بود كسى را كه گناه گار مىكردند به بنگاله مىفرستادند
و اغلب ظن اين بود كه زنده برنگردد ملا قاسم گفت كه تو نغزك
جوانى حيفم مى آيد كه بنگاله بروى گفت اختيار من نيست
توكل بخدا كرده مىروم هرچه مقدر است خواهد شد ملا گفت زنهار
بر خدا توكل مكن همان خداست كه در دشت كربلا جگر گوشه هاى
پيغمبر را شهيد ساخت ازين نمط كلماتى چند خوش طبعانه كرد
جعفر بيگ چون به بنگاله پيوست خانجهان حاكم بنگاله بيمار بود
بعد از روزى چند وديعت حيات سپرد و مظفر خان بجاي او
منصوب گشت شورش معصوم كابللى و باغي شدن قاقشالان بميان
آمد و مظفر خان را شهيد ساختند و ميرزا جعفر بيگ و خواجه
شمس الدين محمد خانى و اكثري از بندهاى درگاه بمخالفتان
موافقت نمودند و نام برده ها ازين آشوب گاه رخت حيات بساحل
سلامت كشيده در فتحپور بسجود قدمى آستان جبين اخلاص
نوراني ساختند ازينكه او را بخوارى و ناكامى از درگاه رانده بودند

وزارت بلندی گرای شد و بی اغراق خدمت دیوانی بغایت خوب
 کرد نفس الامر آنکه آصفخان جوانی بود بظاهر و باطن آراسته فهم رشد
 و فطرت بلند داشت اینحرف از دست که هرچه در بدیهه نفهم یقین
 که تزریق و بی معنی است شعر خوب میگفت و نظر را پسندیده می
 نوشت تاریخ دان بود مثنوی در بحر خسرو شیرین گفته شعرهای
 خوب دارد و این چند بیت^(۲) از آنجا نوشته میشود * مثنوی *
 ز نوشین جام شب در چشم ساقی * اثر از می چومی در شیشه باقی
 سلاح جنگ در دستش چنان چست

که گوئی همچو شیر از پنجه اش رست
 ز شوق آنچه آنجا دید فرهاد * مرا اینجا قلم از دست افتاد
 دو کس را در بیابان خطر ناک * ز بی آبی فتاد اندر جگر چاک
 چو دست معی کوفته شد ز چاره * نفسها افتاد اندر شماره
 مسیح بحر و مصاح بیابان * امانت دار گنج آب حیوان
 لبالب کوزه صافی زهر درد * بنزدیک لب هر یک چو آورد
 موی آن یار دیگر کرد اشارت * چنین تا زندگی شان شد بغارت

(۲ ن) این چند بیت از واردات طبع اوست * شعر *
 شهر گنجایش غمهای دل ما چون داشت * آفریدند برای دل ما صحرارا
 رسید و مضطربم کرد و آنقدر نشست * که آشنای دل خود کنم تهلی را

بمرگ از زندگی صد بار خوشتر * خجل از کرده خود با سگندر
نهاد آئینه دل در برابر * از نسخه گرفت از عکس دلبر

ذکر فرستادن شاهزاده پرویز باستیصال رانای مقهور

چون در عهد دولت و زمان سلطنت حضرت عرش آشیانی
با توجهی که آنحضرت را باستیصال رانای مقهور و مخدول بود
بحسب تقدیر آن مهم نسق شایسته نیافت در اواخر مدت سلطنت
شاهزاده ولی عهد را با لشکر عظیم بدان مهم رخصت فرمودند و
ایشان نیز دل نهاد آن کار نشده بی استرضای خاطر اشرف بصوب
آله باس عطف عذر نمودند و استیصال آن وخیم العاقبت در عقد
توقف بماند بعد از آنکه تخت خلافت بجلوس جهان افروز آراستگی
یافت افتتاح این عقد دشوار را بر جمیع مقاصد مقدم داشته شاهزاده
پرویز را با لشکر گران و توپخانه عظیم بدانصوب رخصت فرمودند و
آصف خان به اتالیقی شاهزاده سربلندی یافت لیکن در دیوان
قضا برآمد این کار و کشایش این عقد دشوار بکلید همت صاحب
قران شاه جهان پادشاه غازی رقمزد کلاک تقدیر بود درین مرتبه
نیز کاری از پیش نرفت سلطان پرویز ناکام عطف عذر نموده در دار
السلطنت لاهور بخدمت پدر عالیقدر پیوسته چنانچه بجای خود
نکاشته کلاک بدایع نگار خواهد شد انشاء الله تعالی در خلال این

آغاز سال اول از جلوس میمنت مانوس
جهانگیری و فرار نمودن خسرو از اکبر آباد بصوب
پنجاب و توجه موکب مسعود در تعاقب او

یازدهم شهر ذی قعدة سال هزار و چهارده هجری که نیر اعظم
10-March 1606

به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرموده نخستین سال
از جلوس همایون به مبارکی و فرخی آغاز شد و افسرده دلان خاک
نشین را روز بازار نشاط گرمی پذیرفت *

* رباعی *

درخت غنچه بر آرد و بلبلان مستند

جهان جوان شد و یاران بعیش بنفشستند

بساط سبزه لگدکوب شد بپای نشاط

ز بسکه عارف و عامی برقص برجستند

و بآئین حضرت عرش آشیانی دولتخانه را باقمشه گران بها و انواع
ظرائف و نفائس آذین بسته جشن پادشاهانه ترتیب دادند تا روز
شرف هر روز یکی از سران دولت بزم نشاط آراسته بلوازم نقار
و پیشکش پرداختند * از اعظم سوانح که در مبادی این سال پرتو
ظهور انداخت گریختن شاهزاده خسرو است از سعادت خدمت پدر
والا قدر - و تفصیل این اجمال آنکه چون دماغش بماخولیدی سلطنت

والتفات مدارا و دلجوئی میفرمودند از پیشتر متوهم و متذرد می زیست
تا آنکه شب یکشنبه بیستم (هشتم) ذی الحجه بعد از انقضای یکساعت
نجومی با معدودی که محرم راز و محل اعتماد او بودند از ارک دار
الخلافت اکبر آباد برآمده راه ادبار پیش گرفت و بعد از نفسی
امیر الامرا خبر یافته بخدمت حضرت شتافته اینخبر متوحش را
معروض داشت نخست رای جهان آرای چنین تقاضا فرمود که
پادشاهزاده جوان بخت سلطان خرم را بتعاقب آن سرگشته بادیه
ضلالت رخصت فرمایند امیر الامرا التماس نمود که صلاح دولت درین
است که بنده باین خدمت دستوری یابد حکم شد که چنین باشد در آخر
ملهم غیبی بخاطر قدسی مظاهر پرتو افکند که شاهزاده عالمیان را
بجای خود سریر آرای دولت فرموده اعتماد الدوله را در خدمت
ایشان باز دارند و موکب اقبال همعنان فتح و فیروزی بتعاقب او
شتابد و باین عزیمت سائب شیخ فرید میر بخشی را با اکثری از
امرا و منصبداران که بسعادت حضور اختصاص داشتند گرم و گیرا
بطریق منقل رخصت فرمودند و باختیار ساعت مقید نشده آخرهای
شب خود رایت فتح و فیروزی برافراشتند و در سواد شهر (صبح مراد
دمیده جهانرا بفروغ اقبال روشنی بخشید درینوقت) میرزا حسن پسر
میرزا شاهرخ را که رفیق طریق بغی بود و در ظلمت ادبار راه را گم
کرده سراسیمه میگشت گرفته آوردند و بشگون مبارک گرفته در
زندان مکانات مقید و محبوس فرمودند و اهتمام خان کوتوال

در چار میشود و بفهمون او از راه رفته آوارا بادیه ضلالت میگردد و در
مخاطبات خان بابا گفته مدار اختیار خود را بقبضه اقتدار او حواله
مینماید و چون حسن بیگ از جانب حضرت شاهنشاهی مطمئن
نبود ازین طلب امتشمام بیعنایتی می نمود و در اصل سرشت
بدخشیان بفته و شورش و فساد مجبول ست قرار بهمراهی از میدهد
و با قصد جوان بدخشی عطف عذاب نموده طریق بغی و کفران
نعمت پیش میگیرد در ائذی راه از سوداگر و غیره هرکس که پیش
می آمد اموال او را غارت کرده و سراها را بآتش بیداد سوخته از دود
دل مظلومان اندیشه نکرده طی راه ادبار می نمود خصوصاً اسپهان
سوداگری و طوایل پادشاهی هرجا بنظرش در می آمد متصرف گشته
بهمراهان خود قسمت میکرد و پیداهارا سوار ساخته همراه میگرفت
قضا را دلاور خان که متوجه لاهور بود در مقام پانی پت خبر آمدن
خسرو شنیده فرزندان خود را از آب جون گذرانیده بسرعت هرچه
تمامتر متوجه لاهور شد که پیشتر ازو بحصار لاهور در آمده باستحکام
قلعه و برج و باره پردازد عبد الرحیم دیوان لاهور که بحکم اشرف
متوجه درگاه بود بدلاور خان پیش آمد و دلاور خان حقیقت فرار
نمودن خسرو خاطر نشین او ساخت و او توفیق نیافت که فرزندان خود
را از آب گذرانیده خود با دلاور خان موافقت و مرافقت نماید بالجمله دلاور
خان به تیز روی بجانب لاهور شتافت و او پیش رفته خسرو را دید و خسرو

که با شیخ داشتند حرفهای مخمل معروض داشتند و او را بناد و التخواهی
متهم می ساختند و عرض مینمودند که شیخ فرید دیده و دانسته
خسرو را پیش انداخته میبرد و قصد گرفتن او نمیکند و الا هرگاه
خواهد خود را بار میرساند و کارش را تمام میسازد تا آنکه مهابتخان
را نزد شیخ فرستاده ازین مقوله تهدیدات فرمودند شیخ اصلا از جا
در نیامده در خور اخلاص و قرار داد خود پاسخ گذار شد و دلاور خان
بلاهور رسیده باتفاق میرزا حسین دیوان و نورالدین قلی کوتوال
باستحکام برج و باره پرداخته و توپها را بالا برده بشرايط تحصن
همت گماشتند مقارن اینحال خسرو بلاهور پیوهت چون در دولت
را بر روی خود مسدود یافت بلوازم محاصره و فراهم آوردن لشکر
و ترتیب اسباب ضلالت و ادبار پرداخت و از درون و بیرون نائرها
قتال و جدال اشتعال پذیرفت و درین چند روز خسرو قریب ده
دوازده هزار سوار فراهم آورد و چون آگاهی یافت که شیخ فرید
با عساکر منصوره بحوالی آب سلطانپور رسیده و موکب اقبال حضرت
شاهنشاهی نیز لشکر منقلا را قوی پشت دارد و درین زودی تسخیر
قلعه متعذر بود ناگزیر دست از محاصره باز داشته بتقابل عساکر
اقبال شتافت میر جمال الدین حسین انجو که بجهت نصیحت
خسرو از درگاه آمده بود در ظاهر شهر ملاقات نمود هرچند بنصایح
ارجمند رهنمون سعادت و نیکبختی شد از غایت غرور و پندار اثر

از ادبش واقعه طلب که برگرد او فراهم آمده بودند چون هیچکدام
خیمه با خود نداشتند بدیهای اطراف و نواحی در آمده از تطاول
و تعدی زن و دختر مردم را بزور کشیده مطعون و مردود ازل و ابد
گردیدند و صبح بهمان حال سوار شده خود را بسر حلقه ارباب زوال
و فکال رسانیدند آخرهای روز شیخ فرید در کنار آب بپایه خبر آمدن خسرو
را شنیده بکشتی و پل مقید نشده بارگی توکل بآب راند و تمام فوج
او بمیامن اقبال بیزوال حضرت شاهنشاهی پایاب عبور نموده و در
آنطرف آب میر جمال الدین حسین انجو از پیش آمده جمعیت
خسرو را بغارت گران ظاهر ساخت و اظهار اینمقدمه که موجب تردد
خاطر همراهان بود از میر نا پسندیده نمود و شیخ جواب نا ملایم بمیر
گفته رخصت داد و خود با جمعی که همراه داشت چلته پوشیده
مستعد کارزار گشت مقارن اینحال فوج مخالف نمودار شد و
بین الغریقین نائرا قتال و جدال اشتعال پذیرفت و سادات بارهه
که هراول لشکر منصور بودند داد جرأت و جلالت داده بسیاری
از مخالفان را به تیغ بیدریغ برخاک هلاک انداختند و خود زخمهای
کلنی برداشتند از انجمله سید جلال الدین و غیره قریب شصت نفر
از سادات بزخمهای جانستگان سرخ روی دین و دولت شدند
درینوقت سید کمال بخاری که التمش بود با برادران خود بکومک
فوج هراول شتافته ادای حقوق تربیت نمود بهادران فوج برنغار

تبع انتقام شده در زیر سم باد پایان عساکر اقبال پایمال ادبار گردیدند
خسرو با حسن بیگ قرار برقرار داده آواره بادیغ ناکسی و زشت
نامی گشت انتظام بحسن سلسله خلافت شیخ فرید زایت فتح و
فیروزی بر افراشته کوس شادی در عرصه مبارزت بلند آوازه ساخت
صندوقچه جواهر خسرو که همه جا و همه وقت با خود میداشت
با سکه پال سواری او بتصرف بهادران لشکر منصور افتاد شیخ
آنها بخدمت حضرت خلافت پناهی ارسال داشت آخرهای همان
روز بشارت فتح و فیروزی بمسامع جلال رسید و حضرت شاهنشاهی
بر جناح استعجال توسن اقبال برانگیخته متوجه عرصه کارزار شدند
و چون مشخص نبود که خسرو بکدام سمت روی ادبار فهاده راجه
بامو را که از زمینداران معتبر کوهستان شمالیست بدان سمت
فرستادند که هر جا ازان هرگشته بادیغ ضلالت آگاهی یابد گرم و گیرا
شتافته او را بدست آورد شیخ یک میدان راه پیش از ناردگاه
فرود آمده بود و در سه ساعت شب گذشته موکب منصور بمعسكر
دولت پیوست شیخ از خیمه خود بر آمده مردمک دیده را بسم
باد پای اقبال سود و آنحضرت از اسب فرود آمده شیخ را در آغوش
عاطفت گرفته عنایتی و مرحمتی که هرگز در مخیله او نگذشته بود
ظاهر ساختند و شب در خیمه شیخ گذرانیده روز دیگر متوجه
دار السلطنت لاهور گردیدند چون خسرو خسران زده بحال تباہ از

و تاراج کرده بجانب دار الخلافت اکبر آباد باید شتافت اگر کاری
از پیش رفت فبها و نعم و الا بحدود ولایت شرقیه باید رفت ممکن
آنست که از راجه مانسنگه نیز معاونتی و مددی بشما برسد و درین
میر و مسافت دور بزدکن حضرت را کجا تاب آنست که اینهمه
محنت و تعب را متحمل گشته دست از شما باز ندارند حسن
بیک گفت این کنکاش غلط است شمارا بجانب کابل باید شتافت
چه از اسب و آدم دران حدود کمی نیست و بالفعل خزانه من
در قلعه رهناس موجود است بهجرد رسیدن بحدود رهناس ده
دوازده هزار سوار مغل کار آمدنی در خدمت شما فراهم می آیند
اگر پادشاه از پی شما بیایند ما جنگ را آماده ایم و اگر اینحدود را
بشما ارزانی دارند یک چندی برروزگار در ساخته انتظار فرصت و
قابو را طلبکار خواهیم بود تا آنچه نصیب است از نهانخانه تقدیر چهره
کشا گردد فردوس مکانی بابر شاه و جنت آشیانی همایون پادشاه
بیادری همین کابل فتح هندوستان کردند کسی را که کابل باشد
هر قدر نوکر خواهد سامان میتواند کرد و معینا ایشان خزانه
نداشتند و من چهار لک روپیه در رهناس دارم پیشکش میکنم
چون عنان اختیار خود را بقبضه اقتدار آن برگشته روزگار سپرده بود
کنکاش او را مرجع داشت و افغانان جدائی گزیده بجانب
هندوستان رخت ادبار کشیدند و خسرو با حسن بیک خواست که

در گرفتن او نمایند لاجرم در گذرها احتیاط و تاکید بسیار میشد
نخست بگذر شاهپور رفته خواستند که ازان گذر عبور نمایند هر چند
تردد نمودند کشتی بهم نرسید ناگزیر بگذر سوده‌ره رفتند چون
شب بود مردم او بتفحص و تردد بسیار یک کشتی بيملاح بدست
آوردند و کشتی دیگر پرهیمه و کاه یافتند ملاحان کشتی هیمه را
بلطف و عنف راضی ساخته برین کشتی موار شده خواستند
که از آب بگذرند ملاحان اضطراب اینها را دریافته کشتی را
در میان آب بجائی بردند که بر ریگ نشست و خود ها در آب
جسته بشناه گذشته این خبر بمردم سوده‌ره گفتند اتفاقا چوده‌ری
پرگنه سوده‌ره ازین شور و غوغا خبردار شده بکنار آب آمده ملاحان
را از گذشتن و گذرانیدن مانع آمد و از غوغای او مردم آنطرف
فراهم آمده میر ابو القاسم تمکین را که در پرگنه گجرات بود
آگاه ساختند ^(مقارن) اینحال صبح دمید و جهان را در چشم او تیره
و تاریک ساخت میر ابو القاسم تمکین و هلال خان خواجه سرا و
دیگر منصبداران که دران حدود بودند فراهم آمده آن غریق بحر
ضلالت و ادبار را با حسن بیگ از کشتی بر آورده به پرگنه گجرات

(۲ ن) و او با دیگر منصبداران و خواجه خضری که دران نواحی
بودند بکنار دریا رسیده بملایمت و چاپلوسی در آمده ایشان را

الحرام هزار و پانزده هجری خبر گرفتاری او در باغ میرزا کامران
بمصامع اقبال رسید حکم شد که امیر الامرا بر جناح استعجال شتافته
خسرو برگشته بخت و حسن بیگ تیره روزگار و عبد الرحیم مردود
را بدرگاه والا حاضر سازد روز پنجشنبه سوم صفر خسرو را دست بسته
و زنجیر در پا بتورا چنگیز خانی از طرف چپ به پیشگاه قهرمان
جلال در آورند حسن بیگ را بر دست راست و عبد الرحیم را
بر دست چپ او ایستاده کرده بودند و خسرو در میان هر دو
ایستاده میلرزید و میگریست حسن بیگ بگمان نفع موهوم
بهرزه گوئی و ژاژ خانی در آمده پریشان گفتن آغاز کرد چون عرض
ار به پیشگاه خاطر فیاض پرتو افکند بحرف زدن نگذاشته حکم
فرمودند که خسرو را مسلسل و محبوس دارند و حسن بیگ را در
پوست گاو و عبد الرحیم را در پوست خر کشیده واژگون بر دراز
گوش نشانیده بر دور شهر گردانند چون پوست گاو زود تر از پوست
خر خشک شد حسن بیگ بیش از چهار پهر زنده نماند و به تنگی
نفس در گذشت و عبد الرحیم را که در پوست خر کشیده بدور شهر
میگردانیدند از غایت بی آرمی پوست سگ بر روی کشیده در کوچه
و بازار از قسم خیار و غیره آنچه رطوبت داشت و بدستش می افتاد میخورد
آن روز و شب زنده ماند روز دیگر حکم شد که از پوستش بر آورند
در یک شبانه روز کرم بسیار در پوست افتاده بود بهر حال جان برد

و عبرت حکم شد که از در باغ کامران تا در قلعه دو رویه دارها نصب
کرده جمعی از مفسدان میاه بخت را که با خسرو رفیق طریق بغی
و ضلالت بودند باقسام عقوبت بردار کشند در اوراق سابق ممت
ذکر یافته که شاهزاده پرویز با فوجی از بهادران عرصه شهامت
به تسخیر ملک رانا تعیین شد و چون شورش خسرو بمیان آمد حکم اشرف
شده بود که جمعی از بندها را بر سر آن مهم گذاشته خود با آصفخان
متوجه دار الخلافت اکبر آباد گردد و درینوقت که بهیامن اقبال بی
زوال اطغاء نائره خسرو شد حکم فرمودند که فسخ آن عزیمت نموده
عازم درگاه والا شود - روز چهارشنبه نهم ماه صفر بمبارکی داخل شهر
لاهور شدند و خسرو را بر فیل نشانیده از میان دارها گذرانیدند تا
همراهان خود را بآن عقوبت دیده از عمل زشت خویش عبرت
برگیرد درین هنگام بمسامع جلال رسید که حسین خان شاملو
حاکم هرات خبر شفقار شدن حضرت عرش آشیانی و شورش
خسرو شنیده حاکم فرات و ملک سیستان را همراه گرفته با لشکر
خراسان بر سر قندهار آمده قلعه را محاصره کرده و شاه بیگ
خان باعثضاد اقبال روز افزون باعثحکام برج و باره و انتظام مصالح
قلعه داری پرداخته مردانه پای همت افشوده بالای ارک جانی
بجهت نشستن خود قرار داده که غنیم از بیرون مجلس او را
مشاهده مینماید (و در مدت محاصره هرگز کمر نه بسته و سر برهنه

تصور نمیکند) و پیوسته بعیش و طرب مشغول بوده همه روز افواج
ترتیب داده بمقابله و مقاتله بیرون میفرستد و آثار غلبه و تسلط
ظاهر میسازد بعد از استماع این خبر حضرت شاهنشاهی جمعی از
امرا و مناصبداران را که قرا خان ترکمان و بخته بیک کابلی مخاطب
بسردار خان از انجمله بودند بسرداری میرزا غازی ولد میرزا جانی
ترخان بکوسک شاه بیگخان تعیین فرمودند اتفاقا شاه عباس رفتن
میران سرحد را بر سر قندهار و محاصره نمودن قلعه مذکور شنیده رقمی
بنام آنها مصحوب حسین بیک نامی فرستاده که دست از قلعه باز
داشته هر کدام بجای و مقام خود شتابند و فرمود که حسین
بیگ لشکر را از گرد قلعه خیزانیده خود بخدمت بندگان حضرت
برود و مراسله که در عذر این جرأت و گستاخی نوشته شده بگذرانند
با انجمله پیش از آنکه افواج جهانگیری بقندهار برسند لشکر قزاقاش
بحکم پادشاه ترک محاصره نموده باز گشتند درین تاریخ حسین
بیگ مذکور بدرگاه والا آمده دولت زمین بوی دریافت و بحکم
اشرف سردار خان بحکومت قندهار فرق عزت برافراخت و شاه
بیگخان روانه درگاه والا شد بعد از چند گاه سردار خان را عزل فرموده
قندهار را بمیرزا غازی لطف فرمودند (و بیمن مرحمت آنحضرت
هم ملک تهته را داشت و هم قندهار را و بغایت عالی همتانه و بزرگانه
روزگار بسرمی برد) درین تاریخ شاهزاده پرویز از مهم را نا آمده با کوسکیان

سرفراز گردید و مقر بخان نیز که بجهت آوردن حشم و فرزندان شاهزاده انیال
رفته بود پسران شاهزاده را از دکن آورده ملازمت نمود از شاهزاده مرحوم
سه پسر و چهار دختر مانده بود پسر کلان ^(۵) طهمورث دوم ^(۶) بایستغری سوم
هوشنگ درین ایام پیرا پسر دولتخان لودی که نوکر عمده خانخانان
عبدالرحیم بود در آخر شاهزاده انیال نوکر خود ساخته عنایت بسیار به
پسرش ظاهر میکردند و در محاورات بخطاب فرزندی اختصاص بخشیده
بعواطف بیکران مخصوص میشدند بعد از فوت شاهزاده مرحوم حسب
الحکم بدرگاه آمده دولت زمین بوس دریافت و منصب سه هزار
و خطاب صلابتخانی عنایت نمودند (و همدرین سال مرتضی خان
بصاحب صوبگی گجرات سرفرازی یافت) و قطب الدین خان گوکلتاش
بصاحب صوبگی بنگاله از تغیر راجه مانسنگه بلند مرتبه گردید
خلعت با کمر مرصع و اسب قبیچاق با زین مرصع مرحمت
فرمودند و منصب او پنج هزار ذات و سوار مقرر شد و دو لک
روپیه بصیغه مدد خرج بمشار الیه و سه لک روپیه بکومکیان او
لطف نمودند - و هم درین تاریخ صبیح شاهزاده سلطان مراد برادر
خود را بشاهزاده پرویز نسبت فرموده یک لک و سی هزار روپیه
از نقد و جنس برسم ساچق فرستادند و بجهت سامان طوی یک لک
روپیه از نقد و جنس بشاهزاده عنایت شد - از غرایب سوانج ظاهر
شدن کتابت خان اعظم میرزا عزیز کوکه است که بر راجه علیخان

نوشته بود عنایتی که آنحضرت بخان اعظم داشته ممکن که
بفرزندان صلبی نداشته باشد اما چون طینت آن حق ناشناس
بخبت و نفاق سرشته شده بود در بدی و بد اندیشی بی اختیار
بود باین حال مصاحبی بود بی نظیر و همال و در مدعا نویسی
و مساسل گوئی و تاریخ دانی سرآمد روزگار بود نستعلیق را
بغایت خوش می نوشت بالجمله کتابتی که براجیه علیخان ()
نوشته از خبت و غیبت هیچ فرو گذاشت نکرده و آنچه بزبان
قلمش آمده بی محابا و ملاحظه روی کاغذ بله روی دل را
سیاه کرده و چنان صاحب و قبله را بزشت نامی متهم ساخته
بعیوبی منسوب داشته که نسبت دادن بسگان او از بد ذاتی و
سگ نفسی است اتفاقا این نوشته بعد از فتح قلعه امیر در اموال
راجیه علیخان برآمد و بدست خواجه ابو الحسن افتاد خواجه
سالها با خود داشت در آخر نتوانست ضبط خود کرد و حوصله اش
بیرون انداخت و بنظر حضرت شاهنشاهی در آورد و آنحضرت در میان
مجلس خان اعظم را پیش خوانده نوشته او را بدستش دادند که
بخواند آن بی آرم دیده ها را سخت کرده بیمحابا خواند ایستاده های
پایه سریر خلافت دهان بلعن و طعن کشوده بدانچه سزاوار بود بر
زبان آوردند هر چند که استحقاق انواع و اقسام سیاست و خواری
داشت باز همان نسبت عنایت عرش آشیانی بفریاد او رسید

درین هنگام نشاط انجام جشن طوی شاهزاده سلطان پرویز زنگ
 زدای دلهای خاص و عام گشت و بعد از فراغ جشن طوی خاطر
 فیض مآثر بنشاط شکار رغبت فرموده بجانب کرجهاک و نندانه
 که از شکار گلهایی مقرر صوبه پنجابست نهضت موكب گیهان
 شکوه اتفاق افتاد مدت سه ماه و شش روز بنشاط شکار پرداخته عذاب
 معارفت بدار السلطنت لاهور معطوف فرمودند پانصد و هشتاد
 و يك جاندار از بزکوهی و قچکار کوهی و نیله گاو و گورخر و آهو
 شکار شد بزکوهی که از همه کلان تر بود وزن فرمودند دویست و بیست
 و چهار سیر برآمد که بیست و یکمن بوزن خراسان باشد و قچکار کوهی
 دویست و سه آثار برآمد که هفده من خراسانی باشد و نیله گاو چهارده
 من که یکصد و دوازده من خراسان باشد و گورخر نه من و شانزده
 سیر که هفتاد و شش من خراسان باشد در خلال اینحال از عرایض واقعه
 نویسان صوبه بهار بمسامع جلال رسید که جهانگیر قلیخان را با راجه
 سنگرام که از زمینداران عمده آن ملک است مبارزت اتفاق افتاد
 و جهانگیر قلیخان ترددات نمایان کرده اعلام فتح و فیروزی برافراشت
 و سنگرام بنزخم تغنگ اداره صحرائی عدم گردید *

آغاز سال دوم از جلوس اشرف
 و نهضت رایات عالیات بجانب کابل

جهان افروز آراستگی یافت درین جشن عالی پادشاهزاده جهان
و جهانیان سلطان خرم را منصب بیست هزاری عنایت نموده
علم و نقاره و تومار و طوغ مرحمت فرمودند هفتم شهر ذیحجه بساعت
معهود و زمان معهود رایت عزیمت بصوب کابل ارتفاع یافت
قلیچ خان بحکومت و حراست لاهور سرفراز گشت در کوه بی
دولت شکار قمرغه شد درین کوه اصلا سبزه و درخت نمیروید ظاهرا
ازین سبب کوه بیدولت میگویند - و از وقایع آنکه چون امیر الامرا را
بیماری صعب رویداد در رکاب ظفر انتساب نتوانست آمد درین
تاریخ آصفخان بوالا منصب و کالت فرق عزت بر افراخت خلعت
خاصه و دوات و قلمدان مرصع لطف فرمودند او لعلی که بیچهل هزار
روپیه خریده بود برسم پیشکش گذرانید و خواجه ابوالحسن را به
همراهی خود التماس نموده که سر رشته دفتر و کاغذ با او باشد - روز
پنجمینده هجدهم ماه صفر هزار و پانزده هجری باغ شهر آرای کابل
محل نزول رایات اجلال گردید از پل مستان که در کنار شهر واقع
است تا باغ مذکور راست و چپ دو رویه زر نثار کردند و فقرا
و محتاجان کام دل بر گرفتند و در پهلوئی باغ شهر آرای باغی طرح
افکنده بجهان آرا موسوم فرمودند و مقرر شد که جوی آبی که از
گذرگاه می آید در میان این باغ جاری سازند درین ایام که موکب گیهان
شکوه در کابل نزول سعادت داشت از عرضداشت مذهبیان صوبه بنگاله

اجمال آنکه علی قلی مذکور سفرچی شاه اسمعیل پسر شاه غفران
پناه طهماسب صفوی بود بعد از فوت شاه اسمعیل از راه قندهار
به هندوستان آمده در ملتان بخانخانان که متوجه فتح تپه شده بود
پیوست و خانخانان غایبانه در سلک بندهای درگاه منتظم ساخت
و دران یورش مصدر خدمات شایسته و پسندیده گشت و چون خانخانان
مظفر و منصور ازان یورش معارفت نمود حسب التماس او بمنصب
لایق سرفراز گردید و در همان ایام صبیح میرزا غیاث بیگ را نامزد
او کردند و چون موکب اقبال حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه
از اکبر آباد متوجه فتح دکن شد و شاهزاده ولی عهد باستیصال رانا
دستوری یافت علی قلی بیگ بکومک ایشان مقرر شد و حضرت
النفات خود را شامل حال او فرموده بخطاب شیرافکن اختصاص بخشیدند
و بعد از جلوس جاگیر او در صوبه بنگاله اطف نمودند بدانصوب فرستادند
چون بعرض رسید که طبیعتش بفتنه جوئی و شورش طلبی مجبول
و مغطور است در وقت رخصت قطب الدین خانرا اشارت رفته بود
که اگر بر جاده صواب و سداد ثابت قدم یابد بحال خود دار و الا
روانگ درگاه والا سازد و اگر در آمدن خود تعلل نماید بسزا رساند اتفاقاً
قطب الدین خان از طرز سلوک و معاش او بد مظنه گشته هر چند
و بحضور طلب نمود او عذرهای دور از کار پیش آورده اندیشهایی
فاسد بخاطر راه داد قطب الدین خان حقیقت حال را بدرگاه والا
عرض داشت نمودند فرمان صادر شد که امدا روانگ درگاه سازد و اگر

قطب الدین خان بمجرد درود فرمان بی تاامل و توقف جریده بر بدیل یلغار
متوجه بردوان که به تیول شیرافکن مقرر بود می بود او از آمدن قطب
الدین خان وقوف یافته برسم استقبال جریده با دو جلودار تاخته
رسید در وقت ملاقات مردم هجوم آورده دور او را فرا گرفتند چون
از روش آمدن قطب الدین خان بد مظنه شده بود از راه فریب
گفت که این چه روش تو زک و طرز سلوک است خان مردم را
مانع آمده تنها با او همراه شده بسخن پرداخت و شیرافکن از چهره
حال نقش غدر استنباط نموده پیش از آنکه دیگری دست بکار برد
گرم و کیرا شمشیر کشیده بر شکم قطب الدین خان زخم کاری زد چنانچه
روده و احشای او بیرون افتاد و او بهر دو دست شکم را گرفته با آواز بلند
می گفت که حرام خور را نگذارید که بدر رود پیر خان کشمیری که از
بندهای عمده بود و از شجاعت و جلالت بهره تمام داشت اسب
را برانگیخته زخم شمشیری بفرق او زد و شیرافکن شمشیر سیلخی
به پیر خان زده کارش تمام ساخت درینوقت ملازمان قطب الدین
خان از اطراف هجوم آورده بزخم تیغ انتقام کارش بانجام رسانیدند
و چون قطب الدین خان نسبت گوشتاشی داشت و از امرای عظیم
الشان بود این سانحه بر خاطر حق شناس گرانی کرد و جهانگیر
قلیخان صاحب صوبه بهار بجای وی مقرر گشت و اسلام خان
صاحب صوبه بهار مقرر گشت - و از غرایب آنکه در حوالی علی

خرچنگی بود، گلوبی ماری که بدرازی دو ذرع شرعی باشد گرفته می
نشارد لحظه توقف فرموده تماشا میکردند تا مارجان داد چون مگر
بعرض رسید که در ضحاک و بامیان که سرحد کابل است کوهی واقع شده
در آن کوه سمچی ساخته اند و مدفن خواجه تابوت نام عزیز است و مدت
هفتصد و هشتصد سال از تاریخ فوت او نشان میدهند و اعضایش از هم
فریخته و مردم رفته او را می بینند و زیارت میکنند و زخمی است
بر گردنش که چون پنبه را از فراز زخم بر گیرند خون ترشح نماید تا
همان پنبه را بالای زخم نهند خون نمی ایستد چون این حرف
غرابت تمام داشت براقم اقبالنامه حکم اشرف شد که خود بدانجا
رفته بتعمق نظر ملاحظه نماید و در تفحص و تجسس نهایت
تاکید بکار برده حقیقت را آمده بعرض همایون رساند و بجهت دیدن
زخم جراحی نیز همراه کردند کمترین شش منزل طی مسافت
نموده بمقصد پیوست و شب در موضع بامیان که جمعی از سادات
سبزوار در آنجا توطن گزیده اند گذرانید روز دیگر بدیدن خواجه
قابوت رفت در دامن آن کوه ایوانی نمودار شد مقدار دو ذرع و نیم
از زمین بلند تریکی را بر فراز آن برآوردیم تا او دست دیگران
گرفته بالا کشد و خود نیز برآمدم (درون^۹ دالان سه ذرع در طول و یک
و نیم ذرع در عرض محسوس گشت و درون آن دالان دری دیگر) و
درون آن در خانه مربع چهار ذرع در چهار ذرع صحن و سقف و

و درى يك لخت بران نهاده و چون پردۀ آن در برداشته شد
تابوتى بنظر در آمد بعد از آنکه تخته از بالای تابوت برگرفتند
میت را دیدند که بآئین اسلام رو بقبله خوابیده است دست
چپ را بجهت مترعورت دراز کرده و مقدار نیم ذرع کمرپاس
هم بالای متر مانده از اعضایش آنچه بر زمین پیوسته است
بوسیده و از هم ریخته و آنچه از زمین جداست درست مانده خاک
تصرف نکرده موی سر و آبرو و مژه تمام ریخته بینی درست
و چشمها برهم و از میان لبها دو دندان نمایان یکی از بالا دیگری
از پایین و گوشتی که بر زمین پیوسته است لختی از خاک
خورده است و اینکه بزخم مشتبه شده زخم و پنبه زخم غلط بود
انگشت و ناخنهای دست و پا درست پوست خشکی براستخوان
کشیده و خط پرگاری در میان کمر بنوعی که انگشت وسطی
در میان آن درست بنشیند معلوم نشد که سبب این چیست
ایام وفات یا شهادت معلوم نشد بغیر از آن که بعد از تفحص و تحقیق
پیری را از دیهی آورده اند خالی از معقولیت و شعور نبود احوال
خواجه تابوت از پرمیدم گفت که از پدر وجد خود شنیده ام که در
جنگ چنگیز خان و سلطان جلال الدین منکیرنی این مرد شهید
شده و العلم عند الله درینولا ارسلان نام اوزبکی حاکم که مرو آمده

مرحمت نموده بدانصوب رخصت فرمودند در خلال اینحال خبر رسید که میرزا شاهرخ در مالوه و دیعت حیات میبرد حق تعالی غریق بحر مغفرت خویش گرداناد از میرزا شش پسر ماند اول حسن و حسین که توانان قدم بعالم وجود نهادند بعد ازان میرزا سلطان که در خدمت حضرت شاهنشاهی تربیت یافته پس از میرزا بدیع الزمان دیگر میرزا شجاع و میرزا مغل هر کدام در خور شایستگی خویش بمناصب مناصب اختصاص یافتند •

مراجعت موکب همایون از کابل بلاهور

روز جمعه هفتم جمادی الاول بمبارکی از کابل کوچ کرده متوجه هندوستان شدند و مقرر شد که تا رسیدن شاه بیگ خان بکابل تاش بیگ خان از شهر و نواحی خبردار باشد - و از سوانح بد اندیشی هوا داران خسرو و گرفتار شدن آنها بشامت عمل زشت خویش و بقصاص رسیدن - و تفصیل این اجمال آنکه در ابتدا روزی چند خسرو را بامیر الامرا و آصفخان حواله فرموده بودند و مقرر شد که یک روز مردم امیر الامرا و یک روز ملازمان آصفخان پاسدارند در روز نوبت آصفخان نورالدین محمد پسر عم او با جمعی از نوکران او پاسبانی می نمود و در جائیکه خسرو می بود نورالدین آنها میرفت و با او در خلوت صحبت میداشت و قرار داده بود که هرگاه

الدوله و وزیر الملک بمذصب وزارت و رکالت بلند پایگی بخشیدند
خسرو را حواله اعتبار خان خواجه سرا نمودند درینوقت آنحضرت
بحکیم فتح الله ولد حکیم ابو الفتح بی لطف شدند میان نورالدین
محمد و حکیم فتح الله رابطه دوستی قوی بود هر دو بخاطر آوردن
که خسرو را از قید و حبس بر آورده بسطنت بردارند محمد شریف
پسر اعتماد الدوله نیز با اینها همداستان شد و هندی اعتبار خان را
که صاحب اهتمام مردم او بود و در خلوت نزد خسرو راه داشت
با خود همراه گردانیدند و مقرر نمودند که هر کس را که به تبعیت خود
در آورند هندی مذکور در خلوت بخسرو باز نماید و خسرو نشانی
بجهت او فرستد و در طومار فدائیان نام او ثبت شود مدت پنج
شش ماه این هنگامه را گرم داشته و با آنکه قریب چهار صد کس
در زمره فدائیان انتظام یافته بودند دولتخواهان ازین مقدمه آگاهی
فدا شدند و بد اندیشان واقعه طلب در کمین فتنه نشسته مقرر
نمودند که در اثنای راه قصد آن حضرت کرده خسرو را از قید
بر آورده اعلام فتنه و آشوب مرتفع سازند اتفاقا یکی از آنها بتقریبی
از رفقای خویش رنجیده برهنمونی توفیق خواجه ویسی دیوان
شاهزاده جهان و جهانیان سلطان خرم را ازین مقدمه آگاه ساخت
و او گرم و گپرا بخدمت شاهزاده عالمیان شتافته عرض این ماجرا
نمود شاهزاده فی الفور موار شده بخدمت پدر والا قدر فتنه حقیقت را

طلبیدند و او بسرعت هرچه تمامتر آمده سعادت کورنش دریافت
بندگان حضرت آنچه از شاهزاده شنیده بودند بیان فرمودند و صلابتخان
معروضداشت که لحظه پیش ازین آصفخان بمنزل من آمده این
حرف را ظاهر ساخت بالجمله حضرت شاهنشاهی بر سریر مرمان
روائی تمکن جسته حکم باحضار آن خون گرفتهها فرمودند یکی
از آنها میرزا محمد اوزبک بود و دیگری بداغ ترکمان که درین
نزدیکی از عراق آمده نوکر شاهزاده پرویز شده بود و صلابتخان عرض
کرد که تا یکی ازینها بنزد جان بخشی مطمئن خاطر نشود ممکن
نیست که حقیقت قرار واقع بعرض اشرف رسد حکم اقدس شد
که میرزا محمد را قول داده باز پرس نمایند او بعد از اطمینان
قلب حقیقت حال مشروح و مبسوط معروضداشت بعد از ثبوت
نورالدین محمد ولد آصفخان مرحوم و محمد شریف پسر اعتماد الدوله
و هندی اعتبار خان و بداغ ترکمان را بردار کشیدند و صلابتخان
التماس نمود که اگر حضرت در مقام تفحص و باز پرس در آیند
کار بدشواری میکشد صواب آنست که آن نوشته هندی اعتبار خان
بنظر در نیاید و بنده بحکم اشرف آنرا در آتش اندازد تا پرد
ناموس بندگان دریده نگردد آنحضرت التماس او را قبول داشته
موافق مدعای او حکم فرمودند و اینمعنی سبب حیات و نجات
خلیقی شد ازینجمله اگر آصفخان دران روز بهصلابتخان نرسیدی

آنکه قائم خان لنگ که بخطاب دیانتخانی سرفرازی داشت و با
حکیم فتح الله نقار خاطر ظاهر میکرد روزی او را بنادولتخواهی
منسوب ساخته عرض نمود که در هنگامیکه خسرو راه سعادت گم
کرده آواره دشت ادبار گشت فتح الله بمن گفت که صلاح دولت
درین است که ولایت پنجاب را باز داده این مبحث را کوتاه باید
ساخت فتح الله منکر شد و ظرفین رجوع بهوگند نموده مباحله کردند
و ده پانزده روز نگذشته بود که آن بی سعادت بشامت گرداز
خویش گرفتار آمد و هوگند دروغ کار خود کرد و چون جلال آباد
محل نزول رایات جلال گشت غیرتخان حاکم آنجا بحکم اشرف
در دشت ارزنه شکار قمرغه طرح افکند و در یکروز سیصد جاندار از
قوچ کوهی و غیره شکار فرمودند و شاه بیگخان از قندهار آمده دولت
زمین بوس دریافت او از تربیت یافتهای حضرت عرش آشیانی
است انار الله برهانه و درین دولت مصدر خدمات شایسته گشته
شمشیرهای نمایان زده بمناصب عالی و مراتب بلند ترقی و
تصاعد نموده مدتها حکومت قندهار داشت و تا بود بشوکت و اقتدار
روزگار بسر برد درینولا بخطاب خان دورانی و صاحب صوبگی کابل
و ضبط افغانستان سرفراز ساخته کمر خنجر مرصع و فیل مصمت
و اسب خاصه مرحمت نموده از مقام بابا حسن ابدال رخصت
آنصوب فرمودند پیرخان پسر دولتخان لودی را که بمنصب

میر میران از اولاد امجاد شاه نعمت الله ولی که سلسله آنها از
غایت اشتهاار محتاج بتعریف و توصیف نیست و در عراق و خراسان
ببزرگی و جاه و دولت نظیر خود ندارند از عراق آمده دولت زمین
بوس، دریافت و منصب یکهزاری ذات و دو صد سوار لطف نموده
جاگیر معموره تنخواه فرمودند عجالة الوقت دوازده هزار روپیه برسم
مدد خرج عنایت فرمودند درینولا آصفخان التماس ضیافت نمود
با اهل محل بمنزل او تشریف ارزانی فرموده پایة قدرش افزودند
موازی دو لک روپیه از جواهر نادر و اقمشه نفیس و چینیهای
منفوری و خطائی برسم پیشکش معروضداشت آنچه پسند افتاد
برگزیده تته باو بخشیدند و مرتضی خان از گجرات انگشتری
لعل بدخشانی که نگین و نگین خانه و حلقه آن از یک پارچه لعل
تراشیده بودند بوزن یک مثقال و پانزده سرخ بغایت خوشرنگ و
خوش آب که از گجرات برسم پیشکش فرستاده بود مقبول خاطر مشکل
پسند افتاد و الحق تا حال مثل این تحفه بنظر در نیامده و لعل دیگر
قطبی شش پهلو تراشیده بوزن دو مثقال و پانزده سرخ در غایت
خوبی و لطافت قیمت هر کدام بیست و پنج هزار روپیه شد مقارن
اینحال فرستاده شریف مکه مکتوب محبت طراز و پرده در خانه
مبارک کعبه رسید هشت هزار روپیه بفرستاده شریف لطف
فرمودند بمتصدیان بیوتات عالی حکم نمودند که موازی یک لک

روز یک شنبه نهم ماه شوال نهضت موکب اقبال بصوب دار
 الخلافت آگره اتفاق افتاد قلیچ خان بحکومت دارالسلطنت
 لاهور و میر قوام الدین خوانی بدیوانی صوبه مذکور مقرر
 گردیدند - روز پنجشنبه هژدهم ذیقعدہ دارالملک دہلی محل نزول
 و ایات اجلال گشت و در منزل سلیم گدہ کہ سلیم خان افغان در ایام
 حکومت خود برب آب جون اساس نہادہ چہار روز مقام فرمودند
 الحق سر منزل بکیفیت دل نشین مت چون ساعت در آمدن
 بدار الخلافت نزدیک بود از دہلی بکشتی نشستہ متوجہ مقصد
 گردیدند راجہ مانسنگہ از قلعہ رھتاس آمدہ دولت باریافت یکصد
 زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانید •

آغاز سال منوم از جلوس مسعود

روز پنجشنبه دوم ذیحجہ سنہ ہزار و شانزدہ ہجری آمتاب
 بمالمتاب بہ برج حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود سال منوم از
 جلوس جہانگیری آغاز شد در موضع رنکدہ کہ در پنج گروہی از
 دارالخلافت اکبر آباد واقع امت جشن نوروزی آراستگی یافت
 درین جشن دل افروز خانخانان بمنصب پنجہزاری ذات و پنجہزار
 سوار سرفراز شد خواجہ جہان خوانی بہ خدمت بخشگیری ممتاز
 گشت - روز دوشنبہ پنجم ماہ مذکور بہامت سعادت قرین داخل

بخلاف آن مکروه و زشت میباشد باز و جره و شاهین و باشه
و شکره و زاغ و کبک و کنجشک و دراج و بوزنه و طاووس و آهو
و چکاره توپغون دیده شد - از محراب وقائع آنکه جلال الدین مسعود
پسر میرگیسوی بیعت حیات سپرد و مادرش از غایت تعلق و دل بستگی
در حالت احتضار فرزند دلبنده افیون از دست او خورده بعد از
فوت پسر بیک دو ساعت رحلت نمود مقارن اینحال لعلخان
کلاونت از عالم گذشت و حضرت عمرش آشیانی عنایت مفرط
بوی داشتند او را کنیزی بود که توجه خاطر باو ظاهر میساخت
و افیون از دست او میخورد بعد از فوت لعلخان افیون خورده
رفیق راه عدم شد - در هندوستان همیشه مستمر که زنان هندوان
بعد از مردن شوی زنده بآتش در آمده جان فدای محبت می
سازند و بسیار شده که ده نفر و بیست نفر از زن و کنیز زنده بآتش
در آمده خون را باستقلال تمام سوخته اند اما از مادر نسبت
بفرزند شغیده نشده * درین هنگام عشرت فرجام صالحه بانو صبیحه قاسم
خان پسر مقیم خان را در عقد ازدواج خود در آورده پادشاه محل
مخاطب ساختند و چون خبر فوت جهانگیر قلیخان حاکم بنگاله رسید
اسلام خانرا بجای او صاحب صوبه بنگاله و اتالیق شاهزاده
جهاندار گردانیده حکومت صوبه بهار و پٹنه را بافضلخان پسر شیخ
ابوالفضل مقرر فرمودند و جهانگیر قلیخان لاله بیگ نام داشت

عمده از متمشی میگشت و در مسلمانی و حق پرستی رسوخ تمام
داشت درینولا مهابت خان را منصب سه هزارى ذات و دو هزار و
پانصد سوار و خلعت واسپ و فیل و کمر خنجر مرصع لطف نموده دیگر امرا
که بگومک او تعیین شده بودند هر کدام را در خور پایه و مرتبه اسپ
وفیل و خلعت و خنجر مرصع لطف نموده باستیصال رانای
مقهور رخصت فرمودند و دوازده هزار سوار موجود با سرداران
کار دیده بگومک او مقرر گشتند و پانصد نفر احدی و دو هزار
توپچی پیاده و هفتاد توپ و کجناں و غیره و شصت زنجیر فیل و
بیست لک روپیه خزانه عنایت شد میر خلیل الله پسر میر میران
یزدی که مجملی از احوال او در اوراق سابق سمت ذکر یافته بمرض
اسهال و دیعت حیات سپرد و در چهارم ماه ربیع الآخر راقم اقبالنامه
بخطاب معتمد خان ممتاز گشت و همدین تاریخ خانخانان سپه سالار
بحکم اشرف از دکن آمده دولت زمین بوس دریافت و دوست بدیع
مروارید و چند قطعه لعل و زمرد برسم پیشکش گذرایید قیمت
آنها سه لک روپیه شد و سوای جواهر اقسام نفائس از هر جنس
بنظر در آورد راجه مانسنگه دستوری یافت که بوطن خویش رفته
سامان یورش دکن نموده بدانصوب شتابد چون خانخانان تعهد
صاف ساختن ولایت نظام الملک که در شفقار شدن حضرت عرش
آشیانی فتور عظیم بآن سرحد راه یافته بود نمود و نوشته داد که

نموده روانه سازند درینولا بقصد زیارت حضرت عرش آشیانی
انار الله برهانه از دولتخانه تا بهشت آباد که قریب سه کروه
مسافت خواهد بود پیاده شتافتند امرای عظام و ارکان دولت و
عائر ملازمان عتبه خلافت در موکب اقبال سعادت پذیر بودند
بعد از فراغ زیارت عمارت روضه مقدس را بتعمق نظر دیده و سنجیده
تصرفاتی که بخاطر مشکل پسند رسید فرمودند و مبالغه‌ای کلی
برسم خیرات باهل حاجت عنایت شد و بعمارت روضه آن
حضرت پانزده لک روپیه که پنجاه هزار تومان رایج عراق و هفتاد
پنج لک خانی رایج توران به نرخیکه امروز شایع ست خرج شد -
از غرائب آنکه حکیم علی نقی در خانه خود حوضی ساخته و
در کنج حوض خانه در زیر آب پرداخته بود در غایت روشنی و دران
خانه بقیچه رختی و چند کتابی نهاده و هوا نمیکداشت که یکه‌قطره
آب بآنخانه در آید و هر کس بتماشای آن رغبت مینمود دران
کنج سری به آب فرو می برد زینه چند پیش می آمد و سه
زینه پایان رفته بدرون خانه در می آمد درانجا لنگ تر خود
را کشاده لنگ خشک می بست و می نشست و دران خانه
جای ده دوازده کس بود که با هم نشسته صحبت می داشتند
آنحضرت بقصد تماشای حوض مذکور بخانه حکیم رفته خود بآب
در آمده تفرج خانه مذکور کردند و حکیم را بمنصب دوهزاری

خان مردم گجرات متشکی و مستغائی بودند اورا بدرگاه طلب فرمودند ولایت گجرات رابه تیول خان اعظم میرزا عزیز کوکه عنایت نمودند و مقرر شد که خود در ملازمت باشد و جهانگیر قلیخان پسر کلان اوبه نیابت پدر بحکومت و حراست آنملک پردازد •

آغاز سال چهارم از جلوس اقدس

10 - March - 1609

شب پنجشنبه چهار دهم ذیحجه هزار و هفده هجری نیر اعظم فیض بخش عالم به برج حمل تحویل فرموده سال چهارم از جلوس عالی آغاز شد میرزا بر خوردار خلف عبدالرحمن دولدی بخطاب خانعالم فرق عزت بر افراخت از زمان حضرت صاحب قرانی تا حال که نوبت سلطنت بی حضرت شاهنشاهی رسیده اجداد او درین دودمان رفیع الشان حقوق خدمت ثابت دارند و پشت بر پشت امرا آمده اند جد کلان اومیر شاه ملک از اعظم امرای صاحب قرانی بود و تا بود بغیر از دولتخواهی و حق شناسی ازو بظهور نیامده چون ذکر او در دیگر تواریخ مشروح و مبسوط نگاشته ملک وقایع نگار مورخان شده بتفصیل آن نپرداخته باین دوسه کلمه مختصر ساخت چون مهم رانا چنانچه باید از مهابتخان متمشی نشده اورا بخدومت حضور طلب داشته عبد الله خان را بجای او سردار آن لشکر فرمودند درین سال شاهزاده پرویز

درینولا قلندری شیر پیدشکشی کرد بغایت تذار و قوی و عظیم
جغه در خردی بدست آورده تربیت کرده بود و لعل خان نام
نهاد و چنان رام شده که آدم را آزار نمیرسانید روزی بحضور طلب
فرمودند که با گاو جنگ اندازد و خلق انبوه بجهت تماشای فرام آمده
بود و جمعی از جوگیان نیز در یک جانب ایستاده محو تماشای بودند
شیر بجانب جوگیان دویده یکی از آنها را که برهنه بود گرفت و
بطریق ملامت نه از روی غضب چنانچه بماده خود جفت میشود
بحرکت در آمد و بعد از انزال گذاشت اصلا از ناخن و دندان و
آزاری نرسیده بود حکم فرمودند که از قید و زنجیر بر آورده بگذارند
که در فضایی جهروکه طرف دریا بطور خود میگذشته باشد و سه
چهار شیر بان کله چوبها در دست گرفته همراه او باشند و این ادا
مکرر از بوقوع آمده چون خاطر اشرف بتماشای شیر و نگاه
داشتن آن توجه فرمود شیر بچه بسیار برسم پیدشکشی آوردند و در فضایی
طرف دریا بی زنجیر و قلابه میگذشتند و بهر شیرانی دو شیر بان
موکل بوده طعمه میدادند رفته رفته شیرهای کلان تذار بهم رسید
یکی مردانه نام داشت و یکی فیل جنگ و یکی شیر دل مکرر
اینها را با هم بجنگ انداختند جنگ شیر در خور شیر نیست در
مستی و زور جوانی چند کس را ضائع هم ساختند ماده شیر با
یکی از آنها جفت شده بچه آورد و شیر میداد تا بطعمه خوردن

دیده که در فضایی جهروکه طرف دریا میگشتند و شیربازان همراه
بوده محافظت مینمودند درین سال همایون فال صبیح مظهر
حسین میرزا پسر سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا ابن شاه
اسماعیل میرزا صفوی را بجهت شاهزاده عالم و عالمیان سلطان
خرم خواستگاری فرموده پنجاه هزار روپیه نقد سوای جنس برسم
ساجق ارسال داشتند بسیدات پناه مرتضی خان موافق پنجهازاری
ذات و پنجهازار سوار جاگیر تنخواه فرمودند اسلامخان صاحب صوبه
بنگاله بمنصب پنجهازاری ذات و سوار بلند مرتبه گردید چون مکرر
بعرض رسید که مهم دکن بلشکری که همراه شاهزاده پرویز تعیین
یافته متمشی نمیشود و دنیاران دکن لشکرها فراهم آورده باعتضاد
عزیز بد اختر پای ضلالت و ادبار افشوده قدم جرأت و بیدبازی
پیش نهاده دم استقلال و استکبار میزنند خانخانان را باده دوازده هزار
سوار دیگر که سیفخان بارهه و حاجی بیگ اوزبک و سلام الله عرب
برادرزاده مبارک عرب که حاکم جوینزه و سغول باشد از انجمله بودند
بکومک و مدد شاهزاده تعیین فرمودند سلام الله نزد شاه عباس
بغایت عزیز و گرامی بود در شجاعت منفرد بحسب تقدیر از شاه
توهمی بخاطر آورده بدین آستان روی امید نهاد و بشومی شراب
درینجا هم کاری نساخته لباس زندگی را با آتش خمر بسوخت
و خلعت خاصه زر دوزی و کمر شمشیر مرصع و اسب خاصه بازین

گرفته در نواحی اوجین و مندو بخانجهای رسانیده معارفت نماید
و نیز حکم شد که یک اک روپیه بمردمی که همراه خواهد بود برسم
مساعدت بدهد درین تاریخ موکب کیهان شکوه بعزم شکار بصوب
پرگنده باری نهضت فرمود *

آغاز سال پنجم از جلوس مقدس و مبارک

10 March - 1610

روز یکشنبه بیست و چهارم ماه ذیحجه هزار و هجده هجری
خورشید گیتی افروز به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی
داشت و سال پنجم از جلوس میمنت مانوس بفرخی و فیروزی
آغاز شد جشن نوروز در شکار گاه پرگنده باری آراستگی یافت چون
هوا روی بگرسی نهاده بود عذاب معارفت بمستقر الخلافت معطوف
داشتند درین اثنا از عرائض صاحب صوبه و واقعه نوبس کابل
بمسامع اجلال رسید که ولی محمد خان والی توران بخدمت شاه
عباس فرسان روی ایران التجا برده - تفصیل این مجمل آنکه چون
ولی محمد خان را تخت دولت میسر شد از آغاز سلطنت تا چهار
سال بقانون عدالت و اطوار پسندیده رزگار بسر برده بامداد
داد و دهش و حسن سلوک مردم را از خود راضی و خرسند داشت
و آخر از بد فرجامی نحوست ازلی که در طالعش ودیعت نهاده
دست قدرت بود ترک اطوار ستوده نموده از سرشت نیک

دیوان بیگی و شاه کوچک پی دیوان بیگی که خود تربیت نموده
بمرتبۀ امارت رسانیده بود بگمان آنکه اینجماعه ببرادر زاده‌های او
امام قلیخان و نذر محمد سلطان مراسلات پیوسته دارند بقتل رسانید
و دل‌های خاص و عام از اطوار ناپسندیده و کردار ناهنجار او نفرت
گزید در خلال این حال امام قلیخان و نذر محمد سلطان بتحریر
چندی از امرای اوزبکیه برو خروج کرده بسیاری از ملک او
بتصرف در آوردند ولی محمد خان هر چند دست و پا زد بجائی
نرسید اقبال روی بر تافت و دولت پشت داد هر چه بجهت
بهبود و اصلاح کار خود می اندیشید نتیجه بر عکس میداد چون
دانست که روز برگشته و فلک ستیزه کاری پیش گرفته ناگزیر
دل از ملک و دولت برکنده بخدمت دارای ایران شاه عباس پناه
برد که مگر بامداد و کوسک او کاری پیش برد شاه نیز مقدم او را
گرامی داشته خود باستقبال برآمد و از کرم خوئی و دلجوئی
بافراط که درینطور اوقات بغایت پسندیده و خوشنما است دقیقه
فرو گذاشت نموده و مجلسهای عالی ترتیب فرموده خوش وقت
میداشت شنیده شد که روزی در باغ خود مجلس عالی آراسته
خان را ضیافت کرد اتفاقاً جوی آبی در میان مجلس جاری بود
اطراف آن چراغان افروخته و فرشها انداخته تخته چوبی بروی
جوی گذاشته بودند که مردم تردد توانند کرد اتفاقاً شاه دست

بگذرد و در اثنای گذشتن ولی محمد خان که کیف سرشار داشت
در میان جوی افتاد شاه نیز موافقت نموده خود را در آب انداخت
که مبادا خان غریق شود و دست خانرا گرفته از آب برآورد
بالجمله ولی محمد خان پنجاه و پنجروز در اصفهان گذرانیده از شاه
دستوری خواست و چون از بکان پی در پی نوشتجات فرستاده
اورا طلبیده بودند و قزلباش را منافی و مخل میدانست بکوسک
و مدد مقید نشده جریده عطف عنان نمود بعد از آنکه بسرحله
خود رسید به تهیه سپاه و استعداد جنگ نپرداخته گرم و گیرا بتخت
ملک در آمد و با امام قلیخان بجنگ در آمده در نواحی ممرقند
شکست خورد و امیر سر پنجه تقدیر گشته بقتل رسید و مدت
سلطنت او شش سال کشیده - از غرائب اتفاقات که در مجلس
بهشت آئین بظهور آمد واقعه فوت ملا میر علی احمد مهر کن
است او در صنعت مهر کنی از یکتایان روزگار بوده و آنچه او بر
فولاد میکند مگر ملا میر علی بر کاغذ تواند نوشت پدرش ملا
حسین نیز مهر کن بود و نقشی تخلص می داشت مرد درویش
نهاد مبارک نفس بود و در مکتب خانه حضرت شاهنشاهی راه
داشت و تکرار سبق بایشان مینمود و باین نسبت آنحضرت ملا
علی احمد را خلیفه میفرمودند - شرح این سائحه غریب برهمبیل
ایجاز و اختصار آنکه شب پنجشنبه جمعی از قوالان سرود میگفتند
و شیاد بر رسم تقلید مماع میکرد برین بیت امیر خسرو که بیت •

میان خانه این سرود بود حضرت شاهنشاهی بجانب ملا علی
احمد توجه فرموده پرسیدند که حقیقت این بیت چیست از پیش
آمده معروضداشت که از پدر خود چذین شنیده ام که روزی سلطان
المشایخ شیخ نظام الدین اوایا کلاهی برگوشه سر کج نهاده بر لب
آب چون بر پشت بامی نشسته تماشای غسل هندو و عبادت آنها
میکردند درین وقت امیر خسرو حاضر میشوند شیخ بجانب امیر
متوجه شده میفرمایند که طریق عبادت اینجماعت را می بینی
و این مصرع میخوانند

هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی

میربی تامل روی بجانب شیخ کرده بر زبان جاری میسازند که
من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی

ملا علی احمد مصرع ثانی را تمام ناکرده بلیخودانه افتاد و تمام
شد - از عجائب اسرار که درینولا هانج گشت بهم رسیدن خسرو
جعلی است در پنده - و شرح اینواقعه بر سبیل اجمال آنکه افضلخان
حاکم صوبه بهار بجانب گور کهپور که مجدداً بجایگزین او عزایت شده
بود و از پنده شصت گروه مسافت است متوجه گردید و در پنده
شیخ حسام بنارهی و غیبات بیگ را که دیوان آنصوبه بود با جمعی
از منصبداران گذاشت اتفاقاً قطب نام مجهولی از مردم اوچه
در لباس درویشان وزی ایشان بولایت ارجینده که در نواحی

بعد از آنکه کار من رونق پسندیده یابد شما شریک این دولت
خواهید بود آن مفسدان ساده لوح را بکلمات ابله فریب از راه
برده با خود متفق ساخت و متیقن آنها شد که این خسرو است
و جمعی کثیر از سوار و پیاده برگرد او فراهم آمدند و بسرعت هرچه
تمامتر خود را به پتله رسانیده متوجه درون قلعه گشت و شیخ
بنارسی از اضطراب و هول جان با استحكام قلعه و بستن در زیارت
پرداخت و مخدولان از دروازه قلعه بدرون درآمدند او با غیث بیگ
از راه دریچه که بطرف دریا بوده راه ادبار سپرده خود را بکشتی رسانیده
نزد افضل خان روانه گردید مفسدان اسباب و اموال افضل خان و
خزانه پادشاهی را متصرف گشته بداد و دهش پرداختند و بسیاری
از بیدولتان شهر و نواحی نزد او جمع شدند و این خبر وحشت اثر
در گورگ پور بانفضل خان رحید و شیخ بنارسی و غیث بیگ
بخشی نیز خود را بانفضل خان رسانیده صورت واقعه باز نمودند و
دلفشین او ساختند که این خسرو نیست و افضل خان با اعتضاد
اقبال بی زوال متوجه استیصال آن گره و خیم العاقبت شد و چون
خبر آمدن افضل خان بوی رسید قلعه را بیکی از معتمدان خود
سپرده با جمعی سوار و پیاده که گرد او فراهم آمده قدم ادبار پیش
نهاد در کنار آب پن پن عرصه مبارزت آراست از آنجا که اقبال روز
افترون همه جا و همه وقت قرین حال فدائیان جان نثار است

آمد و او سراسیمه بدرون خانه افضلخان رفته در را محکم بست تا
سه پهر در آنجا زد و خوردی نموده تخمینا سی کس را بزخم تیر
ضایع ساخت و بعد از آنکه عاجز و زبون شد و همراهان او از بیم جان
قرار بر فرار داده راه ارباب سپردند از آنخانه برآمده افضلخان را
دید و خان بجهت تسکین این فتنه و اطفای نائرگ فساد فی الفور
او را بقصاص رسانید و این اخبار متعاقب بمسامع عزو جلال رسید
فرمان شد که شیخ حسام بفارسی و غیاث بیگ و دیگر منصبداران
را که در حراست شهر و قلعه تقصیر نموده اند از همانجا سروریش
تراشیده معجز پوشانیده و اثرکون بر خر نشانیده روانه درگاه سازند
و در شهرها و قصبها که بر سر راه واقع است بگردانند تا موجب
عبرت و بیداری سائر نامردان کوتاه اندیش گردد و اعتضاد
الخلافة الکبری مرتضی خان بصاحب صوبگی پنجاب که از اعظم
ممالک محروسه است اختصاص یافت تاجخان که در صوبه ملتان
بود بحیثیت کابل سرفراز شد قبل ازین مهابتخان را بجهت
آوردن خانخانان بدکن فرستاده بودند درینوقت او را بحوالی دار
الخلافت گذاشته خود پیشتر آمده ملازمت نمود و بعد از چند
روز خانخانان نیز سعادت زمین بوس دریافت چون قبل ازین
خط تعهد فتح ملک دکن بمدت معین سپرده بود بعد از رسیدن
به برهانپور در هنگامیکه نقل و حرکت لائق نبود و سواری و ترده

غله مردم را آشفته حال و مراسیمه گردانید و اسپ و شتر بسیار
سقط شد و از قضای آسمانی باران بيموقع که در واقع قهر و سخت الهی
بود نازل گشت و چارواهای نیم جان که از لاغری و زبونی دم
خیز شده حرکت نمی یارستند کرد برجا ماندند ناگزیر بمخالقان
تیره بخت صالح گونه که لائق سگان این درگاه نبود کرده تباه حال
ببرهانپور معاودت نمودند بالجملة چون نقش بد نشست و لشکر
بحال تباه به ببرهانپور آمد دولتخواهان حمل بر نفاق و بد اندیشی
خانخانان کرده بدرگاه و الا معروض داشته پای خود را از میان
کشیدند خصوصا خانجهان نوشت که آنچه شد از نفاق خانخانان
است یا این خدمت را مستقلا بدو باید گذاشت یا او را
بدرگاه طلب فرموده این نواخته و برداشته خود را بخدمت تسخیر
دکن مقرر باید فرمود و سی هزار سوار موجود خوش اسب و بکومک
این فدوی مقرر داشت تا بیدمن اقبال روز افزون شاهنشاهی
در عرض دو سال تمام ملک پادشاهی را که در تصرف غنیمت
مستخلص ساخته و قلعهها را بدست آورده ضبط و نسق سرحدات نماید
بلکه ولایت ایجا پور را که در تصرف عادلخان است ضمیمه ممالک
محموده سازد و اگر این خدمت را در مدت مذکور نسق شایسته
نهدد از سعادت کورنش محروم بوده روی خود را به بادهای
درگاه ننماید چون کار باین حد رسید و بودن خانخانان درانجا صلاح

و حضرت شاهنشاهی با جهان جهان نشاط و کامرانی بمنزل شاهزاده
عالی مقدار تشریف برده مجلس در خور این جشن ترتیب فرمودند
به اکثری از امرا خلعت عنایت شد چون مهم دکن از بی اتفاق
امرا و نفاق خانخانان در عقد توقف افتاد و عساکر اقبال بحال تباه
به برهانپور معارفت نمود خان اعظم را با لشکر تازه زور بدانصوب
رخصت نمودند خان عالم و فریدون خان برلاس و یوسف خان ولد
حسین خان تکربه و علی خان نیاری و باز بهادر قلماق و دیگر
منصبداران قریب ده هزار سوار موجود بکوسک او مقرر شد و سواى
این دو هزار سوار احدی که مجموعه در ازده هزار سوار باشد بهمراهی
او تعیین گشت و سی لک روپیه خزانه با چند حاقه فیل همراه
ماختند خلعت فاخره با کمر شمشیر مرصع و اسب و فیل خاصه
و پنج لک روپیه بصیغه مساعدت بخان اعظم عنایت شد و بعد از
فراغ مهم هازی خان اعظم و روان شدن او بصوب دکن خاطر اشرف
بنشاط شکار توجه فرمود اتفاقاً روزی در اقلای شکار انو برای که
از خدمتگاران نزدیک بود بدرختی رسید که زغن چند بران نشسته
بود کمان و تکه بدست گرفته قصد زدن آنها کرد قضا را در حوالی
درخت گاری نیم خورده بنظرش در آمد مقارن این حال شیرى
در غایت کلانی و تنادری غضب آورد از میان پتله چند که در آن
حوالی بود برخاسته روانه شد با آنکه از در گهری روز بیش نمانده

جلوریز متوجه آنصوب گردیدند در آن وقت شاهزاده والا قدر و
رامداس و اعتماد رای و حیاتیخان و دوسه کس دیگر که در موکب
اقبال سعادت پذیر بودند در رسیدن بالجملة شیر در سایه درختی نشسته
بنظر در آمد اراده کردند که بر پشت اسب بندوق اندازند چون اسب
شوخی میکرد و یکجا قرار نمیگرفت ناگزیر پیاده شد تفنگ را
سرراست ساخته انداختند لیکن معلوم نشد که بشیر رسید یا نه
تیر دوم انداختند شیر از جای خود برخاسته حمله کرد و میر
شکاری را که شاهین بدست در برابر ایستاده بود زخم زده بجای
خود رفت و نشست و باز حضرت بندوق را پر کرده بر سه پایه نهادند
انوپرای سه پایه را مستحکم گرفته نشسته بود شمشیری در کمر و کتکه
چوبی در دست داشت شاهزاده عالمیان سلطان خرم بجانب چپ
آن حضرت که جای دل است باندک فاصله ایستاده بودند و
رامداس و دیگر بندها در عقب آنحضرت شیر غضب آورد
برخواست حضرت شاهنشاهی فی الفور ماشه را زبر کردند و تیر
و تفنگ از محازی دهن و دندان او گذشت و صدای تفنگ آتش
افروز سبب صولت و غضب او شد جمعی که نزدیک ایستاده بودند
تاب حمله او نیاورده بر هم خوردند و آنحضرت از صدمه پشت و
پهلوی مردم یکدو قدم عقب رفته افتادند و میفرمودند که دوسه
کس از آنها پا بر سینه من نهاده گذشتند و بمدد اعتماد رای و

که در دست داشت دو بار دو دسته بر سر شیر فرو کوفت و شیر او را
بر زمین انداخته هر دو دستش بدهن گرفته شروع در خائیدن کرد
لیکن آن چوب و انگشتری چند که در دست داشت نگذاشت که
دستهای او از کار برود و انوپرای در میان هر دو دست شیر به پشت
افتاده بود و یک دست بالای پایش حمایت کرد درین وقت شاهزاده
شیر دل شیر شکار شمشیر از غلاف بر آورده خواست که بر کمر شیر
فرو برد آورد قضا را دست انوپرای بنظر مبارک ایشان در آمد و
احتیاط بکار برده شمشیر را دور تر از دست انداختند و آمدن هم
زخمی رسانید و حیاطخان نیز چند چوبی بر سر او زد انوپرای
بپهلوی غلطیده بزور زانو راست ایستاد و سینه انوپرای نیز با سیب
ناخن شیر مجروح شده بود بعد از آنکه از زیر شیر بر آمد و شیر
او را گذاشته روانه شد از عقب شیر شمشیر علم کرده بر سر او زد
و چون روی گردانید تیغی دیگر بر صورت او انداخت چنانچه هر دو
چشم شیر بریده شد و پوست ابروی او که بزخم شمشیر جدا شده بود
بر بالای چشمهای او افتاده درینوقت صالح نام چراغچی مضطربانه
آمد چون شب تاریک شده بود از کورکی بشیر بر خورد بشیر بیدار
طربانچه او را انداخت افتادن و جان دادن یکی بود از اطراف مردم
رسیده کار شیر تمام ساختند انوپرای بخطاب اندر ای میهدان
و اضافه منصب مرافرازی یافت - مقارن اینحال یکی از شیران

فیله گاو دیگر بر بالای آن چهار بنهند نتوانست بر خاست بعد ازان
حکم کردند که چون راحت بایستد بالای آن بگذارند بالجمله هر
پنج را گرفته روان شد و یقین که از پنجاه من فزون تر بود که پانصد
من بوزن خراسان باشد در خلال اینحال در مشکوی اقبال شاهزاده
خرم از دختر مظفر حسین میرزا صفوی صدیقه قدسیه بوجود آمده
حضرت شاهنشاهی او را پرهیز بانو بدگم نام کردند *

آغاز سال ششم از جلوس مقدس

ششم ماه محرم هزار و بیست و هجری جمشید زرین کلاه خورشید
بر اورنگ حمل برآمد سال ششم از جلوس والا آغاز شد جشن
نوروز جهان افروز آراستگی یافت و در جشن اشرف یادگار علی
سلطان ایلچی دارای ایران که به پرمش و تعزیت حضرت عرش
آشیانی و رسانیدن تهذیب جلوس مقدس آمده بود بسعدت
ملازمت اختصاص گرفت و مونغاتیکه شاه عباس فرستاده بود از
اسپان قپچاق و اقمشه نفیس و انواع تحف بنظر اشرف گذرانید
خلعت لائق و سی هزار روپیه نقد که هزار تومان رایج عراق باشد
بایلچی مذکور لطف فرمودند سواد مکتوب شاه درین اقبالنامه
مرقوم میگردد *

رقیمة الوداد شاه والا جاه

تا رشحات محاب فیض ربانی و قطرات غمام فضل سبحانی طراوت

منزلت بادشاه جوان بخت کیوان وقار شهریار نامدار سپهر اقتدار
 خدیو جهانگیر کشور کشا خضرو سکندر شکوه دارا لوا مسند نشین بارگاه
 عظمت و اقبال صاحب سریر اقلیم دولت و اجلال نزهت افزای
 ریاض کمرانی چمن آرای گلشن صاحبقرانی چهره کشای جمال
 جهانبانی مبین رموز آسمانی زیور چهره دانش و بینش فهرست
 کتاب آفرینش مجموعه کمالات انسانی مرآت تجلیات یزدانی
 بلندی بخش همت بلند سعادت افزای طالع ارجمند آفتاب
 فلک اقتدار سایه عاطفت آفریدگار بادشاه جم جاه انجم سپاه فلک
 بارگاه صاحب قران خورشید کلاه عالم پناه از جویبار عنایت آهی
 و چشمه سار مرحمت نامتناهی سرسبز بوده مساحت قدمی
 مساحتش از آسیب خشک سال عین الکمال محروس باد حقیقت
 شوق و محبت و کیفیت خلعت و مودت تحریر پذیر نیست * ع *

قلم را آن زبان نبود که راز عشق برگوید

اگرچه از راه صورت بعد مسافت مانع دریافت کعبه مقصود گردیده
 اما قبله همت والا نهمت به نسبت معنوی و قرب باطنی امت لله
 الحمد که بحسب وحدت ذاتی میان این نیازمند درگاه ذوالجلال
 و آن نهال سلسال ابهت و اجلال اینمعنی به تحقیق پیوسته بعد
 مکانی و دوری موری جسمانی مانع قرب جنانی و وصال روحانی
 نگشته رو در یکجهتی امت و ازین جهت گرد ملال برآیند خاطر

زنگ زدای خاطر دوستی دوست امت

• بیت •

هم نشینم بخیال تو و آمده دلم

کین وصالیست که در بی غم هجرانش نیست

المدة لله تعالى و تقدس که نهال آرزوی دوستان حقیقی بثمره
مراد بارور شده و شاهد مقصودیکه سالها در پرده خفا مستور بود و
بتضرع و اینها از بارگاه واهب متعال جلو گری آن مسألت
میشد باحسن وجهی از حجله غیب بظهور در آمده پرتو جمال
برساحت آمال خجسته مآل منتظران انداخته بر فراز تخت
همایون و سریر سلطنت ابد مقرون هم آغوش آن انجمن آرای
پادشاهی وزینت افزای سریر شاهنشاهی گردیده لوای جهانکشای
خلافت و شهریاری و چتر فلک فرسای معدلت و جهاندارای
آن رفعت بخش افسرو اورنگ و عقده کشای دانش و فرهنگ
ظلّ معدلت و مرحمت بر مفارق عالمیان انداخت امید که مهیمن
مراد بخش جلوس میمنت مانوس آن خجسته طالع همایون
بخت فرزنده تاج و فرازنده تخت را بر همکنان مبارک و میمون
فرخنده و همایون گردانیده همیشه امباب سلطنت و جهانبنانی و موجبات
حشمت و کمرانی در تنزید و تضاعف داراد آئین و داد و روش
اتحاد که بین الّبا و اجداد انعقاد یافته و بتازگی میانه این
مخلص محبت گزین و آن معدلت آئین استقرار پذیرفته

چون مهم آذربایجان و تسخیر ولایت شیروان در میان بود تا خاطر
مهرآگین از مهمات ولایت مذکور جمع نمی شد مراجعت در مستقر
سلطنت میسر نبود و در لوازم این امر خطیر تقصیری واقع شد
هرچند رسوم و آداب ظاهری نزد ارباب دانش و بینش چندان
اعتباری ندارد اما طی آن بالکلیه بحسب ظاهر در نظر قواصر که
مطمع نظر ایشان جز امور ظاهری نیست طی مراتب دوستی
امت لاجرم درین ایام خجسته فرجام که بیمن توجه خدام ملائک
احترام مهمات ولایت که از دست رفته بود بر حسب مدعای احبا
صورت یافت و بالکلیه ازان طرف خاطر جمع گشته بدار السلطنت
اصغهان که مقر سلطنت است نزول واقع شد امارت شعار کامل
الاخلاص راجح الاعتقاد کمال الدین یادگار علمی سلطان را که ابا
عن جد از زمره بندگان یکجهت و صوفیان صافی طویت این
دودمانست روانه درگاه معلی نمود که بعد از دریافت سعادت کورنش
و تسلیم و ادراک شرف تقبیل و تلذیم بساط عزت و ادای لوازم
پرسش و تهنیت رخصت مراجعت یافته باخبر مسرت آثار
سلامتی ذات ملائک صفات و صحت مزاج و هاج خورشید ابتهاج
بهجت افزای خاطر مخلص خیرخواه گردد مرجو آنکه پیوسته
دوخته محبت و رداد موروثی و مکتسبی و حدیقه خلعت و اتحاد صوری
و معنوی را که باروای انهار موالات و اجرای جداول مصافات

ساخته بارجاع و انجام مهمام ممنون دانند حق سبحانه و تعالی آن
سلالة خاندان جاه جلال و خلاصة دودمان ابهت و اقبال را
بتائیدات غیب الغیب مؤید دارد - از وقایع ناملایم که درینولا
سانح گشت تاختن احداث بد نهاد است کابل را تفصیل این اجمال
آنکه درین هنگام نافرجام که خاندوران با سران سپاه در تمن نیکفهار
و حدود بنگش توقف داشت و معز الملک بخشی با معدودی از
ملازمان خود و چندی از بندهای درگاه در کابل بود احداث بد سگال
فرصت مغتنم شمرده با سوار و پیادهای بسیار خود را بحدود کابل
رسانیده و معز الملک باندازه قوت و قدرت خویش شهر را کوچه بند
کرده بدفع شورش مخالفان پرداخت و چون افغان چند توپ گرفته
از اطراف بکوچه و بازار در آمدند معز الملک تاب مقاومت
نیارده خود را اندرون حصار انداخت و کابلیان پای همت افشوده
از پشت بام و سرای خویش آن مخدولان تیره بخت را به تیر
و تفنگ گرفته جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و افغانان دل به پای
داده از هول جان عذاب معطوف داشتند بیمن اقبال بیزوال
حضرت شاهنشاهی قریب یکصد کس عاف تیغ انتقام شده با
دو پست اسپ گیر شده ازان مهلمکه جان بتک پا بیرون بردند ناد علی
میدانی درلوه کده بود چون اینخبر وحشت اثر بوی رسید بصرعت
هرچه تمامتر طی مسافت نموده آخر روز بشهر پیوسته بدعاقب

افغانستان تعیین فرموده صوبه پنجاب را به تیول مرتضی خان
عمایت نمودند و جاگیر خانخانان و اولادش در سرکار قندوج و کاپی
و غیره تنخواه شد و مقرر گشت که خود بمحال جاگیر شتافته
متمردان ملکوسه و سایر مفسدان آن حدود را تنبیه بلیغ نموده
بیخ و ریشه آنها را بر اندازد •

خواستگاری صبیۀ اعتماد الدوله

از وقایعی که درینولا بلوامع تقدیر پرتو ظهور افکند خواستگاری
صبیۀ اعتماد الدوله است اگر بشرح و بسط مرقوم قلم بدایع رقم
گردن دفترها باید پرداخت ناگزیر مجملی از کارنامه های آسمانی
و نیرنگیهای فلک بر صفحه روزگار یادگار میگذارد - میرزا غیاث
بیگ پسر خواجه محمد شریف طهرانیست خواجه در مبادی
حال وزیر محمد خان تکلو حاکم خراسان بود بعد از فوت محمد
خان بخدمت شاه جمجاه طهماسب صفوی پیوست و شاه وزارت
خود را بخواجه محمد شریف تفویض فرمود و خواجه را دو پسر بود
نخستین آنا طاهر دوم میرزا غیاث بیگ و خواجه صبیۀ میرزا علاء
الدوله پسر آقاملاراجهت فرزند خویش میرزا غیاث بیگ خواستگاری
نمود و بعد از و مات پدر با دو پسر و بیگ دختر متوجه هندوستان
گشت و در قندهار صبیۀ دیگر حق تعالی ارزانی داشت در فتحپور

اخلاص نورانی ساخت و در اندک فرصت بدوام خدمت و جوهر
رشد بوالا منصب دیوانی بیوتات فرق عزت برافراخت میرزا غیاث
بیگ با نویسندگی و معامله فهمی بغایت نیکذات و کارگذار بود
تتبع شعر قدما بسیدار کرده از سخن سنجان روزگار بود شکسته را
بغایت متین و آبدار می نوشت بعد از فراغ خدمت خلاصه اوقات
صرف شعر و سخن میشد سلوک معاش او با اهل حاجت
بمرتبه بود که هیچ صاحب غرضی بخانه او نرفت که آزردہ
گردیده باشد لیکن در رشوت گرفتن سخت دلیر و بی پاک
بود در هنگامی که حضرت عرش آشیانی در لاهور تشریف داشتند
علی قلی بیگ استجلو که از تربیت کردهای شاه اسماعیل ثانی
بود از عراق آمده در سلک بندهای درگاه منتظم گشت و بحسب
ممنوعیت دختر میرزا غیاث را که در قندهار بوجود آمده بود بوی
نسبت فرمودند در آخر بخدمت جهانگیر بادشاه بخطاب شیرافکن
و منصب مناصب ترقی و تصاعد نمود و بعد از جلوس اشرف در
صوبه بنگاله جاگیر عنایت نموده بدانصوب رخصت فرمودند و
خاتمت کار آن بی عاقبت و کشتن قطب الدین خان در اوراق
گذشته بجای خود رقم پذیر گشته و چون شیرافکن بجزای عمل
خویش گرفتار شده آواره بادیه عدم گردید بحکم اشرف متصدیان
صوبه بنگاله صبیح میرزا غیاث بیگ را که بعد جلوس اشرف بخطاب

در خدمت ایشان بفاکمی گذرانید چون هنگام طلوع کوکب بخت
 و طلوع اختر مراد در رسید اقبال به استقبال شگفت طالع از گران
 خواب بیدار شد سعادت روی آورد دولت حجله آراست زمانه
 بمشاطکی پرداخت هوس گل کرد امید بر خود بالید آرزو از هر سو
 هجوم آورد درهای بسته را کلید آمد دل‌هایی خسته را دوا شد
 بالجمله از نیرنگ‌های آسمانی روزی در جشن نوروز جهان افروز
 بنظر دور بین آنحضرت مقبول آمده در سلک پرستاران حرم سرای
 خلافت انتظام یافت و انا فانا پایه عزت و قبول ارتقا و اعتلا پذیرفت
 نخست نور محل نام کردند و پس از روزی چند خطاب نور جهان
 بیگم عنایت شد جمیع خویشان و منقصبان او بانواع مراحم و نوازش
 اختصاص یافتند نسبت خویشی و کامرانی خویشان موقوف غلامان
 و خواجه سرایان اعتماد الدوله هر کدام خطاب خانی و منصب
 ترخانی گرفتند پیر کذیزدائی دلارام نام که بیگم را شیر داده بود
 بجای حاجی کوکه صدر انات شد و صدک معاشی که بعورات
 مرحمت می‌گشت صدر الصدور بمهر او معتبر میداشت * بیت *

کند خویش و تبار تو ناز و میزید

بحسن یک تن اگر یک قبيله ناز کند

بغیر از خطبه آنچه لوازم سزاوار سلطنت و فرمانروائی بود همه بفعل
 آمد یکچندی در جهر و که نشست و جمیع بکورش آمده گوش

نورجهان بادشاه بیگم - رفته رفته کار بجائی کشید که از بادشاهی بجز
نامی نماند مکرر میفرمودند که من سلطنت را بفور جهان بیگم
ارزانی داشتم بجز یک سیر شراب و نیم سیر گوشت مرا هیچ در
نمی باید از خوبی و نیکذاتی بیگم چه نویسم هر جا کار افتاده را
عقد پیش می آمد و بخدشت او ملتجی گشت گره از کارش
کشوده کامیاب مراد ساخت و هر کس بدرگاه او پناه برد از آسیب
ظلم و ستم محفوظ ماند و هر جا دختری بود یتیم و بیگس
بقصد ثواب عروس کرده در خور حالت او جهاز لطف فرمود و بمن
که در عهد دولت خویش پانصد دختر را بقصد ثواب عروس کرده
باشد) - درینوالعبد الله خان بصاحب صوبگی ولایت گجرات فرق عزت
برافراخت و چهارلک روپیه بجهت سامان سپاه و تهیة لشکری که بکومک
او تعیین شده عنایت نمودند و بجای او راجه باسوبمهم رانا دستوری یافت
درین تاریخ یکی از غلامان بادشاهی که در فن خاتم بندپی و نجاری
بی همتا امت کار نامه از صنعت خویش بنظر همایون در آورد
که چشم جهان بین اهل دانش و بیفش مثل آن در هیچ ازمنه
مشاهده نکرده و هیچ گوشی مانند آن و نزدیک بآن نشنیده بالجمله
در پوست فذقی چهار مجلس از عاج تراشیده ترتیب داده - مجلس
اول از کشتی گیرانست که دو کس با هم کشتی میگیرند و یکی
نیزه بدست گرفته ایستاده دیگری سنگ و رسنی در دست دارد
و دیگری دستها بر زمین نهاده نشسته است و در پیش او چوبی

یکپای خود را بر بالای دیگر نهاده و تکیه بر پش پست او نمایان
و پنج نفر از خدمتگاران برگرد و پیش او ایستاده و شاخ درختی
بر آن تخت سایه انداخته - مجلس سوم هنگامه ریسمان بازیست چوبی
ایستاده کرده و سه طناب برین چوب بسته و ریسمان بازی بر بالای
آن پای راست خود را از پش سر خود بدست چپ گرفته و بر بازی
ایستاده بزی را بر سر چوب کرده و شخصی دهل در گردن انداخته
می نوازند و دیگری ایستاده چشم بر ریسمان باز دارد و پنج کس
دیگر ایستاده تماشا می بینند و از آن پنج کس یکی چوب در دست
دارد - مجلس چهارم درختیست و در ته آن درخت صورت حضرت
عمیدی ساخته و شخصی سر بر پای ایشان نهاده و پیر مردی
با آن حضرت در سخن است و چهار کس دیگر ایستاده اند مقارن این حال
فرمان شد که عبد الله خان بهادر فیروز جنگ از گجرات بر آمده
براه ناسک و تربک بولایت دکن در آید و رامداس کجهاوه را که
از خدمتگاران معتمد حضرت عرش آشیانی بود بخطاب راجگی و
عزایت نقاره و اسپ و فیل و خلعت بلند پایکی بخشیده بکومک
خان مذکور دستوری فرمودند که از تهور و جلالت بوقت خبردار
باشد و قلعه رنتهنبور که از اعظم قلاع هندوستان است بمشار الیه
مرحمت شد پنج چهارلک روپیه خزانه بجهت خرج لشکری که
همراه عبد الله خان تعیین کرده بودند مصحوب روپ خواص و شیخ

بمیان آن در آوردند تا هفت روز با اهل محل بنشاط شکار خوشوقت
 بودند و نهصد و هفده آهو از نر و ماده شکار شد ششصد و چهل
 و یک آهو زنده گزندار شده بود ازین جمله چهار صد راس بفتحچپور
 فرستادند که در میدان چوگان بگذارند و از آب و علف آنها خبردار
 باشند اقرب یکصد آهو را حلقهای نقره در بینی انداخته در همان
 صحرا آزاد ساختند و تتمه که به تیر و تفنگ زده بودند باسرا و
 سائر بندهای درگاه قسمت فرمودند چون بعرض رسید که بعضی
 از امرای سرحد امری چند که بایشان مناسبت ندارد بعمل
 می آورند فرمان شد که بعد ازین پیرامون امری که در ضمن
 فرمان تفصیل یافته و مخصوص سلاطین است نگردند اول آنکه
 در جهر و که نه نشینند و بندهای پادشاهی را تکلیف چوکی و تسلیم
 نکنند و فیل جنگ نیندازند و در سیاستها آدمی را کور نکنند و
 گوش و بینی نبرند و ملازمان خود را خطاب ندهند و بندهای
 پادشاهی را کورنش و تسلیم نفرمایند و هنگام برآمدن نقاره
 نفوازند و هرگاه اسب و فیل بملازمان پادشاهی و نوکران خود بدهند
 جلو و خنجر بردوش نهاده تسلیم نفرمایند و بندهای پادشاهی را
 پیاده در جلو خود نبرند و آنچه بآنها نویسند مهر بر روی
 کاغذ نکنند •

اشتهار دارد و از عمده‌های آن دولت بود بقدرسی آستان آمده سعادت
زمین بوس دریافت و مقارن اینحال عرضه داشت اسلامخان
مشمعل برقتل عثمان^(۵) و پاک شدن آن مرز و بوم از لوث افغان رسید -
اکنون مجمعی از خصوصیات بنگاله بجهت شادابی سخن رقمزده
کلك بیان ساخته بر هر مدعا می‌رود بنگاله ملک‌یست وسیع از اقلیم دوم
طول آن از بندر چانگام تا کدهی چهار صد و پنجاه کروزه و عرض آن
از کوهستان شمالی تا سرکار مدارن دو صد و بیست کروزه و جمع آن
تخمیناً شصت کرور دام امت که یک کرور و پنجاه لک روپیه باشد
در زمان سابق حکام آنجا همیشه بیست هزار سوار و یک لک پیاده و
یک هزار فیل و چهار پنچ هزار کشتی از نوار جنگی و توپخانه و غیره
داشته اند از زمان شیرخان و سلیم خان پسر او آن ملک در تصرف
افغانان در آمده و بعد از سلیم خان سلیمانخان کرانی در تصرف
داشت و چون تخت سلطنت و جهان‌بانی بجلوس جهان افروز^(۶)
حضرت عرش آشیانی آراستگی یافت عساکر اقبال بتسخیر آن ملک
تعیین شده امرای عظام مدت‌ها تردد و تلاش کرده افغانانرا مستأصل
ساختند (و از عهد حضرت عرش آشیانی ولایت بنگاله در تصرف
اولیای ابد قرین است) لیکن جمعی از افغانان تیره بخت در

او را مکرر با عساکر اقبال مبارزتها اتفاق افتاد خصوصا در ایام
حکومت راجه مانسنگه جنگهای نمایان کرد و استیصال او میسر
نشد بالجملة درینولا که اسلام خان بصاحب صوبگی بنگاله سرفرازی
یافت فوجی بسردارنی شجاعخان ترتیب داده بر سر عثمان خان
تعیین فرمودند اکثر امرای نامی که در آن صوبه بودند مثل کشور خان
پسر قطب الدین خان کوه و افتخار خان و سید آدم بارهه و شیخ
اجهه و معتمدخان و پسران معظم خان و اهتمام خان و دیگر بندها
بکومک او مقرر گشتند و بعد از آنکه در حدود متعلقه او رسیدند
نخست رسول زبانندان سخن فهم نزد او فرستاده بنصایح خرد پسند
رهنمونی فرمودند چون بخار نخوت و غرور در کف دماغش جا گرفته
بود و اندیشهای ناصواب و افکار دور از حساب پیش نهاد ساخته
خویش را بیهوده رنجه میداشت بجواب التفات نفرموده در کنار
ناله که چله و دلدل داشت عزم مبارزت جزم کرده عرصه نبرد
آراست دولتخواهان از اجتماع این جرأت و تهور چلته پوشیده آماده
قتال و جدال گشتند چون خبر به عثمان رسید که بهادران رزم
درست چیدقلشی نموده پای همت پیش نهاده مستعد کارزار اند او
نیز بتزئید صفوف ادبار پرداخته در برابر آمد و هر فوج بانوج مقابل
خود گرم و گیرا بمجادله و مقاتله پرداختند عثمان فیل مست جنگی
که اعتضاد قوی خود میدانست پیش انداخته بر فوج هراول

همت فشرده جان نثار گردیدند و افتخار خان سردار فوج برانغار
نیز داد تهور و جلالت داده بسعادت شهادت رسید و جمعی از نوکر
قدیم او جان نثار گشتند و همچنین کشور خان سردار فوج جرانغار
نیز مردانه کارزار کرده بوالا پایۀ شهادت فایز شد تا آنکه بسیاری
از مخالفان بد سرانجام علف تیغ خون آشام گشته بر خاک هلاک
افتاده بودند چون چندی از سران سپاه در راه اخلاص جان نثار
شدند آن متهور بی باک از کشتهای خود حساب بر نگرفته بخته
نام فیل مست را در پیش رو داشته خود بر فوج هراول تاخت
و چون بعیار فربه و مبطن بود درین روز بر فیل هوده دار سوار بود
و پسران و برادران و خویشان شجاعت خان در برابر غنیمت های همت
فشرده داد مردی و جانفشانی داده بعضی بسعادت شهادت رسیدند
و گروهی زخمهای منکر برداشته از کار ماندند و چون فیل
مذکور بشجاعت خان رسید آن برق دشمن سوز بر چهره بر فیل زد بعد
از آن دست بقبضۀ شمشیر برده زخم پی در پی بر چهره فیل رسانید
آنگاه جمدهر کشیده دو جمدهر زد فیل از غایت مستی و دلوری
غضب آلوده قدم پیش نهاده شجاعت خان را با اسب زیر کرد
و آن شیردل فیل ایمن مانند برق لامع از اسب جدا شده نام
جهانگیر بادشاده بر زبان آورده راست ایستاد درینوقت جلودار او
شمشیر دو دستی بر دستهای فیل زد و فیل از ضرب آن زخم

بی آسیب و آزار برخاست شجاعت خان سوار شد مقارن اینحال
مخالقان فیل دیگر بر علمدار شجاعت خان دوانیدند و علمدار
را با اسپ زیر کردند شجاعت خان نعره کشیده علمدار را خبردار
ساخت و گفت مردانه باش که من زنده ام جمعی دیگر که
درپیش علم بودند دست به تیر و شمشیر برده زخمهای کاری زده
بقتل رسانیدند و علمدار را سوار ساختند و شجاعت خان در پای علم
ایستاده از باطن پیر و مرشد خود اعتماد همت نمود درینوقت
تنگ که اکثری از سواران سپاه جان نثار شدند و بقیه السیف بزخمهای
منکر دست از کار باز داشته منتظر لطیفه غیبی بودند که اقبال
بادشاه جوان بخت بجلوه در آمد و تفنگی از غیب بر پیشانی
آن وخیم العاقبت رسید و کس ندانست که این زخم از دست
که بود لیکن عثمان دریافت که ازین زخم جان بری نیست مع هذا
تا رمقی داشت لشکر را بجنگ ترغیب و تحریص مینمود چون
آثار ضعف و زبونی در خود و در لشکر خود مشاهده نمود عنان
ادبار معطوف داشته نیم جان خود را به بنگاه رسانید و عساکر منصوره
تا لشکرگاه تعاقب کرده عنان باز کشیدند و چون دوپهر از شب
سپری شد عثمان در گذشت ولی برادر عثمان و ممریز پسر او
خاک ادبار بر فرق روزگار خود پیخته و بنگاه را برجا مانده در دل
شب با دل سیاه تر از شب جسد آن باطل ستیز را برداشته بمحکمه

دران روز تعاقب در عقد توقف افتاد از اتفاقات حسنه معتمد خان
که در آخر بخطاب لشکر خانی سرفراز گشته و عبد السلام پسر معظم
خان و دیگر بندها با سیصد سوار و چهار صد سوار توپچی تازه زور
در یفوق رسیدند و شجاعت خان این مردم را همراه کرده بتعاقب آن
گروه شتافت چون ولی برادر عثمان از عزیمت شجاعت خان آگاهی
یافت نجات خود را منحصر در باز گشت یافته کس نزد دولتخواهان
فرستاده پیغام گذارد که عثمان که باعث این همه شورش و آشوب و فتنه
و فساد بود از گرانی وجود سبکبار گشت و حق تعالی شر او را از ما
کفایت کرد ما همه بنده فرمان پذیریم اگر شجاعت خان قول بدهد غلامی
و بندگی درگاه را سرمایه سعادت جاودانی دانسته روی امید بقدرسی آستان
نهاد فیلان عثمان را برسم پیشکش میگذازانیم شجاعت خان و معتمد خان
و دیگر بندها دلای آنها نموده قول دادند روز دیگر ولی برادر عثمان
و ممریز پسر او با دیگر برادران و خویشان آمده شجاعت خان را
دیدند چهل و نه زنچیر فیل برسم پیشکش آوردند و شجاعت خان
نام بردها را همراه گرفته در جهانگیر نگر باسلام خان پیوست و چون
در اکبر آباد نوید این فتح بمسامع اقبال رسید اسلامخان را بمنصب
شش هزاره ذات ممتاز ساخته شجاعت خان و سایر بندها را که
در استیصال عثمان مصدق ترددات پسندیده شده بودند باضافه منصب
سرفراز نمودند و شجاعت خان بخطاب رستم زمان اختصاص

مراجعة نمودن او شرح این مجمل آنکه رای جهانکشای چنیز
اقتضا فرمود که راجه مانسنگه و خانجهان و امیر الامرا میرزا
رحتم با لشکر برهانپور از راه برار بدکن در آیند و عبد الله خان و
خانعالم و علی مردان خان بهادر و سیفخان و راجه رامداس با لشکر
کجرات از راه ناسک ترنبک متوجه دکن گردند و افواج از یکدیگر
خبر گرفته بتاریخ معین از دو جانب غنیم را بمیدان گیرند و باین
تدبیر غالب ظن آنکه غنیم مستاصل شود عبد الله خان چون از
گریوه گذشته بملک غنیم در آمده ده هزار سوار موجود مستعد
خوش اسپه آراسته داشت از غایت غرور و نخوت خبر از فوج دوم
نگرفته و بنظر اعتبار در نیاورده اعتماد بر قوت و قدرت خویش کرده
گرم و گیرا باهتدیسال مخالفان شتافت و چون عنبر از جانب او توهم
عظیم داشت تمام لشکر و مردم کاری خود را بآتشبازی و بان بسیار
مقابل عبد الله خان فرستاد روز بر دور لشکر گشته برکي گدري
میکردند و شب تا وقت سحر بان میزدند هر چند این لشکر بدولت آباد
نزدیکتر میشد جمعیت غنیم بیشتر میگشت و عنبر پی در پی
کوسك میفرستاد چون اثری از فوج دوم پدید نیامد و هر روز
غنیم قویتر میگشت دولتخواهان صلاح دران دیدند که عطف عنان
نموده باحمد آباد باید رفت و کار را از اون دیگر پیش باید گرفت
بدین عزیمت از حوالی دولت آباد برگشتند و درین راه غنیم پیچیده
می آمد و هر فوج با فوج مقابل خویش مبارزت مینمود علم مردان

آمده اسیر پنجه تقدیر گشت برکیان او را برداشته نزد عذیر بد
 اختر بردند و عذیر او را در قلعه دولت آباد محبوس داشت و جراح
 بجبهت علاج او گماشت او بعد از چند روز بهمان زخمها و دیعت
 حیات سپرد و این حرف از مشهور است که شخصی بتقریبی
 گفته که فتح آسمانی است بهادر جواب داد که الحق فتح آسمانیست
 اما میدان از ماست و ذو الفقار بیگ نیزبان خورده جان نثار
 شد و چون لشکر بولایت بکلانه در آمد مخالفان از مرحد
 خود عذر ادبار معطوف داشتند و عبد الله خان بگجرات رفت و
 چون راجه مانسنگه و خانجهان و امیر الامرا و میرزا رستم از راه
 برار می آمدند اینحرف موحش استماع نموده آنها فیز برگشته
 در عادل آباد آمده بخدمت شاهزاده پرویز بدوستند نفس الامر
 آنکه اگر این در موج دانسته و مهیده قدم در پیش می نهادند
 کار بر وفق مراد دولتخواهان صورت می بست هیچ شك نبود
 (از اتفاق و حق ناشداسی کار صاحب را ضائع و ابتر ساخته
 خود را مطعون کردند) چون اینخبر در اکبر آباد بمسامع

(۲ ن) و احوال میرزا جانی در احوال حضرت عرش آشیانی
 بتفصیل مرقوم گشته و میرزا غازی را حضرت شاهنشاهی تربیت
 فرموده و تته بدستور سابق عذایت کرده حکومت قندهار مستقلا

منحصر در فرستادن خانخانان دانسته او را باخواجه ابوالحسن
مرخص فرمودند در خلال اینحال خبر فوت آصفخان رسید و بر
خاطر حق شناس سخت گران آمد و راقم اینحروف تاریخ فوت او را
* صد حیف ز آصفخان * بدیهه یافته بعرض اشرف رسانید پسندیده
افتاد (آصفخان^۵ حرم خانه عالی داشت و در مباشرت مولع و حریص
بود آخر جان در سر این کار کرد) و مقارن اینحال خبر فوت میرزا
غازی رسید او پسر میرزا جانی ترخان حاکم تته بود نقش طالع
او درین کار گاه خوب نشست تا آنکه قندهار با مضامات و تته
با توابع و لواحق به تیول او مقرر گشت و تا در قید حیات بود سلوک
با مترددین بعنوان پسندیده کرده خود را به نیکنامی علم
ساخت جوان نیک نهاد قابل و مستعد بود لیکن شیفته شراب
گشته جان خود را بر سر آن باخت و با اهل سخن و مردم
صاحب طبع صحبت می داشت و خود نیز موزون بود و شعر
میگفت و قاری تخلص میکرد بعد از فوت او ابوالغنی^۶ اوزبک
بخطاب بهادر خانی و حکومت قندهار فرق عزت بر افراخت درینو
جشن طوی شاهزاده والا شکوه سلطان خرم با صبیحه قدسیه اعتقاد خان
پسر اعتماد الدوله منعقد گشت و شاهزاده جوان بخت مجلس
بادشاهانه ترتیب نموده پیشکش عالی بخدومت پدر و الا قدر گذرانید
و بجهت بیگمان و پردگیان سراق غبت زیورهای لایق چنانچه

میرزا رستم صفوی را بحکومت ملک تته سر بلندی بخشیده موافق
 منصب پنج‌هزاری ذات و سوار در آنصوبه جاگیر تنخواه کردند و
 مقرر گشت که میر عبد الرزاق معموری محال معموره تته را از
 قرار هست و بود جمع بسته بجاگیر میرزا و توابع او تنخواه دهد
 درین هنگام خاطر قدسی مظاهر بذشاط شکار رغبت فرمود و در باغ
 دهره خبر فوت سلیمه سلطان بیگم رسید و خاطر حق شغاس از
 سنوح این واقعه ملول و محزون گشت والدۀ ایشان گلرخ بیگم صبیح
 قدسیۀ فردوس مکانیست انار الله برهانه پدر ایشان میرزا نورالدین
 محمد از خواجه زادهای نقشبندیہ است بیگم بجمیع خوبیها که
 به پیرایۀ عصمت زید آراستگی داشتند صاحب طبیعت عالی بودند
 گاهی مصراعی و احیاناً بدیتی میفرمودند مخفی تخلص میکردند
 و این بیت از ایشان است

* بیت *

کاکلت را من زمستی رشته جان گفته ام
 مست بودم زین سبب حرفی پریشان گفته ام

حضرت جذت آشیانی به بیرام خان نامزد فرموده بودند بعد از
 شفقار شدن ایشان در سال جلوس حضرت عرش آشیانی بعقد
 ازدواج خویش در آردند بی اغراق خوب بیکمی بود خدایش
 بیامرز

فرمود و سال هشتم از جلوس همایون آغاز شد هوشنگ پسر اسلام
خان از بنگاله آمده بدولت زمین بوس سرفراز گردید و جمعی از
مردم مکه که در جنگ گرفتار شده بودند همراه آورده بنظر گذرانید
ملک اینها پیگو و رخنگ است حیوانی چند بصورت آدمی جلوه
کرده از حیوانات بری و بحری هرچه بدست می افتد میخورند
و هیچ جانداري از دست آنها خلاصی ندارد و خواهر خود را که
از مادر دیگر باشد میگیرند و تصرف میکنند چهره اینها بقراقلماق
شبهه است لهجه اینها بزبان اهل تبت نزدیک است بترکی نمی
ماند دین و آئین درست ندارند از دین اسلام و کیش سنیّه مسجورانند
(روز عید شرف مجلس عالی ترتیب یافته بود بحاضران بساط قرب
پیاله در کچه عزایت فرمودند یکمهر هزار توله که دوهزار و پانصد
مذقال باشد بیادگار علمی سلطان ایلچی دارای ایران لطف شد)
از غرایب امور جفت شدن یوز است با ماده و بچه آوردن در معموره
حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه در عنفوان جوانی و دولت
بیوز و شکار آن توجه مفرط داشتند قریب ده هزار یوز در سرکار
آنحضرت فراهم آمد و بسیار خواهان آن بودند که باهم جفت شده
بچه بیارند هرچند توجه فرمودند میسر نشد چندین یوز نر و ماده
را قلاده بر آورده در باغات گذاشتند که بطور خود سیر و شکار کنند و
جفت شوند صورت نه دست درینوقت یوز نری قلاده گسیخته خود

کلان شدند و ازین غریب تریچه آوردن شیر است در اوراق سابق
رقمزه کلک بیان گشته که درین دولت شیرینی قید و زنجیر گله
گله در میان مردم میگردد نه ضرر آنها بمردم میرسد و نه وحشت
و غصه بر طبیعت آنها مستولی است بحسب اتفاق ماده شیرینی
آبستن شد پس از سه ماه بچه آورد و هرگز نشده که شیر جنگلی
بعد از گرفتار شدن بماده جفت شود و چون حکما گفته اند که شیر شیر
بجهت روشنائی چشم بغایت مفید است سعی بسیار کردند که
از پستان او قطره شیرینی بر آید میسر نشد بلکه نم از پستان او پدید
نیامد ظن غالب آنکه از استیلائی قهر و غضب او باشد - همدرین
ایام از سگ دیوانه عجب واقعه مشاهده افتاد شبی سگ دیوانه
در جائی که فیل خاصه بادشاهی بسته بودند در آمده پای ماده
فیل را گزید او فریادهای غیر متعارف کردن گرفت چند آنکه فیلبانان
خبردار شده خود را رسانیدند سگ گریخته بزقوم زاری که دران
حوالی بود پناه برده بعد از زمانی باز خود را بفیل رسانیده دست او را
گزید و فیل او را در زیر دست و پای مالش داده کشت چون مدت یکماه
و پنجروز ازین واقعه گذشت روزی در هوای ابرو شورش رعد و برق ماده
فیل فریاد بی اختیار کرد و تمام اعضایش بر عرشه درآمد و بر زمین
افتاده بهزار محنت برخاست و تا هفت روز متصل آب از دهانش
میرفت و از چرا باز مانده بحال تباه روزی بشب و شبی بروز می

حق تعالی همه دردها را دوا آفریده است سواي کفچه مار و سگ
 دیوانه که پا زهر ندارد و بادشاهان هر چند تفحص فرمودند برای
 آن افسونی و دوائی یافته نشد (درین^۴ولا یادگار علی سلطان ایلچی
 شاه عباس بعنایت اسپ بازی^۵ن مرصع زکمر شمشیر مرصع و چارقب
 طلا دوزی و کلکی مرصع و سی هزار روپیه نقد سرفرازی بخشیده
 رخصت معارفت ارزانی داشتند و خان عالم را بسفارت ایران
 نامزد فرموده خلعت خاصه و کپس و باتیول کتاره گران بها که علاقه
 مروارید داشت لطف فرمودند بدانصوب دستوری یافت) *

نهضت موکب گیهان شکوه بصوب دار البرکه اجمیر

چون همواره عساکر فیروزی مآثر بقصد استیصال رانای مقهور
 از پیشگاه سرادقات جلال تعین شده و ازین که کارها درگرو وقت
 است آن مهم انتظام شایسته و نسق پسندیده نپذیرفت رای جهان
 کشای چنین اقتضا فرمود که خود بسعدت و اقبال متوجه استیصال
 آن سیاه بخت و خیم العاقبت شده روزی چند اجمیر را معسکر
 اقبال باید ساخت و باین عزیمت صائب بتاریخ دوم شهر شعبان
 هزار و بیست و در هجری مطابق بیست و چهارم شهر یور ماه سال
 هشتم از جلوس اشرف رایات اقبال بدانصوب ارتفاع یافت چون
 دار البرکه اجمیر محل ورود موکب مسعود گشت بعد از فراغ زیارت

سعادت ارزانی فرمودند در ساعت فیض اشاعت ششم دی ماه که
مختار انجم شناسان یونانی و هندی بود نواب قدسی القاب جهانبدی
و کشورستانی بادشاهزاده عالم و عالمیان سلطان خرم را با لشکر
آراسته همعنان فتح و فیروزی بدان صوب دستوری فرمودند و در
وقت تسلیم رخصت قبای طلا دوز مکمل بکلهای مرصع که مروارید
بر دور کلهها کشیده بودند و دستار زر دوزی و طره مروارید و فوطه
زر بغت مسلسل مروارید و دو اسپ خاصه از عراقی و ترکی و فتح گنج
نام فیل خاصه با ماده فیل و کمر شمشیر مرصع و خنجر مرصع
با تیول گزاره گران بها عنایت شد و سوای فوجی که سابق
بسرکردگی خان اعظم بدین مهم منسوب بود دوازده هزار سوار خوش
امپه که آن قره العین خلافت خود انتخاب فرمودند در ملازمت
ایشان مقرر گردید و سران سپاه در خور شایستگی خویش بعنایت
خلعت فاخره و اسپان قباچه و فیلان خاصه و انواع مراحم و نوازش
فرق عزت برافراختند فدائیکان بخدمت بخشیدگری این لشکرشرف
اختصاص یافت درینولا خبر فوت اسلامخان حاکم بنگاله رسید و قاسم خان
برادر او بصاحب صوبگی بنگاله سرفراز گردید خواجه ابوالحسن
بوالا منصب بخشی کل خلعت امتیاز پوشید مقارن اینحال بمسامع
جلال پیوست که خان اعظم راه صلاح و سداد از دست داده بخدمت
شاهزاده والا قدر سلوک ناپسندیده پیش گرفته بیهوده خود را رنجه

در مجالس و محافل میگفت که درین مبارزت اگر کشته شوم
شهید میروم و اگر غالب آیم غازی خواهم بود و آنچه او از مصالح
این کار درخواست نمود از کومک و مدد و توپخانه سرانجام یافت
و بعد از آنکه بر سرکار آمد عرضه داشت نمود که بی توجه رایات
جلال افتتاح این عقدۀ دشوار و متعذر مینماید چون نزول موکب
اقبال بدارالبرکة اجمیر اتفاق افتاد بالتماس او شاهزاده را با عساکر
نصرت قرین بدانصوب شرف رخصت ارزانی داشتند و مدار این مهم
بعهدۀ گردانی آن رکن السلطنه حواله شد و منظور نظر مبارک
آن بود که یک چشم زدن از خدمت شاهزاده غافل نبوده طریقه
صواب و نیک اندیشی از دست نداده خود را نیکنام دین و دنیا
سازد اگر بخلاف احکام مطاعه عمل نماید زیان زدۀ نیت خویش
خواهد بود چون خواجۀ موسی الیه تبلیغ رسالت نمود از فرط خود
رائی و زیان کاری خویش را آشنای این سخن نساخت و بغیر نسبتی
که با خسرو داشت حضرت شاهنشاهی بودن او را در انصوب صلاح
دوات ندانسته حکم فرمودند که مهابتخان رفته او را از اودیپور
بدرگاه والا آورد و محمد تقی دیوان بیوتات دستوری یافت که بمندسور
شدادۀ فرزندان و متعلقان او را باجمیر رساند درینوقت عرضه داشت
پادشاهزادۀ جهان و جهانیان رسید که فیل عالم کمان که رانار ابدان
نارزش تمام بود با هفده زنجیر فیل دیگر که در شعب جبال پنهان

شب جمعه نهم شهر صفر سنه هزار و بیست و سه هجری تحویل
 آفتاب بدرج حمل اتفاق افتاد سال نهم از جلوس میمنت مانوس
 آغاز شد ابوالحسن پسر اعتماد الدوله که بخطاب اعتقاد خانی
 سرفراز بود بخطاب آصفخانی فرق عزت برافراخت و اعتماد الدوله
 بمنصب پنجهزاری ذات و ده هزار سوار بلند پایگی یافت ابراهیم
 خان را که هفتصدی و سیصد سوار بوده بمنصب یکهزار و پانصدی
 و شش صد سوار سرفراز ساخته بخدمت بخشیکری عز اختصاص
 بخشیدند این مناصب و مراحم در جنب نصبت نور جهان بیگم چه
 نماید چه از غلامان و خانه زادان و مفتسبان این سلسله متنفسی
 نماید که بمنصب و جاگیر خاطر خواه کامروا نشد بی مبالغه منتخب
 ممالک وسیع هندوستان جاگیر ملازمان و منسوبان مهد علیا
 است درین تاریخ مهابتخان خان اعظم و عهد الله خان پسر او را
 از اودیپور بدرگاه والا آورد حکم شد که حواله آصفخان نماید که در
 قلعه گوالیار نظر بند دارد و یکچندی پیش ازین شاهزاده خسرو
 را بالحاج و زاری والد و همشیره های او حکم شده بود که بکورش
 می آمده باشد چون آثار خیر و فروغ دواتمندی از سیمای او ظاهر
 نبود و کم فکر باطل اندیش همیشه ملول و اندوهگین بحضور اشرف
 می آمد باز حکم شد که بدستور سابق در تنگنای خمول و ناکامی

حضرت شاهنشاهی آن نوباره حقیقه قدس را بجهان آرا بیدم
موسوم ساختند - و از سوانح آمدن میرزا رستم صفوی است که
بحکومت و حراست تته کلاه گوشه نخوت کج نهاده بغی شده
بود و تفصیلش آنکه چون میرزا غازی ترخان فوت کرد خاقان
ستوده خصال آن عالی تبار را بوالا خدمت پنجهازاری ذات و
پنجهازار سوار بلند پایگی بخشیده دو لک روپیه بصیغه مدد خرج
لطف نموده گوش سعادت او را بنصائح خرد پسند گرانبار دانش
ساخته بدانصوب رخصت فرموده بودند و چشمداشت این بود
که با رعایا و متوطنان آنملک بعنوان پسندیده روزگار بسر برده مردم
را از حسن سلوک خویش خرسند و راضی دارد او خود طریقی
پیش گرفت که برخلاف آئین مروت و مردمی بود و مردم از ستم
و تعدی او بستهوه آمدند و زبانها بشکوه او گویا شد و عزل او از
حکومت آنملک بر ذمت عدالت آئین لازم آمد و چون بدرگاه
پیوست خلق انبوه از ظلم و تعدی او داد خواه آمدند و بازخواست آن
بمقتضای شریعت و عدالت ناگزیر شد لاجرم حواله انیرای سنگهه دهن
فرمودند و حکم شد که تا دل آسائی مستغیثان نه نماید بدریافت
سعادت ملازمت راه ندهند و همدرین سال نقیب خان بجوار رحمت
ایزدی پیوست فامش میرزا غیاث الدین علیست پدرش میر
عبد اللطیف میفی قزوینی در آغاز جلوس حضرت عرش آشیانی

بود و میتوان گفت که در فنون تاریخ دانی مثل نقیب خان
نگذشته و در خدمت عرش آشیانی انار الله برهانه نسبت قوی
داشت آنحضرت سکینه بانو بیگم همشیره میرزا محمد حکیم را
پشاه غازیخان پسر عم نقیب خان نسبت کرده بودند بحکم اشرف
متصل به گنبد خواجه معین الدین چشتی مدفن آن عاقبت
محمود مقرر گشت میرزا نقیب خان و منکوحه او که در زمان
مکخانی بودند در دو قالب متصل بهم واقع شده انّا لله و انّا الیه
راجعون درینولا میرزا رستم را که حواله دهن سنگه انیرای بود
بحضور اشرف طلب نموده ازان حجاب برآوردند و خلعت خاصه
عزایت شد چون بعرض رسید که فدایلیخان بخشی لشکر شاهزاده
گیتی ستان فوت شد راقم اقبالنامه را بخدومت بخشیدگري آن لشکر فرق
عزت برافراخته بدانصوب رخصت فرمودند - از اعظم سوانح انتظام
یافتن رانا امر سنگه است در سلك دولخواهان درگاه سلاطین
پناه چون حضرت شاهزاده بلند اقبال جهانبنانی گیتی ستانی در
اودیپور که جای حاکم نشین آن ملك بود رایت اقبال برافراشته تهنات
مقرر فرمودند و هرجا اثری و نشانی ازان اداره بادیه ادبار می
یافتند یلغار جدا می نمودند و همگی توجه باستیصال او مصروف
میداشتند با آنکه اکثری ازان شعاب جبال هواهای مسموم و آبهای
جانگداز داشت و بسیاری از سپاه تلف شد پای همت فشرده

ناگزیر سوبه کرن نام خالوی خود را با هرداس جهاله که نوکر
عمده او بود بخدست شاهزاده بلند اقبال فرستاد و عجز و انکسار را
شفیع ساخته بندگی و فرمان پذیری اختیار نمود و در مقام کولکنده
با نیم جانی چند که همراه داشت خود نیز دولت ملازمت دریافت
و لعل گران بها که از قدیم دران سلسله بود با هفت زنجیر فیل
پیشکش کرد و از جانی که نمودار شد تا پیش تخت در هر قدم
تسلیمات و سجدهات می نمود چون بتخت دولت جبین سای
اخلاص گشت شاهزاده والا قدر بدو دست هر او را از زمین برگرفته
بمحاذی سینه مبارک خویش رسانیدند آنگاه بانواع پرستش
و دلجوئی راحت بخش خاطر رمید و دل وحشت گزیده او گشتند
بعد از تقدیم مراسم تسلیمات و سجدهات و لوازم بندگی و زمین بوس
حکم نشستن شد و پس از زمانی خلعت و شمشیر مرصع و خنجر
مرصع و اسب قلیچاق با زین مرصع و فیل خاصه با یراق نقره و پنجاه
راس اسب و یکصد و بیست سرو پا بمردم عمده او مرحمت
فرموده رخصت انعطاف ارزانی داشتند چون رانا مطمئن خاطر
بمنزل رسید کرن نام پسر جا نشین خود را بخدست فرستاد او نیز
بدولت زمین بوس فرق عزت برافراشته باقسام نوازش عز اختصاص
یافت و مقرر شد که پسیج سفر کرده در خدمت آن حضرت
متوجه درگاه سلاطین پناه گردد و از تاریخی که سواد اعظم هندوستان

آشیانی ازار الله برهانه بقصد استیصال رانا تعین بودند هرچند
کوشش بکار میرفت نتیجه بران مرتب نمی گشت و حضرت
شاهنشاهی از آغاز جلوس بر اورنگ خلافت همگی همت مصروف
و معطوف این شغل خطیر فرموده لشکریهای تازه زور پی در پی
میرستادند چون افتتاح این عقد و دشوار به تیغ جهان کشای
شاهزاده گیتی ستان شاهجهان رقمزد و کلاک تقدیر بود ازان
کوششهای عبث و سعیهای بی سود هیچ نکشود چون هنگام جلوه
شاهد مراد رسید بکرم کریم کار ساز و خداوند بی نیاز بروفق خواهش
دولتخواهان این دودمان رفیع الشان تیسر پذیر گشت و شاهزاده والا
قدر کرن را همراه گرفته متوجه ادراک سعادت زمین بوس والد
بزرگوار گشتند و چون بظاهر اجمیر نزول موکب منصور اتفاق افتاد
بحکم اشرف جمیع امرا بدولت استقبال سعادت پذیر شده هر کدام
در خور خویش پیشکشها کشیدند روز یکشنبه یازدهم اسفندار ماه
سال نهم از جلوس مطابق بیستم شهر محرم سال هزار و بیست
و چهار هجری شاهزاده فلک شکوه بر توسن جهان نور سوار شده
از ظاهر شهر متوجه ملازمت حضرت شاهنشاهی گردیدند امرای
عالیقدر و سائر مناصداران و احدیان و برق اندازان در موکب عالی
سعادت پذیر بودند بعد از انقضای دو بهر و دو گهوی از روز مذکور
شاهزاده بلند اقبال به سعادت ملازمت پدر والا قدر شرف اختصاص

بوس بخشیان عظام کون را به پیشگاه اقبال آورده ناصیه اخلاص اورا بفروغ
 سجود نورانی ساختند آنگاه حکم شده که تفاق داران بارگاه عزت و تواچیان
 بهرام صولت اورا بر جهر و که دست چپ مقدم ایستاده سازند
 آنگاه بشاهزاده بلند اقبال خلعت خاص مشتمل بر چارقب مرصع
 و تسبیح سروارید گران بها و اسب قبیچاق با زین مرصع و فیل کوه
 شکوه با ساز طلا عنایت شد و پهن ازان کون بخلعت فاخره و
 شمشیر مرصع سرافرازی یافت امرای عظام و سائر منصبداران و
 بندهای پسندیده خدمت هریک در خور پایۀ خویش از مراحم و
 نوازش کام دل بر گرفتند چون صید خاطر وحشی نژادان صحرا فوراً
 از لوازم فرمان روائی و مراسم جهان کشائی بود کون را هر روز
 بعنایت تازه از اسبان قبیچاق و رهوار و فیلان مست صف شکن
 و اقسام ظرائف و لطائف از جواهر و مرصع آلات سرفراز
 می فرمودند بی اغراق از نفایس و نوادر کم جنسی باشد که باو
 مرحمت نشده باشد *

آغاز سال دهم از جلوس اشرف و اعلیٰ

هشتم شهر صفر هزار و بیست و چهار هجری تحویل آفتاب
 جهان تاب بیرج حمل دست داد و سال دهم از جلوس مبارک
 آغاز شد درین جشن همایون اعتماد الدوله بمنصب شش هزار

ارتقای او و منتسبان او قاصر است اگر در شرح این کار نامه بدیع
دفترها پردازد از هزار یکی و از بسیار اندکی نتواند گفت فرصت
من کی باین شغل کفایت میکند (روز دوم آصفخان پیشکش عالی
کشید قریب بیک لک روپیه از نفائس و نوادر انتخاب افتاد و
و منصب او چهار هزاری ذات و دز هزار سوار مقرر گشت کرن
پسر رانا امر سنگه بمنصب پنج هزاری ذات و سوار سرفرازی یافته
در سلک امرای والا قدر منظم گردید درین مدت هیچ یک ازین
سلسله نزد سلاطین دهلی اختیار نوکری نکرده بود بلکه بقصد
ملازمت مبادرت نموده و خود سر رزگار بسر برده مطیع و فرمان
پذیر نبوده ایزد جل شانہ غریب توفیقی نصیب شاهزاده بلند اقبال
نموده و منشی دارالملک قضا طغرای غرای این فتح بنام نامی
والقاب گرامی شاهزاده جوان بخت خرم بر صفحه جهانگیری رقمزد
کلك تقدير ساخته • ع • اینها توکنی واز توآید * (و درین تاریخ^(۶)
از دختر بلند اختر آصفخان پسر والا گهر قدم بر اورنگ وجود نهاد
و جد بزرگوار آن فروغ بخش دودمان خلافت را بسلطان دارا شکوه
موسوم ساختند) درین ایام از عرضه داشت منہیان صوبه کشمیر
غریب واقعه بمسابع جلال رسید و بنابر شرائط احتیاط و مزید تاکید
فرامین مطاعه شرف صدور یافت و بهمان دستور که در عرائض
سابق ثبت بود بار دیگر رقم پذیر گردید و شرح این سانحه هوش

خانقاه کشمیر مدت چهل سال منزوی بود و ده سال پیش از آنکه
و دیعت حیات سپارد از وارثان آن خانقاه استدعا نمود که چون
زمان ارتحال در رسد در گوشه این خانقاه مرا مدفون سازند و آنها
بطیب خاطر اجازت دادند چون مدت موعود سپری شد و هنگام
رحیل نزدیک رسید بدو همتان و عزیزان خود گفت که درین چند
روز امانتی که نزد من است سپرده بک بار متوجه سفر بازپسین
میشوم آنگاه یکی از مخصوصان و معتقدان خویش که از قاضی
زادهای کشمیر بود توجه فرموده گفت که مصحف مرا به هفتصد
تذکة هدیه نموده این جزوی را صرف تجهیز و تکفین من خواهی
کرد فردا که روز جمعه است چون بانگ نماز بشنوی از من خبر خواهی
گرفت و دیگر جزویات که در بساط داشت به اشدایان قسمت نموده
آخر روز پنجشنبه بحمام در آمده غسل کرد روز دیگر پیش از وقت
نماز قاضی زاده بخانقاه در آمده متفحص احوال حافظ گردید در
حجرة را بسته و خادمی بر در نشسته یافت کیفیت حال او از خادم
استفهام نمود گفت که فرموده اند تا که در حجرة خود بخود
کشاده نگردد جسد و جوی احوال من نکنی قاضی زاده زمانی
توقف نمود تا در حجرة را شد و باتفاق خادم بدرون در آمد دید که
مستقبل قبله بدو زانو نشسته جان بحق تسلیم کرده انا لله و انا
الیه راجعون - دران روز غریب شورش در شهر افتاد از وضع
و شریف و آشنا و بیگانه کسی نماند که در پای جنازه آن بزرگوار

این اجمال آنکه کشن سنگه برادر حقیقی راجه سورج سنگه نبیره
راوما لدیو مشهور است و حضرت شاهزاده عالمیان سلطان خرم از
همشیره ایشان قدم بعالم وجود نهاده و راجه سورج سنگه وکیلی
داشت گوبنداس نام بغایت معتبر و گوپال داس نام برادر زاده
راجه را بجهت نزاعی که نوشتن آن طولی دارد پیش ازین بچند
سال گوبنداس بقتل رسانیده بود و کشن سنگه توقع آن داشت که
راجه سورج سنگه بانتقام برادر زاده خود گوبنداس را از هم گذراند
چون راجه باو عنایت مفرط داشت و مدار درایت راجه بر بود
ازین باز خواست غافل افتاد و کشن سنگه از اغماض راجه آشفته
داشت و کینه برادر زاده در فضای سینه اش بیخ و ریشه فرو برده
در انتظار فرصت بود درینوقت حضرت شاهنشاهی بسیرکول پهمر
تشریف برده شب درانجا توقف فرمودند قابو یافته با کرن نام
برادر زاده خود و دیگر یاران و ملازمان بقصد کشتن گوبنداس مطارحه
نمود و باین عزیمت پیش از صبح صادق سوار شده در فضائی که
راجه و ملازمان او فرود آمده بودند رسید و چندی از مردمان
آزموده خود را پیاده ساخته بر سر خانه گوبنداس که متصل منزل
راجه بود فرستاد و خود همچنان سوار ایستاده جمعی که پیاده شده
بودند اندرون خانه در آمده چندی از راجپوتان که برسم محافظت
و محارست بر اطراف خانه گوبنداس بیدار بودند در ته شمشیر

گردید درین شورش و آشوب بنظر مردم کشن سنگه که در طلب
او آشفته می گشتند در آمده بقتل رسید چون کشن سنگه
از گذشتن او خبر نداشت از غایت اضطراب و شدت غضب خود
از اسب پیاده شده باتفاق کرن بدرون حویلی گوبنداس در آمد
هرچند مردم از پیاده شدن مانع آمدند التفات بحرف آنها نمود
درینوقت راجه نیز بیدار شد و شمشیر در دست از خانه برآمده بر در
حویلی ایستاده مردم از اطراف و جوانب هجوم آورده خود را
بر راجه رسانیدند راجه همه را بمدافعه و مقابله جمعی که پیاده
شده بدرون لشکر در آمده بودند فرستاد چون مردم راجه بحسب
کمیت فزونی داشتند هریک از آنها ده کس و بیست کس در زیر
تیغ گرفتند مجمل کشن سنگه و کرن سنگه برادرزاده او دران کثرت
بقتل رسیدند و کشن سنگه هفت زخم و کرن نه زخم برداشت
و بعد از کشته شدن گوبنداس و کشن سنگه و کرن بقیة السیف خود
را باسپان رسانیده سوار شدند همچنین جمعی از مردم راجه نیز
بقصد کشتن آنها سوار بودند و جنگ کنان تا پیش جهر و کة پادشاهی
رسیدند و درین آشوب گاه فتنه شصت و هشت راجپوت از طرفین
بقتل آمدند سی و دو نفر از طرف راجه و سی و شش نفر از
جانب کشن سنگه کشته شدند و از اعظم وقائع که درین سال پرتو
ظهور افکند مقتول گشتن صفی میرزا است مهین فرزند شاه عباس

نام غلام ترکی اشارت کرد که صفی میرزا را باید کشت و آن سفاک
بی باک فرصت جسته در صبح محرم سال هزار و بیست و چهار
هجری و قدیکه میرزا از حمام بر آمده متوجه خانه بود به بود بزخم سنجگی
کارش بانجام رساند و بسیاری از روز جسدش در آب و گل افتاده
بود هیچکس یارای آن نداشت که اجازت گرفته بتجهیز و تکفین
پردازد تا آنکه بشیخ بهاؤ الدین محمد که مقتدای آن دیار بود
و شاه بوی اعتقاد تمام داشت خبر رسید شیخ بحسن ادا و لطف
بیان اظهار نمود که درین نزدیکی سید زاده بر لب جوئی کشته
افتاده اگر اشارت فرمایند تجهیز و تکفین نموده در جای مناسب
مدفون سازند شاه رخصت فرمود و شیخ بعد از تجهیز و تکفین
نعش او را بار دبیل که مدفن آبا و اجداد ایشان است فرستاد
(در همین ایام میر میران پسر خلیل الله یزدی که قبل ازین بدرگاه
گیتی پناه رسیده بود از وطن مالوف آمده دولت زمین بوس
دریافت و بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفراز شده) در اواخر
سال دهم از جلوس اشرف مرده فتح و فیروزی شاه نواز خان
خلف خانخانان و شکست عنبر بد اختر مسرت بخش خاطر
دولتخواهان گردید و تفصیل این مجمل آنکه چندی از سرداران
سپاه دکن مثل آدم خان و یاقوت خان و بابو جیو کانتیه و دیگر برکیان
از عنبر رنجیده در وقتی که شاه نواز خان در بالا پور بود بعهد و قول

به آنها کرده بهر یک در خور قدر و منزلت او از نقد و جنس و اسب
و فیل تکلفات نمود و بصوابدید ایشان از بالا پور کوچ کرده بعزم
رزم عنبر رایت فیروزی برافراشت و پیش از رسیدن بعنبر
محمداورخان و دلاورخان و آتش خان و چندی دیگر از سرداران
عمده نظام المملکيه بتقابل آمدند و بیمن اقبال روز افزون شاه نواز
خان مخالفان را شکست داده گرم و گیرا بسر عنبر شتافت و نام
بردها بحال تباه و روی سیاه راه ادبار سپرده بعنبر پیوستند و آن
بد اختر بکثرت لشکر و انتظام آلات نبرد و فزونی توپخانه و فیلان
مست جنگی مغرور بوده بمرافقت و موافقت فوج عادلخانیه
و قطب المملکيه رزم طلب گردید تا آنکه مسافت پنج و شش کروزه
بیش اماند چون یعقوب خان بدخشی از گهنه سپاهیان کار دیده
رزم آزما بود و خانخانان جلو شاه نواز خان را بقبضه اختیار او
سپرده نخست سوار شده میدان جنگ در جائی قرار داد که ناله
آبی در پیش داشت و اطراف ناله ارغندال بود و جمعی از جوانان
تیر انداز موشکاف را مقرر داشت که بر کنار ناله پای همت
افشوده لشکر مخالف را به تیر جان ستان آزاره عدم سازند روز
دیگر از طرفین به ترتیب صفوف پرداختند بعد از سه پهر
روز فوجها نمایان گشت و از طرف غنیم آغاز بان کاری و توپ
اندازی شد بعد از آنکه روی هوا از درد غبار روشنی پذیرفت (لشکر

از تمام لشکر انتخاب نموده هر اول قرار داده بودند جلو انداختند
و چون بر کنار ناله رسیدند بجهت فرود آمدن و عبور نمودن هجوم
شد ازینطرف جوانان افچی بباران تیر گرفتند و سوار بسیار بزخم
تیر بر خاک هلاک افتاد و هر تیر که با سپ میرسید چون اکثر کجی
و تازی بودند چراغهای شده سوار خود را بر زمین می انداختند
بالجمله از آنطرف هیچ سلاح کارگر نمی شد و ازینطرف در تیر
باران بر خاک فنا میغلطیدند و جمعی که در عقب بودند احوال
مردم پیش را برین نمط دیده برجا ماندند مقارن این حال دارا بخان
با بهادران فوج هر اول از ناله گذشته بر سر و سینۀ کشتگان اسپ
رانده جلو انداختند و از دیگر افواج شیران بیشه همت و هزبران
عرصۀ جلالت شمشیرها کشیده بر فوج مقابل خویش تاختند و افواج
را پراکنده ساخته خود را بفوج غول رسانیدند چون عنبر خود در
فوج غول پای ادبار افشردۀ بود زمان ممتد آتش قتال و جدال
اشتعال پذیرفت و بهادران رزم دوست چیققلشی کردند که دید
نظارگی از مشاهده آن خیره ماند و از کشتهها پشتها افتاد عنبر
تیره بخت تاب مقاومت نیاورده راه ادبار سپرد اگر ظلمت شب
بفریاد آن تیره بختان ظلمانی نهان نرسیدی یکی جانبر نبودی
مع هذا نهنگان دریای هیچتا وقت خفتن که زمان ادبار شان بود
تاسه کوره مسافت تعاقب نموده گریختگان را به تیغ بیدریغ بر خاک

تازی و یراق و اسلحه از حساب و شمار بیرون بتصرف اولیای
دولت قاهره در آمد جمعی کثیر از سرداران فوج مخالف زنده
بدست افتادند و کشته را خود حساب و شمار نیست روز دیگر از آن
منزل کوچ کرده بجانب کرکی که جای بودن آن سیاه بخت بود
شتافتند و اثری از آن تیره بختان ندیده همانجا دایره کردند و روزی
چند توقف گزیده عمارات و منازل و بساطین آن معموره را سوخته
و ریخته بخاک تیره برابر ساختند و بنا بر حدوث بعضی امور که
تفصیل آن درین مقام باعث طول کلام است عطف عنان نموده از
گریوه روهنگره فرود آمدند و حضرت شاهنشاهی بجلودی این فتح
نمایان بر منصب شاه نواز خان و دارالبخان و دیگر امرای رفیع الشان
فزوده بانواع مراحم و نوازش سر بلندی بخشیدند *

آغاز سال یازدهم از مبدای جلوس جهانگیری

روز یکشنبه غره ربیع الاول سده هزار و بیست و پنج هجری
نیر اعظم از برج حوت بدولت سرای حمل پرتو سعادت ارزانی
داشت و سال یازدهم از جلوس آغاز شد در ایام جشن نو روز جهان
افروز امرای عظام برسم معهود پیشکشها کشیدند از جمله میر
جمال الدین حسین انجو خنجر مرصع که خود در بیجاپور سرکاری
نموده مهیا ساخته بود بنظر همایون در آورد بالای دسته باقوت زرینی

نمودند آصفخان که به منصب چهارهزاری ذات و دو هزار سوار سرافرازی داشت باضافه هزاری ذات و دو هزار سوار و عنایت علم و نقاره سر افتخار بر افراخت و همچنین دیگر امرای درخور پایه خویش باضافه‌ای لایق اختصاص یافتند در روز جشن اشرف بادشاهزاده عالم و عالمیان سلطان خرم لعلی برسم پیشکش گذرانیدند در غایت صفا و لطافت مقومان هشتاد هزار روپیه قیمت کردند درین روز عالم افروز منصب ایشان که پانزده هزاری خاصه و هشت هزار سوار بود بیست هزاری و ده هزار سوار مقرر گشت میر جمال الدین حسین انجو بخطاب ضد الدواع سرافرازی یافت در ماه ربیع الثانی خبر رسید که شیخ فرید بخاری المخاطب بمرتضی خان بجوار مغفرت ایزد متعال پیوست (روز یکشنبه چهاردهم جمادی الاول سنه مذکور واهب العطایا بشاهزاده سلطان خرم از صبیغه قدسیه آصفخان فرزند اقبال‌المذکرات فرمود و حضرت شاهنشاهی آن والا گهر را بشاه شجاع موسوم گردانیدند) درین سال در بعضی از پرگنات هندوستان اثر وبا ظاهر شد و رفته رفته شدت عظیم کرد آغاز این بلیه از پرگنات پنجاب شده بشهر لاهور سرایت نمود و خلق انبوه از مسلمان و هندو باین علت تلف شدند آنگاه بسرهند و میان دو آب تا دهلی و از اطراف آن رسیده بسیاری از قریات و پرگنات را معدوم ساخت در ابتدا موشی ظاهر میشد

فی الفور از آنخانه برآمده بصحرا و جنگل رفته جا میگرفتند جان
می بردند و الا در اندک فرصت تمام مردم آن دیه رخت بصحرای
عدم میکشیدند (فرضا اگر کسی دست به آن میت یا باسوال آن
رساندی جان بر نبودی) و سرایت این بلیه در هندو پیشتر بود
در خانهای لاهور بهیار بودی که ده کس و بیست کس میمرد و
و از تعفن آنها همسایها بستوه آمده محله را میگذاشتند و خانها
پراز میت مقفل افتاده بودند و از بیم جان هیچکس پیرامون
آن نمیکشند در کشمیر شدت عظیم ظاهر ساخت و بجائی رسید
که عزیزی فوت کرد و درویشی او را بروی کاه غسل داد روز دوم
آن درویش نیز در گذشت و بر علفی که او را شسته بود گوی از
آن علف خورد و مرد و سگ که از گوشت آن کار خوردند بر جا
ماندند و در هندوستان هیچ ملک ازین بلیه خالی نماند هشت سال
ممتد در ممالک وسیع هندوستان مائرو دائر بود - درینولا محمد
رضا بیگ ایلچی که از قدیمان و محرمات شاه عباس بود با مکتوب
محبت طراز از جانب شاه بایلچی گری آمده ملازمت نمود
روزی از وی بتقریبات حرفهای می پرسیدند سلسله سخن
باینجا کشید که سبب کشتن صفی میرزا هیچ معلوم نشد مدتیست
که این عقده در خاطر گره بسته محمد رضا عرض کرد چون بوجه
دلنشین شاه گشت که از عدم معادت و فرط ضلالت قصد شاه دارد

و تنگي کشيد چنانچه در شبی دوجا و سه جا تغیر خوابگاه میکردند
ناگزیر پیدشدستی کرده حکم بقتل او فرمودند *

دستوری یافتن شاهزاده عالمیان شاه

خرم بنسخیر ملک دکن و توجه موکب

مسعود حضرت شاهنشاهی بصوب مالوه

چون مهم دکن از شاهزاده پرویز متمشی نشد باوجود امرای
صاحب اقتدار و لشکر بسیار و خزانه بی شمار و وفور مصالح ملک
گیری و امتداد فرصت افتداح این عقده بکلید همت و عزیمت
او تیسر پذیر نگشت ناگزیر شاهزاده جوان بخت جهانگشای سلطان
خرم را که مجدداً فتح رانا نموده آنچنان سبع دیو خصلت را بدام
اقبال در آورده بودند بفتح دکن نامزد فرمودند بخطاب والا شاهی
که از زمان حضرت صاحبقران گیتی ستان تا حال بهیچ شاهزاده
تجویز نشده لطف فرمودند و بشاه خرم ممتاز ساختند منصب آن
حضرت بیست هزاری رده هزار سوار در اسپی و سه اسبه مقرر گشت و
چاقب مرصع دور دامن و گریبان و سر آستین مروارید کشیده و
دو اسپ خاصه یکی عراقی بازین مرصع و دوم ترکی با ساز طلا و فیل
خاصه با ماده فیل و شمیر و خنجر مرصع با پرداله گران بها که یک
لک روپیه قیمت داشت مرحمت فرمودند و چند خوان از جواهر

با عقد دیگر که در روزهای جشن می پوشیدند و لعلهای قیمتی
و زمرد های نفیس داشت و یک لک روپیه قیمت آن بود عطا
فرموده روز در شنبه نوزدهم شهر شوال مطابق نهم آبان ماه بمبارکی
و فیروزی بصوب دکن شرف رخصت ارزانی داشتند عبد الله خان بهادر
فیروز جنگ و دیگر امرا بانواع و اقسام مراسم و نوازش اختصاص
یافته در خدمت شاهزاده والا قدر تعیین شدند راقم اقبال نامه
بخدمت بخشیدگی و منصب هزارگی و خلعت و فیل سرافرازی
یافت و حکم شد که مهتابخان سزالی نموده شاهزاده پریز را از
برهانپور روانه اله باس سازد و دیوانیان عظام جاگیر شاهزاده را در
همان صوبه تذخواه نمایند روز شنبه غره ذیقعد سده هزار و بیست
و پنج هجری مطابق بیست و یکم ماه آبان سال یازدهم از جلوس
جهانگیری نهضت موکب منصور بصوب مالوه اتفاق افتاد روزی
درین راه غریب سانحه مشاهده شد یکی از خواجه سرایان پادشاهی
دوبچه سارس را از راه گرفته آورد سارس جانوریست از عالم کلنگ اما
از کلنگ کلان تر سرش سرخ میشود چون حضرت شاهنشاهی از شکارگاه
معاودت نموده بمنزل تشریف آوردند دو سارس کلان فریاد کذان در
پیش خلوتخانه پادشاهی بی دهشت و وحشت آمده نشستند و
متظلمانه فریاد و فغان آغاز نهادند بعد از جست و جوی سبب
آن خواجه سرا هر دو بچه را بحضور اشرف حاضر آورد از دیدن

موانست و صحبت سارس با جفت خود نقلهای غریب بر زبانها
جاریست از جمله قیام پسر شاه محمد قندهاری که قراول بیگی
حضرت جنت مکانی بود در خدمت آن حضرت نقل میکرد که
روزی بشکار رفتم سارسی را دیدم در سایه درختی نشسته خواستم
که به بندوق شکار کنم قدمی چند پیش نهادم باین قصد که چون
ایستاده شود به بندوق بزنم اصلا از حرکتی پدید نیامد هر چند
پیشتر میرفتم هیچ وحشتی ظاهر نمیشد با خود گفتم که مگر بیمار
است بعد ازان که بر سرش رسیدم پایش را گرفته ایستاده ساختم
بنوعی سبک بود که گویا که یکم ثقال گوشت در تمام اعضای او
نیست در سه قدم لنگ لنگان برداشته افتاد و جان داد چون نیک
ملاحظه کردم در سینه اش کرم افتاده گوشت و پوست بتخلیل رفته
بود در جائیکه نشسته بود استخوانی چند از سارس مرده یافتم که
در زیر بال و پزداشت ظاهر شد که استخوان جفت خود در زیر
سینه گرفته نشسته بود و ازین عالم نقل بسیار زبان زد خاص و عام
است - رافم اقبال نامه را غریب امری محسوس گشت در سفری
که حضرت شاهنشاهی از اجمیر بکشمیر میرفتند روزی در حوالی
تهاندر یکی از خواجگه سریان احقر بچه گنجشک صحرائی گرفته
آورد مادرش فریادکنان همراه آمد آن خواجگه مرا بچه گنجشک را
در پنجره نهاده و پنجره را از خود دور تر گذاشت مادرش هردم بصحرا

چون آن خبر بمن رسید بحضور خود طلبیده فرمودم که بچه را بدست بگیرد آیا بر سر دست او آمده می نشیند یا نی اول فریاد کنان آمده برگرد و پیش او پروازی چند کرده و در آخر بی تابانه بر سر دست آنخواجه سرا به پهلوی بچه رفت و نشست و بهمین دستور تا بچهار منزل بهمره لشکر می آمد تا بچه قوت گرفت و پرواز کنان او را همراه برد - چون عبور موکب اقبال نواب قدسی القاب جهانبدانی کشور ستانی بادشاهزاده عالم و عالمیان شاه خرم بمحدود متعلقه را انا اتفاق افتاد رانا بقدم اخلاص و سعادت مندی شمامه در منزل او توله باستلام عتبه خلافت مبادرت نموده بتقدیم شرائط بندگی و مرام زمین بومی مستسعد گشت و پنج زنجیر فیل و بیست و هفت راس اسب و خوانی از جواهر و مرصع آلات برسم پیشکش معروضداشت سه اسب برگزیده تخته را باو بخشیدند آنگاه بعنایت خلعت چارقب و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسب عراقی و ترکی و فیل سر بلند ساخته رخصت انعطاف ارزانی داشتند و فرزندان او را باعهدهای او خلعت عنایت شد و قرار یافت که نبیره او با هزار و پانصد سوار درین یورش ملازم رکاب منصور باشد در هجدهم محرم سال هزار و بیست و شش موافق سال دهم جلوس جهان گیری عبور موکب اقبال از کهای چاندا اتفاق افتاد ازین منزل داخل ولایت مالوه است مالوه از اقلیم دوم امت طول این ملک

راجه را میچند مشهور متعلق است و شمالی قلعه نوروز و جنوبی
ولایت بکلانه و غربی ملک گجرات است و مالوه ملکدست بغایت
خوش آب و هوا و نهرها و جویهای جاری بسیار دارد و هوایش
باعتدال نزدیک است و در قصبه دهار راجه بهوج قلعه از سنگ
اساس نهاده بغایت مطبوع و مقبول گویا از یک پارچه سنگ
تراشیده اند در سالی دو مرتبه انگور بار میدهد یکی در اول حوت
دوم در ابتدای اسد اما در حوت شیرین تر میشود بیست و چهار
کرور و هفت لک دام جمع این ولایت است بادشاهان مالوه تا
بیست هزار سوار میداشته اند قلعه ماندو را پای تخت خود
ساخته بودند حقیقت حال آنها از آثاری که تا حال برجا است
ظاهر میشود دوم اسفندار من ماه بلده اوجین محل نزول رایات
اجال گشت چون متواتر از صادر و وارد تعریف سفاسی مرتاض بعرض
رمدیده بود خاطر حق جوی بملاقات او رغبت فرمود نامش اجهد
روپ اشرم است نزدیک معموره ارجین در گوشه صحرائی از آبادانی
دور پشته واقعه شده دران پشته سوراخی کزده که مسکن و مامن
ارست دهن سوراخ که راه در آمد و بر آمد ارست طول پنج و نیم
گزه و عرضش سه و نیم گزه پیموده شد حیرت می انزاید که با رجوع
ضعف جذه چسان در آید و بر آید اول دو دست خود را دراز
کرده بدرون در می آید و آنگاه سر بعد ازان بعینه مثل مازی خود

پیش و پس خود را بدان پوشیده نه در زمستان آتش و نه در تابستان
 باد هر روز دو مرتبه بدربار آمده غسل میکند و ظرفی از مس
 بجهت آب خوردن در دست دارد و در تمام شهر هفت خانه
 برهنه که صاحب زن و فرزندان و اعتقاد درویشی و قناعت بآنها
 دارد اختیار کرده در روزی یک مرتبه بمعموره اوجین در آمده بیخبر
 بخانه سه نفر از آن هفت نفر در آمده بروش گدایان می ایستد و
 آنها پنج لقمه خوردنی از آنچه بجهت خوردن خود ترتیب داده اند
 برکف دست او می نهند و اوبی خائیدن و ادراک لذت فرو می برد
 بشرطیکه در آن خانه طوئی و مصیبتی و ولادت و واقعه نشده باشد
 و زن حائض در آن خانه نباشد و به صحبت مردم نیز چندان راغب
 نیست علم بیدانت که امروز مراد از تصوف باشد خوب ورزیده فهم
 تیز و مدرکه عالی دارد و مراتب این دوسه بیت حکیم سنائی
 مطابق حال اوست * مثنوی *

داشت اتمان یکی کریچی تنگ * چون گلوگاه و نای و سینۀ چنگ
 بوالفضولی سوال کرد از وی * چیست این خانه یک بدست و سه پی
 بادم سرد و چشم گریان پر * گفت هذا لمن یموت کثر
 راقم این فرهنگ بدایع بیتی چند از حقیقت او در سلک نظم کشیده

* مثنوی *

زاهدی دیدم از جهان رسته * در بروی جهانیان بسته

عالمی آزموده از شر و شور * کرده جا در درون خانه مور
در بهار و تموز و صیف و شتا * سر و تن فارغ از کلاه و قبا
پوستینش ز پرتو خورشید * پیرهن از حریر سایه بید
نه پسندد درین جهان دژم * خرقه و لقمه بارپشت و شکم
حضرت شاهنشاهی بخرابه او که معمور از حقیقت بود تشریف
برده صحبت مستوفی داشتند و مصطلحات تصوف اهل اسلام را
با طریق تصوف خود تطبیق داده بیان نموده صاحب این مقام را
سرب فاسی گویند یعنی تارک همه در بیست و سوم اسفند از قلعه
ماند و مورد اردوی گیهان شکوه گردید میر عبدالکریم معموری
بموجب حکم اشرف عمارات سلاطین نامی را مرصع دلخواه نموده
مجددا نشیمنهای خوش و عمارات دلکش از جهر و که و غسلخانه ترتیب
داده بود پسندیده و مستحسن افتاد قریب سه لک روپیه صرف شده
باشد قلعه ماند و بر فراز کوهی واقع شده دور آن ده کروه بمساحت
در آمده در ایام برشکال خوش هوا روح افزا مقاصدست در و
دشت و شهر و ده از گل و ریاحین مالا مال خصوصا کل حذای
منت بی مشاطه بهار دست و پای عروس ملک را رنگین میدارد
شبها در قلب الاسد به مرتبه سرد میشود که بی لحاف نمیتوان گذرانید
روزها احتیاج به بادزن نیست آنرا سلاطین ماضی در ماند و بسیار است
از جمله گنبدیست مدفن سلطان هوشنگ بغایت عالی بادشاهانه

و مشهور و بلند پرواز بعد از فوت هوشنگ محمود مذکور پسر هوشنگ
را که در صغر سن بسلطنت رسیده بود به تیغ بیداد معدوم ساخته
خود سریر آرای سلطنت گشته در مدت دولت خویش کارهای
نمایان کرد حدود متعلقه خویش را چنانچه باید بقید ضبط در آورده
یکمرتبه لشکر بدکن کشیده رایت فتح و فیروزی بر امراخت و بر کلبه که
متصرف گشته یکچندی در آنجا بسر برد و چون محمود پیکره
والی گجرات بکومک حاکم دکن آمده پای ثبات محمود خلجی
از جای برفت ناگزیر محافظت ملک و نگهداشت دولت خویش
بر عزیمت ملک گیری مقدم داشته بمستقر دولت خود عیان
معاودت معطوف داشت بعد از فوت محمود پیکره لشکر بر مرگجرات
کشیده در ظاهر احمد آباد با والی گجرات جنگ کرده اعلام فتح و
نصرت مرتفع گردانید و غنیمت فراوان بدست آورده بماند و
مراجعت فرمود بار دیگر لشکر بملاقا کشیده آن ملک را تاخت
و تاراج نموده بعمارت روضه خواجه معین الدین چشتی همت
مصرف داشت و این روضه که امروز برجاست از آثار دولت
اوست بالجملة بعد از سلطان محمود سلطان غیاث الدین پسر او
در چهل و هشت سالگی جا نشین گشت و بوزرا و امرای خود ظاهر
ساخت که مدت می سال لشکر کشی کرده در خدمت پدر خود
بلوازم تردد و جانفشانی کوشیده ام اکنون که نویت سلطنت بمن
رسیده اراده ملک گیری ندارم و میخواهم که بقیه عمر بعیش و

اقسام و اصناف حاکم و قاضی و کوثرال و اهل حرفه و آنچه بجهت نظام
شهرها درکار است از اناث مقرر نموده هر جا خبر صاحب جمالی
شنیدنی تا بدست نیاردمی از پانه نشستی و فنون صنائع
بکنیزان آموخته بعضی را که صاحب ادراک عالی و فهم بلند یافته
بود با کتساب علوم ممتاز ساخته بود و بشکار و سواری میل مفرط
داشت و آهو خانه عالی ترتیب داده جانوران شکاری درو جمع
ساخته با زنان و اهل حرم خویش پیوسته بسیر و شکار خوش وقت
می بود القصه در مدت سی و دو سال که اجل امان داد چنانچه
قرار داده بود بر سر هیچ غنیمی سواری نکرد و هیچکس بر سر ملک
او نیامد و حرفی که وحشت افزای خاطر باشد در مجلس او مذکور
نشد چون عمرش به هشتاد رسید مشهور است که نصیر الدین نام
پسر ناخلف او پدر را در بار زهر داد هر بار بزهر مهرة که در بازو
داشت دفع آن نمود بار سوم کاسه شربت بزرهر آمیخته خود
بدست پدر داد که باید خورد پدر چون اهتمام او درین کار دید
نخست زهر مهرة از بازو کشوده پیدش او انداخت آنگاه بدین عجز
و نیاز بدرگاه بی نیاز برخاک نموده بر زبان راند که عمرم بهشتاد رسیده
درین مدت بغیش و عشرت گذرانیده ام و آرزویی در خاطر گره نه بهت
اکنون امیدوارم که نصیر را بدین گناه نگیری و در روز جزا باز خواست
آن نزمائی آنگاه کسه را از دست آن ناخلف و خیم العاقبت گرفته

غیاث الدین است اصل قبر او از سنگ مرمر است و روی آنرا
بسیگمهای الوان اسلیمی خطائی بریده نشانیده اند و بجای خوب
وصل کرده اند که درز محسوس نمی شود حکم شد که قبر نصیرالدین
پدرکش را از اینجا بر آوردند و امتخوانهای او را در دریای نریده
بیندازند کف خاکستری با چند استخوان ریزه پوشیده ظاهر شد
و چون موکب اقبال شاهزاده جوان بخت از دریای نریده عبور
فرمود امرای عظام و سائر منصبداران و بندهای درگاه که در صوبه
دکن بودند باستلام عتبه اقبال مبادرت جستند سعادت زمین بوس
دریافتند و روز دوشنبه پنجم شهر ربیع الاول سال هزار و بیست و شش
هجری نزول موکب منصور شاهزاده جوان بخت شاه خرم در بلده
طیبه برهانپور اتفاق افتاد و مقارن این حال عرائض علامی فهایمی
افضلخان و عمده الدوله راجه بکرماجیت که در اثنای راه بمرافقت
وکلائی عادلخان نزد او شتافته بودند رسید مشعر بر آنکه عادلخان
هفت کروه باستقبال فرمان گیتی مطاع جهانگیری و نشان عالیشان
شاهی برآمده آداب تسلیم و زمین بومی بتقدیم رسانیده اظهار
بندگی و فرمان پذیری نموده تعهد کرد که محالی را که عنبر از حدود
متعلقه اولیای دولت افتزاع نموده گرفته بود بتصرف بندهای درگاه
بازگذارد و پیشکش که لائق از خود و دیگر دنیا داران دکن سامان
نموده نام بردها روانه درگاه والا سازد و در مصحوب همان دوسه روز مردم

و جسمانی کامران بودند بتجویز حضرت شاهنشاهی صبیحہ کریمہ شاہ
نواز خان خلف عبد الرحیم خانخانانرا در عقد ازدواج خویش در آورده
آن کهن دولت دیرین خدمت را باین نسبت سر بلندی بخشیدند
و مجدداً آن عہدہ دودمان خلافت جوانی دولت از سر گرفت *

آغاز سال دوازدهم از جلوس مبارک

روز دوشنبہ دوازدهم ربیع الاول سنہ هزار و بیست و شش ہجری
مسند آرای ہفت اورنگ بہ بیت الشرف حمل تحویل فرمودہ و
سال دوازدهم از جلوس خجستگی مانوس آغاز شد درین مدت کہ
موکب منصور حضرت شاهنشاهی در بلدہ طیبہ ماند و نزول
سعادت ارزانی داشت پیوستہ بسیر و شکار خوشوقت بودہ بسیاری
از ببرہای قوی بازو کہ مضرت آنها بہ متوطنین ماند و مواضع
اطراف میرسید شکار فرمودند در بیست و نہم تیر ماہ سید عبد اللہ
بارہہ با عرضداشت شاهزادہ ظفر لوا مشتمل بر اخبار فتح از برہانپور
رسید و باستلام عتبقہ خلافت سر بلندی یافت مضمون عرضداشت
اینکہ جمیع دنیا داران دکن سر خدمت در ربقہ اطاعت و فرمان
پذیری نہادہ حدود متعلقہ پادشاہی را کہ عنبر بد اختر متصرف
شدہ بود بدستور سابق در تصرف اولیای دولت قاہرہ باز گذاشتند
و مقالید قلعہا و حصنہا بتخصیص قلعہ احمد نگر حوالہ وکلای

بخطاب سیفخانانی عز اختصاص بخشیده خلعت و اسب و فیل و خنجر
مرصع مرحمت نمودند و لعلی که سالها در سرپیچ خاصه بود
یتماً بشاهزاده گیتی ستان لطف فرموده مصحوب او ارسال
داشتند و به التماس آن برگزیده دین و دولت عادلخان بخطاب
مستطاب فرزندی کله گوشه فخر و مباهات بر فلک سود و حکم شد
که بعد ازین منشیان عطار دق در فرامین خطاب فرزندی را
پیرایه عزت و آبروی او سازند و این بیت را بدیهه گفته بقلم خاص
در عنوان فرمان ثبت فرمودند *

شده از التماس شاه خرم * بفرزندی ما مشهور عالم
بالجمله چون فرمان عاطفت عنوان بعالخان رسید پنجاه زنجیر فیل
کوه شکوه و پنجاه راس اسب عراقی و عربی و یک لک و پنجاه هزار
هون نقد و دیگر جواهر و مرصع آلات و اقسام تحف و هدایا که
قیمت مجموعه پانزده لک روپیه میشد با وکلای خود مصحوب
افضلخان و راجه بکرماجیت زوانه درگاه سلاطین پناه ساخت و دو
لک روپیه بافضلخان و دو لک روپیه براجه بکرماجیت تکلیف
نموده مقرر داشت که افضل خان با پیشکش از راه راست
به برهانپور شتابد و راجه بکرماجیت باحمد نگر رفته قلعه مذکور را
با سایر پرگنات بالا گهاٹ که از تصرف بندهای درگاه برآمده بود
متصرف گشته احمد نگر را به خنجر خان و جالنا پور را بجانبه پار

لعلیست بوزن هفده مثقال و کسری و دو لک روپیه قیمت آن
مشخص شده مبلغی که عادلخان باو تکلیف نموده بود فرستاده لعل
مذکور را بدست آورده بعد از استلام عتبه اقبال با دیگر نفائس
و نوادر بشاه جوان بخت پیشکش کرد همچنین میرمکی که
بخطاب معتقد خانی سرفراز است و جادو داس دیوان بیوتات که
بجهت گرفتن پیشکش قطب الملک شتافته بودند از جواهر و
مرصع آلات و فیلان نامی و اسپان قلیچاق که قیمت مجموعه آن نیز
پانزده لک روپیه میشد روانه درگاه جمجاه گردیدند و بهر یکی از
نام بردها مبلغها از نقد و جنس خدمتگاری نمود و چون فرستادهای
حضرت جهانبدانی گیتی ستانی پیشکشهای بیجا پور و گلکنده را
با حجاب عادلخان و قطب الملک بدرگاه آسمان جاه سلاطین پناه
رسانیدند و خاطر اشرف شاه و الاشکوه از ضبط و نسق صوبه دکن فارغ
گشت صاحب صوبگی خاندیس و برار و احمد نگر بسپه سالار
خانخانان تفویض فرموده شاهنواز خان پسر او را که در حقیقت
خانخانان جوانست با دوازده هزار سوار موجود خوش اسبه و ضبط
ولایت مفتوحه و محال بالاگهاط مقرر داشته و هر محلی را بجاگیر
یکی از امرای صاحب جمعیت تنخواه نموده از جمله لشکری که
در موکب اقبال سعادت پذیر بودند سی هزار سوار موجود و هفت
هزار توپچی پیاده در صوبه دکن گذاشته بتاريخ روز مبارک شنبه

بمبارکی و فیروزی نصیب و روزی شد بعد از ادای مراسم کورنش
و آداب زمین بوس بالای چهره که طلبیده از غایت محبت و افراط
شوق بی اختیار از جای خود برخاسته دو سه قدم پیش نهاده
در آغوش عاطفت گرفتند چندانکه ازینجانب در آداب و فروتنی
مبالغه شد از انطرف در اعزاز و احترام افزوده نزدیک بخود حکم
نشستن فرمودند و چون وقت مقتضی گذرانیدن پیشکشها نبود
درین روز یک هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هزار مهر و
هزار روپیه برسم تصدق و صندوقه مملو از جواهر نفیس عجالة
الوقت معروض داشته فیل بیرناک را که سر حلقه فیلان پیشکش
عادلخان بود بنظر اقدس در آوردند آنگاه ببخشیان عظام اشارت شد
که امرائی که در خدمت شاهزاده ممالک ستان سعادت پذیر
اند موافق منصب به ترتیب ملازمت نمایند نخست خانجهان
زمین بوس نموده هزار مهر نذر و پاره از جواهر و مرصع آلات
بصیغه پیشکش معروضداشت سپس عبد الله خان (سعادت سجود
دریافته صد روپیه گذرا فید) بعد ازان مهتابخان بدولت آستان بوس
چهره سعادت برافروخته صد مهر و هزار روپیه نذر و قدری از
جواهر و مرصع آلات پیشکش کرد از انجمله لعلی بود بوزن یازده
مذقال یک لک روپیه قیمت آن شد بعد از نام بردها داراب خان
پسر خانخانان و سردار خان برادر عبد الله خان و شجاعت خان عرب

و شهباز خان افغان و اودیرام دکنی سعادت زمین بوس دریافتند
پیش ازین بجلدوی فتح رانا بیست هزاری ذات و ده هزار سوار
بنواب قدسی القاب شاهزاده بلند اقبال مرحمت شده بود چون
بتسخیر دکن رایت عزیمت بر افراشتند خطاب شاهی ضمیمه سائر
مراحم گشت اکنون بجلدوی این خدمت شایسته منصب سی
هزاری ذات و بیست هزار سوار و خطاب شاهجهانی عنایت شد
و مقرر فرمودند که بعد ازین در مجلس بهشت آئین بجهت
نشستن آن شاه و الا قدر صندلی متصل تخت می نهاده
باشند و این عنایتی ست مخصوص شاه فلک شکوه که از زمان
امیر صاحب قران تا حال درین سلسله علیّه رسم نبوده و خلعت
با چارقب زر بغت و دور گریبان و سرآستین و حاشیه دامن
صروارید کشیده و شمشیر مرصع با پرده مرصع و خنجر مرصع مرحمت
گشت و خود از جبرو که پایان آمده خوانچه از جواهر و خوانی از زر
بر فرق فرقدان سای آن درّه التاج خلافت و جهانگیری نثار فرموده
فزونعی عمر و جاه آن بر گزیده دین و دولت از درگاه حضرت رب
العزت مسالت نمودند و راجه بهرجی زمین دار ملک بکلانه بوسیدله
آن حضرت سعادت زمین بوس دریافت و در ایام توقف به برهانپور
فوجی بجهت تنبیه و تادیب زمینداران کوندوانه تعیین فرموده
بودند بهادران فیروز جنگ به نیروی اقبال بلند تنبیه و تادیب

زنجیرفیل و یک لک روپیه نقد از جانتا که مجموعه نود زنجیر و سه
لک روپیه باشد برهم پیشکش گرفته در اثنای راه بموکب منصور
پیوستند و بعد از روزی چند که شاهجهان بخدست پدر و الا قدر
پیوست نورجهان بیگم جشنی ترتیب فرموده خلعتهای گران بها
با نادری که بگلهای مرصع و مرواریدهای نفیس آراسته بود و
سرپیچ مرصع بجواهرنادر و دستار با طرף مروارید و دو اسب که
یکی زین مرصع داشت و فیل اول با دو صاده فیل بشاه جوان
بخت گذرانیدند و همچنین بشاهزادهای و الا شکوه و اهل حرم
تغورهای اقمشه باقسام زر آئین تکلف نموده بهمه جهت سه لک
روپیه بقلم آمد و همدرین چند روز پیشکش شاهزاده بلند اقبال
شاهجهان بنظر گذشت از جمله لعلی بود بوزن هفده مثقال که
بحساب اهل هند نوزده تابک باشد و در کوزه بدو لک روپیه ابتیاع
شده بود و دیگر نیلمی بود یک لک روپیه قیمت که در آب و رنگ
و اندام نظیر او بنظر در نیامده و دو الماس که یکی چهل هزار روپیه
قیمت داشت و دیگری سی هزار روپیه و دو مروارید یکی دو مثقال
و پانزده سرخ و دیگری شانزده سرخ در غایت نفاست و آبداری
و اگر بتفصیل فیلان و دیگر نفایس پردازد بطول میکشد قیمت
مجموعه پیشکش بیست لک روپیه شد و سوای این دو لک روپیه
بنورجهان بیگم و شصت هزار روپیه بدیگر بیگمان گذرانیدند چون بعرض
مکرر رسید که خاندوران پیر و ضعیف شد و تاب قنطره و مواربی که

شد که حفظ و حراست صوبه تته در عهد خانوران باشد *

توجه موکب کبهان مشکوه بصوب ملک گجرات

چون خاطر قدسی مظاهر بشکار فیل بسیار راغب و مائل بود و هرگز تماشای شکار فیل نکرده بودند و نیز تعریف ملک گجرات و شهر احمد آباد متواتر استماع افتاده بود رای جهان آرای چندین تقاضا فرمود که سیر احمد آباد و تماشای درباری شور نموده هنگام مراجعت که هوا گرم شود و موسم شکار فیل در رسد شکار کنان متوجه دار الخلافت باید شد و باین عزیمت صائب حضرت مریم زمانی و دیگر بیدگمان و اهل حرم را روانه اکبر آباد ساخته در یازدهم آبان ماه الهی موکب اقبال بصوب ملک گجرات نهضت فرمود درینولا از روز ناصحه و قانع کشمیر بعرض رسید که درخانه ابریشم فروشی در دختر دندان دار بوجوه آمده که پشت هر دو با کمر بهم متصل بود اما سر و دست و پای هر یک جدا زمانی زنده مانده فوت شدند روز جمعه هشتم دی ماه سال دوازدهم از جلوس اشرف ساحل دریای شور مخیم بارگاه اقبال گشت و در باغ سلطان احمد حاکم کنبایت که در کنار دریا واقع است دولخانه ترتیب یافته متصدیان بندر مذکور غرابها آراسته بنظر همایون در آوردند و آن حضرت خود بر غراب نشسته سیر دریا کردند و تا دوازده روز توقف فرموده بسیر و شکار

متوجه معموره گردیدند چون مزار شاه عالم در سر راه واقع بود
 پدر و نوه در آمده فاتحه خواندند ممکن که یک لک روپیه صرف
 عمارت این مزار فائض الانوار شده باشد سلسله ایشان بمخدوم
 جهانیان منتهی میشود و مردم گجرات را غریب اعتقاد بحضرت
 شاه است میگویند که مکرر از شاه عالم احیای اموات بظهور آمده
 بعد از آنکه پدرش ازین معنی آگاهی یافت مانع آمده که تصرف
 در خانه الهی خلاف شرط بندگیست (سید محمد که امروز جانشین
 ایشان است از خوبان روزگار است و از سید جلال پسر سید محمد
 چه نویسم که هر که بدیده انصاف بنگرد از مشاهده جمال او بی
 دلیل و برهان اقرار بفرزند پیغمبر میکند * مصراع *

بلی چنان پدری را چنین بود پوری

شاه عالم در هشت صد و هشتاد ازینجهان فانی بعالم جاودانی
 شتافته اند بالجملة روز دوشنبه بتاریخ بیست و پنجم شهر مذکور
 بمبارکی و فیروزی داخل شهر احمد آباد شدند چنانچه تعریف
 این شهر شنیده بودند بنظر در نیامد اگرچه میدان رسته بازار را عریض و
 وسیع گرفته اند لیکن دکانها در خور وسعت بازار نساخته اند عمارتش
 همه از چوب است ستون دکانها بغایت باریک و زیور و سقفش
 سفال پوش درین روز ولایت گجرات بجاگیر شاهزاده کشورستان
 شاه جهان ارزانی داشتند از ماندن تا کنایات یکصد و بیست و چهار

کروه بانی شهر احمد آباد سلطان احمد نبیره ظفر خانست و مسجدی
در میان بازار اساس نهاده بغایت عالی مشتمل بر سه در و درپیش
هر دری بازاری و در مقابل دری که بر سمت مشرق واقع شده
مقبره سلطان احمد مذکور است و در آن گنبد سلطان احمد و محمد
پسر او و قطب الدین نبیره او آمده اند طول مسجد غیر از
مقصوره یکصد و بیست و سه درعه است و عرض هشتاد و نه درعه
بر دور آن ایوان ساخته اند بعرض چهار درعه و سه پا و فرش صحن
مسجد از خشت تراشیده است و ستونها از سنگ سرخ است و
مقصوره مشتمل بر سیصد و پنجاه و چهار ستونست و بالای ستونها
گنبد زده اند طول مقصوره هفتاد و پنج درعه و عرض سی و هفت
درعه است و فرش مقصوره و محراب و منبر از سنگ مرمر ترتیب
یافته و هر دو بازوی پیش طاق مسجد و منار پرگار از سنگ تراشیده
مشتمل بر سه آشیانه در غایت اندام نقاشی و نگاری کرده اند و
بر زمین سعادت قرین منبر متصل بکنج مقصوره شاه نشینی جدا
کرده از میان ستونها بتخته سنگ پوشیده اند و دور آنرا تا سقف
پنجره سنگ نشانیده اند تا باد شاه با مخصوصان و مقربان خویش
بران بالا رفته ادای صلوة نماید و آن جا را با اصطلاح اهل گجرات
ملوکخانه گویند روز دیگر حضرت شاهنشاهی بخانه شینج و جیه
الدین تشریف برده لوازم زیارت و نیازمندی بتقدیم رسانیدند

صوری و کمالات معنوی آراستگی داشته اند بخلاف شیخ محمد غوث که امی بوده اند یکی از فضایی وقت بشیخ وجیه الدین گفته که از شما مستبعد می‌نماید که مرشد امی اختیار کرده اید در جواب فرموده که منت خدایرا عزوجل که پیر من نیز مثل پیغمبر امی بودند پیش ازین بسی سال درین شهر ودیعت حیات سپرده اند و شیخ عبد الله بوصیت پدر برمسند ارشاد تمکن جهته بغایت درویش مرتاض بود و با کمال شکستگی نهایت درستی داشت بخدمت درویشان و تیمار حال ایشان روزگار بسر می برد و چون شیخ عبد الله بجوار مغفرت ایزدی پیوست فرزندش شیخ اسد الله جا نشین شده همداران زودی مسافر ملک بقا گشت و بعد ازو برادرش شیخ حیدر صاحب سجاده گردید و الحال در قید حیات است و آثار صلاح از ناصیه حالش ظاهر بعد از روزی چند بزیارت روضه شیخ احمد کهتو توجه فرمودند کهتو قصبه است از هرکار ناگور مولد شیخ آنجا است در زمان سلطان احمد بانی گجرات باحمد آباد تشریف آورده اند سلطان احمد را بخدمت ایشان ارادت و اعتقاد تمام بوده و مردم اینملک شیخ را از اولیای کبار میدانند و هر شب جمعه خلق انبوه از وضع و شریف بزیارت ایشان حاضر میشوند سلطان محمد پسر احمد مذکور عمارات عالی از مقبره و مسجد و خانقاه بر سر مزار ایشان اساس نهاده و متصل مقبره در ضلع

سلطان محمود بیکره و سلطان مظفر پسر او و محمود شهید که آخرین
سلاطین گجرات است آسوده اند و بی اغراق مقبره شیخ مقامی است
پر فیض از روی قیاس پنج لک روپیه صرف این عمارات شده باشد
والعلم عند الله روز دوشنبه غره اسفندارمذ ماه از احمد آباد بجانب
مالوه اتفاق نهضت افتاد درینوقت پیوسته بنشاط شکار خوشوقت
بوده تا قصبه داهود تشریف ارزانی فرمودند در کنار آب مهی
زمین داران سورتهم جام بوسیده شاهزاده عالم و عالمیان شاهجهان
سعادت زمین بوس دریافت پنجاه راس کچی برسم پیشکش
معروضداشت نام او جسامت و جام لقب است هرکس که جانشین
شود او را جام گویند و این از زمینداران عمده گجرات بلکه از راجهای
نامی هندوستان است ملکش بدریای شور متصل است پنج
شش هزار سوار همیشه میدارد در وقت کار ده دو ازده هزار سوار
سامان میتواند کرد و در ملک او اسب بسیار بهم میرسد و اسب
کچی در ملک گجرات و کچه بدو هزار و سه هزار روپیه خرید و
فروخت میشود و در ملک دکن بهزارهون و هزار دویست هون
که چهار هزار و پنج هزار روپیه باشد بتلاش میگیرند و در همین تاریخ
راجه لچهمی فراین زمیندار ولایت کوچ که در اقصای بلاد بنگاله
واقع است باستلام عتبه خلافت جدید سعادت افروخته پانصد مهر
نذر گذرانید - از غرائب آنکه بهار الدین برق انداز بچه لنگوری

بچه را از سینه جدا ساخته برشاخی گذاشت و خود بر زمین افتاد
 و جان داد مقارن اینحال من رسیدم آن بچه را فرود آورده بجهت
 شیر خوراندن نزدیک این بز بردم حق تعالی بز را برو مهر بان
 ساخت فی الفور شروع در لیسیدن کرد و با وجود عدم جنسیت با هم
 چنان الفت گرفته که گویا از شکم او برآمده است حکم شد که بچه را
 از نظر او پنهان سازند بز از نادیدن او بی تابی و فریاد آغاز نهاد
 و بچه لنگور نیز بی طاقتی نموده چندان ناله و فریاد کرد که حاضران
 را بر حال او رقت آمد الفت بچه لنگور بجهت شیر خوردن
 چندان مستبعد نمی نماید و مهر و دلبستگی بزبان بچه غرابت
 تمام دارد .

آغاز سال سیزدهم از جلوس همایون

۱۲۷۲ هـ ق ۱۲۹۲ م ق

شب چهارشنبه سوم شهر ربیع الاول سنه هزار و بیست و هفت
 هجری تحویل آفتاب جهانتاب به برج حمل دست داد و سال
 سیزدهم از جلوس آنحضرت آغاز شد درین روز مسعود رکن السلطنت
 آصفخان بمنصب پنجهزاری ذات و سوار ناصیه سعادت بر افروخت
 راجه جام بانعام خلعت با کمر شمشیر مرصع و فیل و دو اسب از
 طوبیله خاصه هرفرازی یافته رخصت وطن شد درین تاریخ میر
 جمله از عراق آمده باستلام عتبه خلافت جبین افروز گردید - اکنون

ازدواج او در آورده بود میر محمد امین پیش ازین بچهارده سال بحال تباه از عراق بر آمده نزد محمد قلی قطب الملک شتافت و بوسیله میر محمد مؤمن مشهور که سالها مدار دولت قطب الملک برو بود نوکر شد و قطب الملک او را بمیر جمله مخاطب ساخته از موافقت طالع مدار مهمات مالی و ملکی بقبضه اقتدار او حواله فرمود و تا محمد قلی در حیات بود حل و عقد امور بکار آگهی میر وا گذاشته بدوام شرب و عیش و طرب مشغول بوده از دل نگرانی فارغ می زیست و چون محمد قلی در گذشت و نوبت ریاست بسلطان محمد برادر زاده او رسید نقش میر با او خوب نه نشست و بآئین مردمی میر را رخصت فرموده دست تصرف و طمع از اموال و اشیای او کوتاه داشت و میر از گلکنده بخدمت عادلخان پیوست و در آنجا نیز صحبت او در نگرفت ناگزیر از عادلخان اجازت حاصل نموده براه دریا بوطن مالفو شتافت و در عراق شاه عباس را ملازمت نموده به نسبت میر رضی عزتی که مردم صاحب ثروت را در نظرها میباشد مشمول عواطف شاهی گردید در خدمت شاه پیشکشهای لائق بدفعات گذرانید مدت چهار سال بعزت و آبروی روزگار بسر برد میر را خواهش آنکه در ملازمت شاه صاحب منصب عالی باشد و شاه را مطمح نظرایذکه بالتفات زبانی سرگرم داشته نفائهی که درین مدت فراهم آورده اخذ کند چون میر دریافت

ارسلان و اسبهایش سران طایفه را در پیشگاه پادشاه و درین
عاطفت بنیان فرستاده بدرگاه گیتی پناه طلب فرمودند و درین
تاریخ سعادت زمین بوی دریافته مشمول مراحم بیکران شد
درازده راض اسب و نه تغوز قماش و دو انگشتی یاقوت برسم
پیشکش معروض داشت و بمذنب پانصدی ذات و دویست سوار
سرفراز گردید روز یکشنبه دوازدهم ماه فروردین موضع سحارا مضرب
خیام فلک احتشام گردید بعرض رسید که ازین منزل تا چراگاه فیل
یک و نیم کوه مسافت است و از انبوهی جنگل و تراکم اشجار و راه
پرنشیب و فراز عبور پیک خیال مستبعد و متعسر مینماید و روز
دو شنبه سیزدهم ماه با معدودی از بندهای مخصوص متوجه شکارگاه
شدند پیش ازین جمعی کثیر از پیادهای آن سرزمین جنگل
را برسم قمرغه احاطه نمودند و بیرون جنگل در اندک فضا تختی
بر فراز درختی از چوب بجهت نشستن بادشاه فیل گیر شیرشکار
ترتیب داده بر درختهای اطراف آن بر بالارها برای نشستن و
تماشا دیدن امر ساخته بودند و دویست فیل نر با کمندهای
مستحکم و بسیاری از فیلان ماده آماده داشته بر هر فیل دو نفر
فیلبان از قوم جهریه که شکار فیل مخصوص آن طائفه است نشسته
و مقرر شده بود که فیلان صحرائی را از اطراف جنگل رانده بحضور
بیارند تا تماشای شکار آنها بوجه دلخواه کرده شود قضا را در وقتی
که مردم از اطراف بجنگل در آمدند بنابر انبوهی درخت و تراکم
اشجار سلسله انتظام از هم گسیخت و ترتیب قمرغه ساقط گشت

صورت و اصيل و تمام عيار بدست آمد درينولا دلار خان كاكړ
از تغير احمد بيگخان كابلې بحكومت كشمير سرفرازي يافت و
چون بعرض رسيد كه عبد الرحيم خانخانان غزل مولانا عبد الرحمن
جامي را كه اين مصرع از انست * مصرع *

بهر يك گل زحمت صد خار مي بايد كشيده
تتبع نموده حضرت شاهنشاهي اين مطلع را بديهه فرمودند
* بيت *

ساغر مي بر رخ گلزار مي بايد كشيده

ابر بسيارست مي بسيار مي بايد كشيده

چون از شدت گرما و عفونت هوا مردم محنت بسيار داشتند و از بعد
مسافت تا رسيدن بدار الخلافه اكبر آباد روزگار بصعوبت و دشوار
سپري ميشد راي صواب انديش كه عمده كشاي مشكلات روزگار
است چنين تقاضا فرمود كه ايام تابستان و موسم برشكال را در
احمد آباد گذراننده بعد از انقضاي ايام بارش متوجه آگره بايد
شد و باین عزيمت صائب از مقام دهود عمان اقبال بصوب احمد
آباد معطوف گشت مقارن اينحال عرضداشت منهيان دار الخلافه
بمسامع جلال رسيد كه در مستقر سرير خلافت اثر وبائي ظاهر
شده و مردم بسيار تلف ميشوند بذابرين فسخ عزيمت آگره كه
بالهام غيبي در خاطر حقيقت مظاهر پرتو انگذده بود مصمم گرديد

آباد شائع شد و از اهل شهر و اردو کس نماند که دو سه روز بمحذت
تب مبتلا نگشته باشند و از اثر این دو سه روز تب ضعف و مستی
بحدی مستولی میگشت که مدت‌ها نفل و حرکت تعذر تمام داشت
والله الحمد که عاقبت بخیر بود و ضرر جانی بکس نمیرسید قضا را
حضرت شاهنشاهی نیز دو سه روز این ضعف را کشیدند و آن قدر
آزار بوجود فیض و روح آنحضرت رسید که ناطقه از تقریر آن عاجز
است در حیرتم که بانی این شهر را کدام لطافت و خوبی منظور
افتاده که در چنین سرزمین بی فیض بد همه چیز شهر اساس
نهاد و بعد از دیگران را چه ملحوظ بود که عمر گرانمایه را درین
خاکدان گذرانیده اند هوایش مسموم و زمینش کم آب و ریگ بوم
گرد و غباری بحدی که در وقت شدت باد و چکر پشت دست
محسوس نمیکرد و آتش بغایت زبون و فاگوار رود خانه که متصل
بشهر جاریعت غیر از ایام برسات پیوسته خشک میبشد چاهها
اکثر شور و تلخ و تالابها که در سواد شهر واقع است بصابون گازران
دوغاب شده مردم اعیان که بقدر مؤنتی و بضاعتی دارند در
خانههای خود برکها ساخته اند و در ایام باریدگی از آب باران مملو
سازند و تا سال دیگر از آن آب میخورند و مضرت آبی که هرگز هوا
درو سرایت نکند و راه بر آمد بخار نداشته باشد ظاهر است بیرون
شهر بجای سبزه و ریاحین تمام صحرا زقوم زار است و نسیمی که

آستان بوس دریافته دود مهر بصیغه نذر و دو هزار روپیه برسم
نثار و یکصد اسپ بطریق پیشکش معروضداشت در ملک گجرات
کلان تر ازین زمینداری نیست ملکش بدریای شور پیوسته است
و بهاره و جام از یک جدا اند ده پشت بالا تر بهم می رسند بحسب
جمعیت و اعتبار بهاره از جام در پیش است میگویند که بدیدن
هیچ یکی از سلاطین گجرات نیامده و سلطان محمود فوجی بر سر او
فرستاده بود شکست بر فوج سلطان افتاد عمرش از هفتاد متجاوز
بنظر در می آمد و از خود میگوید که نود سال دارم در حواس و
قوی فتوری نرفته از مردم او پذیری بنظر در آمد که موی ریش و
بروت و ابرو سفید شده میگوید که ایام طفولیت مرا رای بهاره بخاطر
دارد و در پیش او کلان شده ام چون یکچندی در خدمت بسر برد
بعنایت اسپ خاصه و فیل نر با ماده فیل و خنجر مرصع و شمشیر
و چهار انگشتی از یاقوت سرخ و زمرد و نیلم و یاقوت زرد سرفرازی
بخشیده رخصت انعطاف ارزانی فرمودند درینولا بعرض اقدس
رسید که قراولان پادشاهی یکصد و هشتاد و سه زنجیر فیل نر و ماده
در حوالی دهود شکار کردند هفتاد و سه زنجیر فیل نر و یکصد و
دوازده ماده و قراولان شاهزاده بلند اقبال شاهجهان و بیست و شش
زنجیر نر و سی و هفت ماده برگرفتند درین تاریخ راجه بکرماجیت
که از عمدهای دولت شاهزاده جوان بخت شاه جهانست بمیامن

هاده و راجه پرتیبهچند و نمیره و دیوِست سوار بر قنداز و پانصد نفر
توپچی پیداده سوای جمعیتی که پیشتر تعین شده بودند بخدمت
تسخیر قلعه کانگرة دستوری یافته بعزایت خلعت و شمشیر سرفراز
گردید و راجه تسبیح زمرد که ده هزار روپیه قیمت داشت
پیشکش نمود *

مراجعت موکب همایون از

احمد آباد به دار الخلافه اکبر آباد

روز مبارک شنبه بیست و یکم شهریور ماه الهی سال سیزدهم
جلوس جهانگیری مطابق بیست و دوم رمضان سنه هزار و بیست
و هفت هجری رایات اقبال بصوب دار الخلافه آگره ارتفاع یافت
مقربخان را که از صغر سن در خدمت آنحضرت شاهنشاهی
سعادت پذیر بود نظر بر حقوق خدمت او داشته مشمول عواطف
و مراحم بیدریغ فرموده بصاحب صوبگی ولایت بهار بلند پایگی
بخشیدند بتاریخ شانزدهم دی ماه پیش از طلوع صبح بسه گهری
در کره هوا ماده بخاری مانند دخانی بشکل عمود نمودار شد و هر
شب یک گهری پیشتر از شب دیگر مرئی میگشت چون تمام
نمود صورت حربه پیدا کرد هر دو سر باریک و میان گنده خمدار
مانند دهره پشت بجانب جنوب و روی بسوی شمال منجمان و اختر

در برج عقرب مرئی میگشت در اندک مدت برج عقرب را گذاشته
بمیزان رسید و حرکت عرضی در جهت جنوب نیز دارد و دانایان فن
نجوم در کتب این قسم را حریره نوشته اند بعد از شانزده شب که
این علامت ظاهر شده بود در همان سمت ستاره مرئی گشت که
سرش روشنی داشت که تا دو سه گز دمش دراز می نمود لیکن در
طرف دم اصلا روشنی و درخشندگی نبود از آثار این آنچه در وسعت آباد
مملکت هند پرتو ظهور افکند و با طاعونست که هرگز در هیچ زمانی
از ازمنه ماضی نبوده و نشان نمیدهند و در کتب معتبره اهل هند
مثبت نگشته پیش از ظهور این بیک سال اثر ظاهر شد و تا هشت
سال کشید و نیز در میان حضرت شاهنشاهی و نواب جهان بانی
گیتی ستانی ابواب شورش و فساد مفتوح گشت و هفت و هشت
سال روزگار بد حال بترتیب مواد فتنه و آشوب اشتغال داشت چه
خونها که ریخته نشد و چه خانها که خراب نگشت درینولا از عرضه
داشت بهادر خان حاکم قندهار بمسامع جلال رسید که در نواحی
شهر و بلوکات آن کثرت موش بحدی رسیده که از محصولات زرعی
و سر درختی اثری باقی نموده بعد از محنت و تعب بسیار شاید
ربع محصول بدست رعایا در آمد و همچنین از فالیز و باغات انگور
اثر نگذاشتند و بعد از آنکه میوه و غلات در باغ و صحرا نماند بمرور آواره
صحرای عدم شدند شب یکشنبه دو ازدهم ماه آبان مطابق یازدهم ذی

زیب بر صفحه روزگار ثبت افتاد چون معموره اوجین محل ورود موکب
مسعود گشت شاهزاده جشن والدت فرزند اقبالمند ترتیب فرموده ورود
قدوم میمنت لزوم والا پدر بزرگوار محسود خلد برین ساختند پنجاه
زنجیر فیل برسم پیشکش معروض مجلس فردوس نظر کردند
از انجمله هفت زنجیر داخل فیلان خاصه شد و در کل آنچه از
پیشکشهای ایشان مقبول افتاده دو لک روپیه به قیمت در آمد
چون بحوالی ملک رانا امر سنگ ورود موکب گیهان شکوه دست
داد کثور کرن پسر جانشین او بدولت زمین بوس جبین اخلاص
نورانی ساخته مبارکباد فتح دکن معروضداشت در خلال اینحال
خبر بغی و کافر نعمتی سورجمل ولد راجه باسو بمسامع جلال رسید
و تفصیل این اجمال آنکه راجه باسو به پسر داشت و سورجمل
اگرچه بسال از همه کلانتر بود لیکن از بد حکای و آشوب طلبی پدر
را آزرده خاطر داشت و بنابر توهمی که پدر را از کردار ناهنجار او
بود پیوسته در حبس میگذرانید و بعد از فوت راجه باسو چون دیگر
فرزند قابل نبود بجهت انتظام سلسله زمینداری و محافظت
ملک این بدولت را بخطاب راجگی و منصب دوهزاری مرافرار
ساخته محال زمینداری پدرش را با مبلغهای کلی از نقد و جنس
که سالها اندوخته بود باین بی سعادت ارزانی داشتند و همراه مرحومی
مرتضی خان بخدمت فتح قلعه کانکره دستوری یافت و چون کار

و مخلصیت رسانید و مرتضی خان نقشر ادبار از صفحه احوال
آن برگشته روزگار خوانده شکایت بسیار بدرگاه والا عرضداشت نمود
و صریح نوشت که امارات بغی و نادولتخواهی از وجنات احوال
او ظاهر است چون مثل مرتضی خان سردار عمده با لشکرگران
دران کوهستان بود به ترتیب اسباب فتنه و آشوب نیارست پرداخت
ناگزیر بخدمت نواب قدسی القاب جهانبدانی گیتی ستانی شاه
جهان ملتجی گشته عرضداشت نمود که مرتضی خان بتحریک
ارباب غرض با من سوء مزاجی بهم رسانیده در مقام خراب ساختن و
بر انداختن من شده مرا بعصیان و بغی متهم دارد امید که باعث
حیات و سبب نجات این برگشته بخت شده بدرگاه والا طلب
فرمایند هر چند بر سخن مرتضی خان نهایت اعتماد بود لیکن از
التماس طلب خود بدرگاه غبار شبه بر حواشی خاطر دولتخواهان
نشست که مبادا مزاج مرتضی خان بتحریک ارباب فساد بشورش
در آمده و غور نا کرده او را متهم می ساخته باشد منجمه بالتماس
شاهزاده بلند اقبال شاهجهان رقم عفو بر جرائم جرائم او کشیده
بدرگاه والا طلب فرمودند و مقارن اینحال مرتضی خان بجوار
مغفرت الهی پیوست و فتح قلعه کانکره روزی چند در عقد توقف
افتاد چون این فتنه سرشت بدرگاه گیتی بنده رسید نظر بر ظاهر احوال
او افکنده همدران زودی مشمول عواطف و مراحم بیدریغ ساخته

بی سعادت را باز دران کوهستان راه دادن از آئین حزم و احتیاط دور بود لیکن چون افتتاح این عقد دوشوار بکلید همت شاهزاده گیتی ستان حواله شد ناگزیر باراده و اختیار ایشان باز داشتند و آن بلند اقبال فوج پسندیده از منصبداران و برق اندازان ترتیب داده اورا با محمد تقی بخشی خود تعیین فرمودند چون بمقصد پیوست با محمد تقی نیز آغاز خصوصیت و بهانه طلبی نموده جوهر ذاتی خود را ظاهر ساخت و مکرر شکایت محمد تقی عرضداشت نمود حتی صریح نوشت که صحبت من با او راست نمی آید و اینخدمت ازو متمشی نمیشود اگر سردار دیگر مقرر فرمایند فتح این قلعه بسهولت میسر می شود ناگزیر محمد تقی را بحضور طلب داشته راجه بکرماجیت را که از عمد های دولت ایشانست با فوجی از مردم تازه زور بفتح قلعه مذکور رخصت فرمودند چون این بی سعادت دریافت که زیاده برین حیل و تزویر از پیش نمیرود تا رسیدن راجه بکرماجیت فرصت غنیمت شمرده نخست جمعی از بندهای درگاه را به بهانه آنکه مدتها یساق کشیده بی سامان شده اند رخصت نمود که بمحال جاگیر خود شتافته تا آمدن راجه بکرماجیت بسامان خود پردازند و چون بظاهر تفرقه در سلسله جمعیت دولخواهان راه یافت و اکثری بمحال جاگیر خود رفتند و معدودی از مردم روشناس درانجا ماندند قابو دانسته آثار یغی و فساد ظاهر ساخت سید صفی که در زمرد

چشید و بعضی بزخم‌های مذکر که پیرایه شیر مردان عرصه کارزار
است، آبروی جاوید یافتند و آن بی سعادت از میدان کارزار برگرفته
به نکبت سرای خود برده و جمعی از جان دوستی بتک پا خود
را بگوشه سلامت کشیدند و آن فتنه سرشت دست تعدی و تطاول
دراز ساخته اکثری از برگزات دامن کوه را که بجاگیر اعتماد الدوله
مقرر بود تاخت و از نقد و جنس هرچه یافت متصرف گشته
بترتیب اسباب شورش پرداخت امید که بسزای کردار خویش
گرفتار آید و نمک این دولت کار خود بکند از وقائع آنکه درینولا
عبد الرحیم خانخانان سده سالار باستلام عتبه خلافت ناصیه سعادت
نورانی ساخت هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانید و از
پیشکشهای او آنچه پسند افتاد موازی یک لک و پنجاه هزار روپیه
قیمت شد پس از روزی چند آن دیرینه خدمت را که بمیامن
عواطف و مراحم روز افزون جوانی از سر گرفته بود مجددا بصاحب
صوبگی ملک خاندیس و دکن سر بلندی بخشیده خلعت خاص
با کمر خنجر و شمشیر مرصع و فیل خاصه با ماده فیل مرحمت
فرمودند و منصب آن رکن السلطنت از اصل و اضافه هفت هزاری
ذات و هفت هزار سوار شد و چون صحبت آن عمده الملک با لشکر
خان راست نمی آمد عابد خان را بخدست دیوانی بلند پایگی
بخشیدند روز مبارک شنبه بیستم دی ماه در کنار کول فتحپور ورود

بیست و ششم دی ماه موافق غره صفر هزار و بیست و هشت
هجری معموره فتح پور به نزول رایات جهان کشای آراستگی یافت
مقارن اینحال روز جمعه سیزدهم بهمن بزیارت روضه غفران پناه
شیخ سلیم چشتی تشریف ارزانی داشته اظهار نیازمندی بسیار
فرمودند یکی از اعظم آثار که در زمان دولت و عهد خلافت
حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بظهور آمده این مسجد است
بی اغراق عمارت بیست و عالی از سیاحان روی زمین استماع افتاده که
مذلل این مسجد در هیچ بلادی از معموره جهان نیست عمارتش
همه از سنگ در غایت صفا اساس یافته پنج لک روپیه از خزانه
عامره خرج شده تا با تمام رسیده و این مسجد مشتمل است بر دو
دروازه کلان بر فراز کوه طرف جنوب واقع است در غایت ارتفاع و
نهایت تکلف پیش طاق این در دوازده ذراع عرض و شانزده
ذراع طول و پنجاه و دو ذراع ارتفاع دارد و بسی و دو زیننه بالا باید
رفت و در دیگر خرد تر ازین رو به مشرق واقع است طول مسجد
از مشرق بمغرب با عرض دیوارها دوسد و دوازده ذراع است از آن
جمله مقصوره بیست و پنج و نیم ذراع پانزده ذراع در پانزده
ذراع گنبد میانست و هفت ذراع عرض و چهارده ذراع طول
و بیست و پنج ذراع ارتفاع پیش طاق است و بر دو پهلوی
این گنبد کلان دو گنبد دیگر خورد تر است ده ذراع در ده ذراع

ده ذرعه و بعرض هفت و نیم ذرعه و صحن مسجد سوای مقصوره
و ایوان دور یکصد و شصت و نه ذرعه طول یکصد و چهل و سه ذرعه
عرض است و بالای ایوانها دور و بالای مسجد گنبد های خرد
ساخته اند که در شبهای عرس و ایام متبرک شمع در میان نهاده
دور آنها بهارچه الوان میگیرند و از عالم فانوس میزنمایند و زیر صحن
مسجد را بر که ساخته اند که در ایام برسات به آب مملو میسازند
چون فتحپور کم آب است باهل این حلسه و مجاوران و معتکفان
این بقعه که پیوسته ملازم این مسجد اند تمام سال کفایت میکند
و در مقابل دروازه کلان بر سمت شمال مائل بمشرق روضه شیخ است
قدس الله سره العزیز میدان گنبد هفت ذرعه و دور گنبد ایوان سنگ مرمر
که پیش آنرا نیز پنجره سنگ مرمر ساخته اند در غایت تکلف و
مقابل این روضه بر سمت مغرب باندک فاصله گنبد دیگر واقع است
که اولاد و عشائر شیخ در آنجا آسوده اند از سوانح اقبال طراز
فتح قلعه مورد و مهری است و شکست سورجمل مقهور تفصیل
این مجمل آنکه چون راجه بکرما جیت بآن حدود پیوست سورجمل
برگشته روزگار خواست که روزی چند به تبذل و کرپزت بسر آرد
مشار الیه که از حقیقت کار آگاهی داشته بسخن او نپرداخته قدم
جرات و جلالت پیش نهاد و آن مخدول العاقبت سر رشته تدبیر
از دست داده بجنگ صف پای ادبار قائم داشته بلوازم قلعه داری

جد در تصرف داشت پی سپهر عساکر اقبال شد و آن سرگشته بادیه
ضلالت و ادبار بحال تباه پناه بگریوهای دشوار برده خاک مذلت
و خواری بر فرق روزگار خویش بیخت و راجه بکرما جیت ملک
او را پس پشت گذاشته بتعاقب او شتافت چون نوید این فتح
بمسامع جلال رسید بجلدوی این خدمت شایسته نقاره براجه مرحمت
شد و از غرایب آنکه سورجمل مقهور برادری داشت جگت سنگه
نام چون حضرت شاهنشاهی او را بخطاب راجگی و مراتب امارت
سر بلند ساخته ملک پدرش را با زر و سامان که ازو مانده بود بی
مهم و شریک بمشارالیه از زانی داشتند و بجهت مراعات خاطر او
جگت سنگه را که با برادر سر سازگاری نداشت بمنصب قلیلی
مقرر نموده بصوبه بنگاله گسیل فرمودند آن بیچاره دور از وطن در
غربت روزگاری بخواری و دشمن کامی گذرانیده نظر بر لطیفه
غیبی داشت قضا را بطالع او چنین منصوبه نشست و آن برگشته
بخت تیشه بر پای دولت خود زد ناگزیر جگت سنگه را بسرعت
هرچه تمامتر بدرگاه طلب داشتند و خطاب راجگی و منصب هزارگی
فات و پانصد سوار سرفراز ساخته بدست هزار روپیه و خنجر مرصع
و اسب و فیل مرصع فرموده نزد راجه بکرما جیت فرستادند •

آغاز سال چهاردهم از جلوس شاهنشاهی

غرفه جبهه مرادات و فروغ چهره معادات است جشن عالی ترتیب داده
منتخب تحف روزگار از نفائس و نوادر هر دیار برسم پیشکش
معروض بساط اخلاص گردانید از آنجمله یا قوتیست بیست و دو
سرخ در رنگ و آب و اندام تمام عیار بیست و دو هزار روپیه قیمت
شد دیگر لعلی است قطبی قیمت آن چهل هزار روپیه دیگرشش
دانه مرورید غلطان که یکی از انها یک تانگ و هشت سرخ وزن
دارد و کلاهی ایشان به بیست و پنجهزار روپیه در احمد آباد ابداع
نموده اند و پنج دانه دیگر بسی و سه هزار روپیه و یکقطعه الماس
که هزده هزار روپیه بها دارد و همچنین پرداه مرصع باقصد شمشیر
که در زرگر خانه ایشان با تمام رسیده اکثر جواهر آن را تراشیده بکار
برده اند و به پنجاه هزار روپیه برآمده و از تصرفات آن برگزیده دین
و دولت که تا حال در عهد سلطنت هدیچ یکی از بادشاهان نشده
نقار خانه ایست از طلا و نقره نقاره مرسل نواز را از طلا ساخته
و تدمه گورکه و نقاره و کرنا و سرنا و غیره آنچه لازمه نقار خانه
بادشاهان ذی شوکت است تمام از نقره ترتیب داده در ساعت
مسعود بنوازش در آوردند مجموعه به شصت و پنجهزار روپیه
برآمده دیگر تخت سواری فیل که باصطلاح اهل هند هوده گویند از
طلا ساخته به سی هزار روپیه مرتب گشته دیگر دوزنجیر فیل
با پنج زنجیر ماده که قطب المملک برسم پیشکش به شاهزاده نامد

درینولا شاهزاده سلطان پرویز از اله باس آمده بسجود سده خلافت
 جدین اخلاص نورانی ساخت راجه کلیان زمیندار رتن پور در
 خدمت شاهزاده دولت بار یافت هشتاد زنجیر فیل و یک لک
 روپیه نقد پیشکش معروضداشت در خلال اینحال شاه بیگخان
 که بخطاب خاندورانی ممتاز بود بذابر کبر سن و ضعف از سپاهگری
 استعفا جست و حضرت شاهنشاهی آن دیرین خدمت را کامیاب
 خواهرش ساخته برگنۀ خوش آب را که از جاگیرهای قدیم او بود
 و هفتاد و پنجهزار روپیه حاصل داشت در وجه مدد خرج او
 عنایت فرمودند و پسران او را در خور استعداد هریک منصب
 و جاگیر مرحمت شد درین تاریخ خبر فوت راجه سورج سنگه نبیره
 رارمالدیو رسید که در دکن باجل طبعی رخت هستی بربست
 کچسنگه پسر او را بمنصب سه هزارى ذات و ده هزار سوار خطاب
 راجگی داده فرق عزت برافراختند درینولا حکم شد که از اگره تا
 لاهور هر هر کروه میلى سازند که علامت کروه باشد و در میل سوم
 چاه آبی که مسافران از تابش آفتاب و تشنگی محنت و صعوبت
 نکشند طیار سازند و مانند خیابان درسته درخت نشانند *

توجه رایات عالیات بصوب جنت نظیر کشمیر

روز مبارک شنبه بیست و چهارم مهر ماه در ساعت مسعود

قیمت مجموع پیشکش قریب پنجم لک روپیه شد درین تاریخ
خبر فوت شاهنواز خان خلف سده سالار خانخانان رسید جوان وجیه
رشید عالی فطرت بود در عنفوان جوانی و دولت شیفته شرابگشت
و از آفت مصاحبان خانه برانداز میگساری با فراط کشید همتش بلند
پرواز و نگاهش دور سیر و شجاعتش با تدبیر هم آموش در ضبط
و انتظام سپاه و رزم آرائی و سرداری عدیل و نظیر خود نداشت
و با اینهمه خوبیها کم کرم و بدلباس بود دور از درگاه بخود کمی
روزگار بسر برده نقد حیات در باخت حقیقت آنکه چون خانخانان
به برهانپور پیوست گرامی فرزند را بغایت ضعیف و زبون یافته
بمداوا و معالجه پرداخت بعد از روزی چند صاحب فراش گشته
بر بستر ناتوانی افتاد هر چند اطبا تدبیرات و معالجات بکار بردند
سودمند نیامد و در عین دولت و جوانی با جهان جهان حسرت
و دل نگرانی رخت زندگانی ازین خاکدان فانی بنز هتکده جاودانی
کشید و این واقعه بر خاطر حق شناس حضرت شاهنشاهی سخت
گران گذشت دار البخان را بمنصب پنجهازاری ذات و سوار سرفرازی
بخشیده خلعت با شمشیر مرصع و اسب و فیل مرحمت نموده
بجای برادرش بسرداری صوبه برار و احمد نگر رخصت فرمودند
(مقرر البخان را با عدم استعداد و استحقاق سرداری و صاحب صوبگی
بهار و پنده سرفرازی بخشیده خلعت و اسب و فیل و خنجر مرصع

مرحمت شد روز مبارک شنبه هشتم ماه مذکور برگشته متهره مورد
اردوی گیهان شکوه گردید حضرت شاهنشاهی بتمشای بندر ابن و
بنیادهای آنجا تشریف بردند در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی
امرای راجپوت بنیادهای عالی بطرز خود ساخته اند از بیرون
بتکلفات افزوده لیکن در درون چندان شبیره و فرستک خانه کرده که
از تعفن آنها سر بدرون آن نمی توان در آورد • بیت •
از برون چون گور کافر پر حلال • وز درون قهر خدا عزوجل

ازین منزل شاهزاده پرویز بصوب اله باس و محال جاگیر خویش
دستوری یافته عذر معاودت معطوف داشتند در اوراق سابق
از کیفیت حال گسائین اچهدروپ که در اوجین گوشه انزوا اختیار
کرده بود مرقوم گشته در بنولا باز از اوجین بمتهره که از اعظم معابد هندو
است نقل مکان نموده بر کنار دریای جمنا بآئین دین خویش
یزدان پرستی می نمود حضرت شاهنشاهی ظلمتکده او را بنور قدم
سعادت لزوم روشنی بخشیدند و زمان ممتد در خلوت صحبت
مستوفی داشتند چون مدت حبس خسرو بطول کشیده بود و
خان اعظم از جانب او بسیار نگرانی خاطر داشت بتفرس دربانان
که سخن اچهدروپ در باطن اقدس اثر تمام می بخشد با وجود
تعصب دیفداری که سرشت او بدان مجبول بود بی اختیار تنها
از خویش و بیگانه نزد او رفته در باب خلاصی خسرو بخضوع
وزاری التماس نمود بار دیگر که حضرت شاهنشاهی بملاقات او

جرائم آن بیدانش کوتاه اندیش بزلال عفو شست و شویافت
و به آبیاری رحمت غبار خجالت و زلات از ناصیه احوال از زده
از قید بر آوردند و حکم شد که بکورنش می آمده باشد روز
مبارک شنبه بیست و نهم آبان ماه دار الخلافت دهلی بوز
موکب اقبال آراستگی پذیرفت بیست و یکم آذر ماه برگشته کرانه
که وطن مقربخان است معسکر دولت گردید بی اغراق جائی
است خوش آب و هوای زمینش بغایت قابل مقربخان باغ عالی
ساخته انبه که در باغ او میشود در تمام هندوستان نظیر خود ندارد
از دکن و گجرات و ملکهای دور دست هر جا که تعریف انبه شنیده
تخم آنرا آورده درین باغ نشانیده و بغایت خوب شده آنچه دیوار
پخته بر دور آن کشیده یکصد و چهل بیگم زمین است خیابانها را فرش
بسته و در میان باغ حوضی ساخته طول دویست و بیست ذراع و
عرض دویست ذراع در میان حوض صفه ماهتابی بیست و دو
ذراع مربع ساخته و از درختهای گرم سیری و سرد سیری اکثر درین
باغ هست حتی نهال پسته سبز شده و سروهای خوش قد با دام دارد روز
مبارک شنبه دوازدهم دی ماه در سرهند منزل شد چون در مشکوی
اقبال شاهزده گیتی سدان شاهجهان گرامی فرزند قدم بعرضه
وجود نهاده بود روز مبارک شنبه نوزدهم جشن عالی ترتیب فرموده
بالتماس بضیافت حضرت شاهنشاهی و حضرات عالیات پرداختند و

یوالده های خود گذرانند (ببر آب آب بپاش چشمش از آنکه از آنکه بگذرد
اقبال آراستگی بامست) در راجه بکرماجیت هم قلعه کانگه را محاصره
داشت بجهت عرض بعضی مقاصد بدرگاه آمده دولت زمین
بوس دریامده فرق عزت برافراخت و چون پیش نهاد خاطر اقدس
سیر و تماشای بهار کشمیر بود و از رفتن لاهور فرصت از دست
میرفت حضرت جهاننمایی گیتی ستانی را بدیدن عمارت
لاهور رخصت فرمودند و راجه بکرماجیت بعنایت خلعت و خنجر
مرصع و اسب خاصه سرافرازی یافته بمحاصره قلعه کانگه عنان
مراجعت معطوف داشت دوم بهمن ماه باغ کلانور بورود موکب
مسعود آراستگی یادت درین گل زمین حضرت عرش آشیانی
اذا الله برهانه بر تخت سلطنت و اورنگ خلافت جلوس فرموده اند
روز مبارک شنبه سوم ماه مذکور خانعالم که نزد شاه ایلچی
گری رفته بود از ایران آمده بدولت زمین بوس سعادت اندوخت
و معروض داشت که زنبیل بیگ ایلچی شاه با مراسله که مصحوب
او ارسال داشته اند متعاقب خواهد رسید از التفاتی که شاه بخانعالم
داشت اگر بشرح و بسط رقمزده کلک سوانح نویسن گردد سواد
خوانان صفحه هستی حمل بر اغراق خواهند فرمود و همواره در
محاورات خان جهان خطاب میفرمودند و زمانی از خدمت خود جدا
نمیداشتند و بحسب اتفاق اگر روزی یا شبی بضرورت در کلبه

عواطف و مهربانی را پایه برتر می نهادند و نفس الامر آنکه خانعالم
 این خدمت را بشایستگی حسن انجام بخشید و چون از خدمت
 شاه رخصت شده بیرون شهر منزل گزیده شاه خود بمشایعت آمده
 عذرها خواستند از نغایس و نوادر که خانعالم آورده و بهترین تحفه های
 او توان گفت مجلس تصویر جنگ صاحب قران گیتی ستانست
 با تقدمش خان شبیه آنحضرت و اولاد امجاد و امرای عظام که
 دران جنگ بسعادت همراهی اختصاص داشتند کشیده در زیر هر
 صورت نوشته که شبیه کیست و این مجلس مشتمل است بر رویست
 و چهل صورت و مصور نام خود را خلیل میرزا شاه رخی نوشته کارش
 بنایت پخته و عالیدست بقلم استاد بهزاد مناسبت و مشابیهت تام
 دارد اگر نام مصور نوشته نبودی گمان میشد که کار بهزاد باشد و
 چون بحسب تاریخ از بهزاد پیشتر است اغلب ظن آنکه بهزاد از
 شاگردان او است و بروش او مشق کرده - و درین تاریخ طالبای آملی
 بخطاب ملك الشعرائی خلعت امتیاز پوشید این چند بیت ازو
 است

* بیت *

ز غارت چمن بر بهار صفتهاست * که گل بدست تو از شاخ تازه تر ماند

فرد

لب از گفتن چنان بهستم که گوئی * دهان بر چهره زخمی بود به شد

فرد

گر خاک درت بامتحان بفشارند * از وی عرق جبین شاهان ریزد
درینوقت راقم اقبال نامه رباعی بابا طالب اصفهانی را که ازان
جنس سخن بود معروضداشت بغایت خوش آمد و آن حضرت بخط
خاص در بیاض خود ثبت فرمودند * رباعی *

زهرم بفراق خود چشانی که چه شد
خونریزی و آستین فشانی که چه شد
ای غافل از آنکه تبغ هجر تو چه کرد
خاکم به فشار تابدانی که چه شد

بابا طالب در عنفوان شباب بلباس تجرد و قلندری از اصفهان
برآمده بسیر و سناحی گذرش بکشمیر افتاد و از نهالست جا و لطافت
آب و هوا دل نهان آن ملک شده توطن و تاهل اختیار نمود بعد از
فتح کشمیر بخدمت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه پیوسته
در سلک بندهای درگاه منتظم گشت و در اواخر عهد حضرت
شاهنشاهی که سنین عمرش از صد در گذشته بود درگذشت . از غریب
آنکه در پرگذه دولت آباد دختر باغبانی بنظر در آمد باریش و بیروت
انبوه ظاهرش بمردان مشتبه و ریش از یک قبضه^(۲) بدشتر و در میان
سینه هم موی انبوه اما پستان ندارد و بچندی از عورات اشارت شد که
در گوشه بده کشف ستر او نموده حقیقت را معروضدارند مبادا
خنثی باشد ظاهر شد که از دیگر عورات یک سر مو تفاوت ندارد

هفتاد و يك قوج كوهی و سی چكاره شكار شد چون مهتابتخان مدتھا
از دولت حضور محرومی داشت فرمان شده بود كه اگر از نسق آن
كوهستان خاطر پرداخته باشد جریده آمده ملازمت نماید درین تاریخ
باستلام عتبه خلافت فرق عزت برافراخت خانعالم بمنصب
پنجهزاری و سه هزار سوار سرفراز شد چهارم اسفندار مذ ماه ظاهر
قلعه رهناس مخیم اردوی گیهان پوی گشت عرضداشت دلاور خان
حاكم كشمیر نوید بخش فتح كشتوار آمد فرمان مرحمت عنوان با
خلعت و خنجر مرصع فرستاده محصول يك ساله ولایت مفتوحه
بانعام آن پسندیده خدمت عزایت فرمودند چهاردهم ماه مذکور
مقام بابا حسن ابدال محل نزول رایات جلال گشت روز مبارك
شنبه شانزدهم جشن وزن فمری ترتیب یافت و سال پنجاه و سوم
از عمر همایون حضرت شاهنشاهی بمبارکی آغاز شد چون درین راه
كوه و كتل و نشیب و فراز بسیار بود بیدك دفعه عبور لشكر منصور
متعذر نمود مقرر گشت كه مریم الزمانی و دیگر حضرات عالیات روزی
چند توقف فرموده بآسودگی قطع مسافت نمایند و اعتماد الدولة
الخاقانی و صادق خان بخشی و ارادتخان میر سامان با عهده بیوتات
و كار خانجات بمرو عبور نمایند و میرزا رستم و خان اعظم و جمعی
از بندها براه پونیچ دستوری یافتند و موكب اقبال جریده با
چندی از منظوران بساط قرب نهضت فرمودند درین تاریخ خبر

در موضع پکلی (مالکلی) نزول موکب اقبال اتفاق افتاد و مهتابدخان را بعنایت خلعت و پوستین و اسپ و فیل سرفراز ساخته بخدمت بنگش رخصت فرمودند درین منزل گلی بنظر در آمد که زبان از تعریف آن قاصر است بعضی سرخ آتشین بزرگ گل انار و بعضی بزرگ گل شفتالو بلکه ازان سیر تر گویا چندین گل خطمی را تنگ بیکدیگر دسته بسته اند درختش از درخت زرد آلو کلان تر میشود و گلهایش سرپای درخت را فرو میگیرد برگ گلش اندکی ترشی دارد درین دامن کوه بنفشه خود رو بسیار است در غایت خوشبوئی و رنگش از بنفشه باغی کمترست شب بیدست و دوم باران شد و هنگام سحر برف بارید چون اکثر راه اجمه بود و از باران لغزیدگی بهمرسانید چارواهای لاغر هرجا که افتاد برفخاست بیدست و پنج زنجیر فیل از سرکار بادشاهی تصدق شد از امرای بضبط درنیامد بجهت باران و سرما دو روز مقام فرمودند در بیدست و سوم سلطان حسین زمیندار پکلی دولت زمین بوس دریافت درین منزل درخت شفتالو و زرد آلو صحرا صحرا شگوفه کرده سرپای در گرفته بود درختهای صنوبر جوان دیده را سیراب نظاره می ساخت ولایت پکلی سی و پنج کرزه در طول و بیدست و پنج کرزه در عرض است مشرق رویه کوهستان کشمیر و بر سمت مغرب آتک بنارس در جانب شمال کوه کنور و بطرف جنوب کوه پونچ و مضافات کشمیر مت در زمانی که

که ذات ما قارغ است اما مشخص نمیدانند که در آنوقت کلان تر
اینها که بوده و چه نام داشته الحال خود لاهوری مشخص (محض) اند
و بزبان چندان متکلم و حقیقت مردم دهمتور نیز برین قیاس باید
کرد در زمان حضرت عرش آشیانی شاهرخ نامی زمیندار دهمتور
بود درین تاریخ بهادر نام پسر ارست اگرچه باهم نسبت خویشی و
پیوند دارند لیکن نزاعی که لازمه زمینداری است پیوسته بر سرحد
حدود می دارند و اینها پیوسته دولتخواه آمده اند چون بعرض رسید
که چند منزل پیشتر آبادانی کمتر دارد و غله که باردوی ظفر
قرین کفایت کند سامان نمیشود حکم شد که پیشخانه مختصر
بقدر احتیاج و کار خانجات ضروری همراه گرفته ویلان را تخفیف
دهند و سه چهار روزه آزوده برگیرند خواجه ابو الحسن میر بخشی
با سائر مردم چند منزل عقب می آمده باشد بیست و یکم از پل
رودخانه ندین سکه عبور اتفاق افتاد این آب از میان کوه وازوه که
مابین ولایت بدخشان و تبت واقع است برآمده درین منزل
دو شاخ شده می رود متصدیان پیشخانه عالی بهجت عبور لشکر منصور
دو پل مرتب ساخته بودند یکی در طول هجده ذراع و دوم چهارده
ذراع و در عرض هر کدام پنج ذراع و طریق ساختن پل آنکه
درختهای کلان از تار بر روی آب می اندازند و هر دو سر آنرا بسنگ
بست استحکام میدهند و تخته چوبهای سطر بر روی آن انداخته

شد دو روز قبل ازین حکم شده بود که راقم اقبالنامه پیشتر شتافته
 سرزمینی که ارتفاع و امتیازی داشته باشد بجهت جشن نوروز
 اختیار نماید اتفاقاً در افطرف رودخانه مذکور پشته واقع بود مشرف
 بر آب سبز و خرم و بر فراز آن سطحی پنجاه ذره در پنجاه ذره
 که گوئی کار فرمایان قضا و قدر بجهت چنین روزی مهیا داشته
 بودند جشن نوروز جهان افروز بر فراز آن آراستگی یافت و چون
 حضرت شاهنشاهی بمبارکی و فرخی تشریف ارزانی فرمودند مورد
 تحسین و آفرین گشت *

آغاز سال پانزدهم از جلوس اقدس

روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الآخر هجری هزار و بیست و نه
 هجری تحویل نیر اعظم بشرف خانه حمل اتفاق افتاد و بر لب رود
 خانه کشن گنگا جشن جهان افروز آراستگی یافت و سال پانزدهم
 از جلوس حضرت شاهنشاهی بمبارکی و فرخی آغاز شد ازین
 منزل تا کشمیر همه جا راه برکنار دریای بهت امت و دو
 جانب کوه بلند دارد و از میان دره آب در غایت تنگی پرجوش
 و خروش میگذرد هرچند فیل کلان باشد نمیتواند پای خود را
 قائم ساخت چون این کوتلها را بغایت تنگ و تند و دشوار نشان
 میدادند و از هجوم مردم عبور بصعوبت و زحمت میسر میشد
 بکمترین بندها حکم فرمودند که فردا وقت کوه درین منزل

خانجهان و خانعالم و ديگر بندها و اردو را يك منزل در قفاي ماضي
 آورده باشد قضا را خيمه و بنگاه اين فقير را پيش از حكم روانه
 منزل ساخته بودند در ساعت بمردم خود نوشتم كه در باب من
 چنين حكم شده شما بهر جا رسیده باشيد توقف نماييد مردم
 فقير اين خبر را در پاي كوتل بهلياس شنیده همانجا پيشخانه
 را استاده ساختند از تايدات طالع اين نياز مند آنكه چون موكب
 اقبال قريب منزل فقير رسيد برف و باران و رعد و صاعقه شد
 و حضرت شاهنشاهی با اهل حرم سواره مي آمدند و نور جهان بيدم
 و سائر بيدگان و خواصان در خدمت آنحضرت سعادت پذير بودند
 و بغير از خواجه سراي چند ديگري دران نزديكي بار نداشت از
 شدت برف و باران و صدای رعد مزاج اقدس منغص و مشوش
 گرديد هنوز يك ميدان طی نشده بود كه دائره فقير نمايان گشت
 ظهور اين موهبت را از اتفاقات غيبی شمرده باحضرات عاليات
 در منزل اين فدوی فرود آمده از آشوب برف و باد محفوظ گشتند
 از وفور مرحمت و ذره پروری حكم طلب كمترين شد و از استماع
 اين نويد جان بخش سر از پا نشناخته در عرض دو ساعت خود
 را باستلام عتبه خلافت سر بلند ساخت و بزبان حال اين بيت
 ممي خواند

بيت

آمد خيالت نيم شب جان دادم و گشتم خجل

فرمودند که متاع دنیا در چشم همت ما چه نماید جواهر اخلاص را
به بهای گران خریداریم الحق این اتفاق از اثر اخلاص و تاییدات
طالع اوست که مثل من پادشاهی با اهل حرم خود یکشبهانه روز
در خانه او براحمت و آسودگی بسر برد و در استال و اقرا بلکه
اهل جهان چنین سرفرازی روزی شود و نیز از تاییدات غیبی آنکه
خیمه‌های متعدد و فروش و جامه خواب و مصالح باور چرخانه و
اسباب و آلات ضروری آنچه سرکار اهل دولت را در خور باشد تمام
رسیده بود حاجت بعاریت طلبی نشد و چندان شیلان کشیده که
بخادمان حرم برای عزت و بندهاشی که در رکاب دولت سعادت
پذیر بودند کفایت کرد روز سه شنبه پنجم ماه در موضع کهنائی نزول
موکب منصور اتفاق افتاد و سرو پای که پوشیده بودند بکمترین
بندها مرحمت فرمودند و منصب این فدوی از اصل و اضافه
هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار حکم شد درین روز خبر رسید که
سهراب خان پسر رستم خان میرزا در آب بهت غریق بحر فنا گشته
و تفصیل این اجمال آنکه او یک منزل عقب می آمد در مستی
جوانی و نشئه شراب بخاطرش می‌رسد که بدربار آمده غسل کند
با آنکه آب تند می‌رفت و خرمسنگهای عظیم داشت و بحدی سرد
بود که پای در آردن تعذر تمام داشت و آب گرم بجهت غسل مهیا
بود هر چند مردمش مانع می آیند و میگویند که درین قسم

شناوری خود با یک نفر خدمتیده و یک کشتی گیر که آنها نیز در فن
آب بازی بی نظیر بودند بر فراز سنگی که بر لب آب بود برآمده
خود را به میان دریا می اندازد و بمجرد افتادن از تلاطم امواج
نمیتواند خود را جمع ساخت و بشناوری پرداختن همان
بود و رفتن همان سهراب خان با خدمتیده رخت حیات بسیل فنا
در داد کشتی گیر بهزار جان کندن کشتی وجود خود را بساحل
سلامت رسانید میرزا رستم را غریب تعلقی و عجیب صحبتی باین
پسر بود و در راه پونج از اجتماع این خبر جانکاه دل خراش جامه
شکیبائی چاک زده بی تابی و اضطراب بسیار ظاهر میسازد و با
جمع متعلقان لباس ماتم پوشیده سر و پا برهنه متوجه ملازمت
میکرد (و از سوز و گداز مادرش چه نوبست) اگرچه میرزا دیگر فرزندان
هم دارد لیکن پیوند دل باین فرزند داشت منش بیست و پنج
بود در بندوق اندازی شاگرد رشید پدرش بود سواری فیل را خوب
میدانست در یورش گجرات اکثر اوقات حکم میداد که در پیش فیل
خاصه بادشاهی سوار شود و در سپاهگری بغایت چسپان بود چون
از کوتلها گذشته در موضع نیسار (بلتار) منزل شد صحرا صحرا و چمن
چمن شگوفه و انواع رباحین از نرگس و بنفشه و ارغوان زر و گلهای
غریب که مخصوص این ملک است بنظر درآمد درین منزلها
آبشاری بر سر راه واقع است بغایت عالی از جای بلند میریزد و

این آبشاری ممتاز و مستثنی است روز دیگر بباره موله منزل
شده بباره موله از قصبه‌های مقرر کشمیر است بر لب آب بهت واقع
شده جمعی از سوداگران کشمیر درین قصبه توطن گزیده مشرف بر
آب منازل و مساجد ساخته آمده و صرفه الحال روزگار بسر می برند
پیش از ورود موکب مسعود بجهت سواری اکثری از بندها
کشتیها آراسته درین مقام صریا داشته بودند چون ساعت در آمدن
شهر بغایت نزدیک بود فی الفور در خدمت آنحضرت بر کشتیها
نشسته متوجه شهر شدند درین روز دلار خان کاکر حاکم کشمیر از
کشتوار آمده باستلام عتبه خلافت سعادت اندوخت و بعواطف روز
افزون شاهنشاهی و گوناگون نوازش ظل الهی عز اختصاص یافت
الحق اینخدمت را پهنیدیده بتقدیم رسانید از شهر کشمیر تا معموره
کشتوار شصت کوه مسافت پیموده اند تفصیل فتح کشتوار آنکه
دهم شهر یورماه الهی سده چهارده جلوس دلار خان با ده هزار نفر
سوار و پیداده جنگی عزیمت فتح کشتوار پیش نهاد همت ساخت
و حسن نام پسر خود را با کرد علی میر بحر بمحافظت شهر و حراست
سرحدات مقرر داشت و چون لوهر چک و ابیه چک بدعوی وراثت
کشمیر در کشتوار و آن نواحی سرگشته بادیه ضلالت و ادبار بودند
هیبت نام یکی از برادران خود را با جمعی در مقام دیسو که متصل
بکوتل پنجال (پیر پنجال) واقع است بجهت احتیاط گذاشت و از

و جلال نام پسر رشید خود را با نصرالله عرب و علی ملک کشمیری
و جمعی از بندهای جهانگیری براه آهن تعین فرموده جمال نام
پسر کلان خود را با گروهی از جوانان کار طلب بهراولی فوج خود
مقرر کرد و همچنین دو فوجی دیگر بردست راست و چپ خود
قرار داد که میرفته باشند و چون راه بر آمد اسپ نبود چند اسپ
بجهت احتیاط همراه گرفته اسپان سپاهی را در کل باز گردانیده
بکشمیر فرستاد و جوانان کار طلب کمر خدمت بمیان جان بسته
پداده بر فراز کوه برآمدند و غازیان لشکر اسلام با کفران بد سرانجام
منزل بمنزل جنگ کزان تا نرکوت که یکی از محکمهای غنیم بود
شتافتند و در آنجا فوج جلالی و جمالی که از راههای مختلف
تعین شده بودند باهم پیوستند مخالفان برگشته روزگار تاب مقاومت
نیاورده راه فرار پیش گرفتند و بهادران جان نثار راه کوه و کوتل
دشوار و نشیب و فراز بسیار بیای مردی و همت پیموده تا دریای
مرو شتافتند و بر لب آب مذکور آتش قتال اشتعال یافت و غازیان
لشکر اسلام ترددات پسندیده بظهور رسانیدند و ابیه چک برگشته
بخت با بصیاری از اهل ادبار بقتل رسید و از کشته شدن ابیه چک
راجه بیدست و بیدل شده راه فرار پیش گرفت و از پل گذشته در
بهادر کوت که بران طرف آب واقع است توقف گزید جمعی از
بهادران تیز جلو خواستند که از پل بگذرند بر سر پل جنگ عظیم

تا آنکه دلاور خان از استحکام تهاجمات و سرانجام آزرده خاطر جمع
نموده بلشکر فیروزی اثر پیوست راجه از حیلہ سازی و روباه بازی
وکلای خود را نزد دلاور خان فرستاده التماس نمود که برادر خود
را با پیشکش لائق بدرگاه میفرستم و چون گناه من بعفو مقرون
گردد و بدم و هراس از خاطر من زایل شود خود نیز بدرگاه گیتی
پناه رفته آستان بوس می نمایم دلاور خان سخن فریب آمیز او گوش
نکرده نقد فرصت از دست نداد و فرستاده های راجه را بی نیل
مقصود رخصت فرموده در گذشتن آب اهتمام شایسته بکار برد
جمال پسر کلان او با جمعی از نهنگان بحر شجاعت و جلالت بالای
آب رفته بشنا ازان دریای زخار خونخوار عبور نمود و با مخالفان
لجنگ سخت در پیوست و بندهای جان نثار از اطراف هجوم
آورده کار بر اهل ادبار تنگ ساختند و چون آنها تاب مقاومت در
خود نیافتند تخته پل را شکسته راه گریز پیش گرفتند و بندهای
نصرت قرین باز پل را استحکام داده بقیة لشکر را گذرانیدند
دلاور خان در بهندر کوت معسکر اقبال آراست و از آب مذکور تا
دریای چذاب که اعتضاد قوی آن سیاه بختان است دو تیر انداز
مسافت بوده باشد و در کنار آب چذاب کوهیست رفیع و عبور ازان
آب بدشواری میسر میشود بجهت آمد و رفت پیاده طنابهای
سطر تعبیه نموده در میان دو طناب چوبهای مقدار یک بدست پهلوی

دست طنابهای بالا را گرفته از فراز به نشیب میرفته باشند تا از
آب بگذرند و این را با اصطلاح مردم کوهستان زم په گویند و هر جا
مطنه بستن زم په داشتند به بندوقچی و تیر انداز و مردم کاری
استحکام داده خاطر جمع نموده بودند دلاور خان جالها ساخته شبی
هشتاد نفر از جوانان دلیر کار طلب بر جالها نشانده میخواست که
از آب بگذراند چون آب در غایت تندی و شورش میگذشت جاله
بسیل فنا رفت شصت و هشت نفر از آن جوانان غریق بحر عدم
شده آبروی شهادت یافتند و ده نفر از آن جوانان بدستداری شفاری
خود را بساحل سلامت رسانیدند و دو کس بران طرف آب افتاده
در چنگ ارباب ضلالت اسیر گشتند القصه دلاور خان تا چهار ماه و
ده روز در بهندر کوت پای همت افشوده سعی در گذشتن آب
داشت و تیر تدبیر بر هدف مراد نمیرسید تا آنکه زمینداری
رهبری نموده از جائی که مخالفان را گمان گذشتن نبود زم په بسته
و در دل شب جلال پسر دلاور خان با چندی از بندهای درگاه و جمعی
از افغانان قریب بدویست نفر از آن راه سلامت گذشته هنگام صحر
بلخبر بر سر راجه رسیده کرنای فتح بلند آوازه ساختند چندی که
برگرد و پیش راجه بودند در میان خواب و بیداری سرسیده بر
آمده اکثری علف تیغ خون آشام گشتند و بقیده میف جان بتگ
پا ازان ورطه بلا بر آوردند دران شورش یکی از سپاهیان بر راجه رسیده

هرجا که بود خود را بگوشه کشید دلاور خان از شنیدن این مرده فتنه
و فیروزی سجدات شکر الهی بتقدیم رسانید و با لشکر منصور از آب
گذشته بمندل که حاکم نشین آن ملک است درآمد از کنار آب
تا آنجا سه کروه مسافت بوده باشد (دختر سنگرام راجه جمهو
و دختر سورجمل پسر راجه باسو درخانه او بود از دختر سنگرام
فرزندان دارد) پیش از آنکه فتنه شود راجه عیال خود را از روی احتیاط
به پناه راجه جسوال و دیگر زمینداران فرستاده بود چون موکب
منصور نزدیک رسید دلاور خان حسب الحکم راجه را همراه گرفته
متوجه آستان بوس گشت و نصر الله عرب را با جمعی از سوار
و پیاده بحراست آن ملک گذاشت - مجملی از خصوصیات کشتوار آنکه
در کشتوار (گندم) جو و عدس و ماش ارزان و فراوان می شود
بخلاف کشمیر شالی کمتر دارد) و زعفرانش از زعفران کشمیر بهتر
است و قریب بصد دست از باز و جره گرفته میشود نارنج و ترنج
و هندوانه فرد اعلا بهم میرسند خربزه اش از عالم خربزه کشمیر
است و دیگر میوهها از انگور و شفتالو و زرد آلو و امرو و ترش و زبون
می باشد اگر تربیت کنند ممکن که خوب شود (سنهسی نام زریست
مسکوک که از حکام کشمیر مانده و یک نیم آنرا بیک روپیه میگیرند
در سودا و معامله پانزده سنهسی را که ده روپیه باشد مهر بادشاهی
حساب میکنند و سیر هندوستان را یکمن اعتبار کرده اند و رسم

سالی شش سدهسی که چهار روپیه باشد میگیرد و زعفران را در کل
بعلونه راجپوتان و هفتصد نفر توپچی که از قدیم نوکر اند تنخواه
نموده و غایه در وقت زعفران از خریدار بر هر منی که عبارت
از دوسیر باشد چهار روپیه میگیرد. کلیه حاصل راجه جریمه است
که باندک تقصیری مبالغ کلي ستاند (بهمه جهت يك لك روپیه
تخمیناً حاصل خاصه او باشد در وقت کار شش هفت هزار پیداده
جمع میشود اسپ در میان آنها کم است قریب پنجاه اسپ
از راجه و عدهای او بوده باشد محصول یکساله که در وجه
انعام دلاور خان مرحمت شد از روی تخمین جاگیر هزارى ذات
و هزار سوار ضابطه جهانگیری بوده باشد (چون دیوانیان عظام^(۲)
نسق بسته بجاگیر دار تنخواه نمایند حقیقت قرار واقع ظاهر
خواهد شد که چه مقدار جا است) روز دوشنبه یازدهم بعد از دوپهر
و چهار گهروی روز بمبارکی و فرخی در عمارتی که مسجد ابرکنار تالدال
احداث یافته ورود موکب مسعود اتفاق افتاد بحکم حضرت عرش
آشیدانی از سنگ و آهک قلعه در نهایت استحکام اساس یافته غایه
هنوز نا تمام است يك ضلع آن صافده امید که بعد ازین باندک مدت
بانتجام رسد - روز سه شنبه دوازدهم دلاور خان حسب الحکم راجه کشتوار
را مسلسل بحضور آورده زمین بوس نمود خالی از وجاهت نیست
اباسش بر روش اهل هند و زبان کشمیری و هندوی هر دو میدانند

فرمودند که باوجود چندی تقصیر و گناه اگر فرزندان خود را بدرگاه
حاضر سازد از قید و حبس نجات یابند در سایه دولت ابد قرین
آسوده و فارغبال روزگار بسر خواهد برد و الا در یکی از قلاع
هندوستان بحبس مغلد گرفتار خواهد بود عرض کرد که اهل
و عیال و فرزندان خود را بملازمت می آرم و امیدوار مرحمت
آنحضرتم بهرچه حکم شود - اکنون مجمعی از احوال و اوضاع و
خصوصیات ملک کشمیر مرقوم میگردد کشمیر از اقلیم چهارم است
عرضش از خط استوا سی و پنج درجه و طولش از جزایر سعدا صد و
پنج درجه از قدیم این ملک در تصرف راجها بوده و مدت حکومت
آنها چهار هزار سال است و کیفیت احوال و اسامی آنها در تاریخ
راجه ترنگ که بحکم حضرت عرش آشیانی از زبان هندوی بفارسی
ترجمه شده است بتفصیل مرقوم است و در تاریخ سده هفتصد
و دوازده هجری بنور اسلام رونق و بها پذیرفته و سی و دو نفر
از اهل اسلام مدت دویست و هشتاد و دو سال حکومت آنملک داشته
اند تا آنکه بتاریخ نهصد و بود و چهار هجری حضرت عرش آشیانی
فتح فرمودند از آن تاریخ تا حال سی و پنج سال است که در تصرف
اولیای دولت ابد قرین است ملک کشمیر در طول از کتل پهلو باس
تا قنبر دیر پنجاه و شش کوه جهانگیری است و در عرض از
بیست و هفت کوه زیاده نیست و از ده کم نی شیخ ابوالفضل

احتیاط جمعی از مردم معتمد کردن مقرر فرمودند که طول و عرض
را طذاب بکشند تا حقیقت از قرار واقع نوشته شود و چون قرار
داد است که حد هر ملک تا جائی است که مردم بزبان آملک متکلم
باشند بنابراین از پهلویاس که یازده کوره آنطرف کشن گنگ است
سرحد کشمیر مقرر شد و باین حساب پنجاه و شش کوره برآمد و
در عرض دو کوره بیش تفاوت ظاهر نگشت و گروهی که درین
دولت معمول است موافق بضابطه ایست که حضرت عرش
آشیانی بسته اند هر گروهی پنجهزار ذرع است و یک ذرع حال دو
ذرع شرعی میشود هر جا کوره یا گز مذکور میگردد مراد ازان کوره
و گز معمول حال است نام شهر سری نگر است و دریای بهت
از میان معموره میگذرد و سرچشمه آنرا ویرناک نامند از شهر
چهارده کوره برسمت جنوب واقع است و بحکم حضرت شاهنشاهی
بر سر آن چشمه عمارتی و باغی ترتیب یافته و در میان شهر چهار
پل از سنگ و چوب در غایت استحکام بسته شده که مردم از روی
آن تردد مینمایند و پل را باصطلاح آملک کدل گویند و در شهر
مسجدیست بغایت عالی از آثار سلطان سکندر و در هفت صد و
نود و پنج اساس یافته و بعد از مدتی سوخته و باز سلطان حسین
تعمیر نموده و هنوز باتمام نرسیده بود که قصر حیات او از پا افتاده
و در نصد و نه ابراهیم ساکری وزیر سلطان حسین انجام و

اطراف ایوان و ستونهای عالی نقاشی و نقاری کرده الحق از حکام
کشمیر اثری بهتر ازین نمانده میر سید علی همدانی روزی چند
درین شهر بوده اند خانقاهی از ایشان یادگار است و متصل شهر
دو کول بزرگ است که همه سال پر آب میباشد و طممش متغیر نمیکرد
و مدار آمد و رفت مردم و نقل و تحویل غله و هدیه بر کشتی است
در شهر و پرگنات پنجهزار و هفت صد کشتی و هفت هزار و چهار
صد ملاح بشمار آمده ولایت کشمیر مشتمل بر سی و هشت پرگنه
است و آنرا دو نصف اعتبار کرده اند بالای آب را مراج گویند و
پایان آب را کمراج نامند ضبط زمین و داد و ستد زروسیم درین ملک
رسم نیست مگر جزوی از سایر جهات و نقد و جنس را بخروار
شالی حساب کنند هر خرواری سه من و هشت آثار بوزن حال
است کشمیریان دو سیر را یکمن اعتبار کرده اند و چهار من را که
هشت آثار باشد يك ترك و جمع ولایت کشمیر سی لك و شصت
و سه هزار و پنجاه خروار و یازده ترك است که بحساب نقدی
هفت کرور و چهل و شش لك و هفتاد هزار و چهار صد دام می شود
و بضابطه حال جای هشت هزار پانصد سوار است راه آمد و رفت کشمیر
متعدد است و بهترین راهها بهنبر و پکلی و دمتور است اگرچه راه
بهنبر نزدیک تر است لیکن اگر کسی خواهد که بهار کشمیر را دریابد
منحصر در راه پکلی است و دیگر راهها دران موسم از برف

ایست آهذین حصار پادشاهان را گلشنی است عشرت افزا و درزیشان
را خلوتکده ایست دالکشا چمنهای خوش و آبشارهای دلکش از
شرح و بیان افزون آبهای روان و چشمه سارهای لطیف از حساب و
شمار بیرون چندانکه نظر کار کند سبزه است و آب روان و گل
سرخ و بنفشه و نرگس خود در صحرا صحرا و انواع گلها و اقسام
ریاحین ازان بدیستر که بشمار در آید در بهار جان نگر کوه و دشت
از اقسام شکوفه مالا مال در و دیوار و صحن و بام خانها از مشعل لاله
بزم افروز چلکها مسطح و سه برکهای مروج را چه گوید * مژغوی *
شده جلوه گر نازنیزان باغ * رخ افروخته هریکی چون چراغ
شده مشکبو غنچه در زیر پوست * چوتعوید مشکین بدازوی دوست
غزل خوانی بلبل صبح خیز * تمنای می خوارگان کرده تیز
بهر چشمه منقار بط آبگیر * چو مقراض زرین بقطع حریر
بساط از گل و سبزه گلشن شده * چراغ گل از باد روشن شده
بنفشه سر زلف را خم زده * گره در دل غنچه محکم زده
بهترین اقسام شکوفه بادام و شفتالو است بیرون کوهستان ابتدای
شکوفه در غره اسفندار مذ ماه میشود و در ملک کشمیر اوایل فروردین
و در باغات شهر در نهم و دهم شهر مذکور و انجام شکوفه تا آغاز یاسمن
کبود پیوسته است عمارات کشمیر همه از چوب است دو آشیانه
سه آشیانه و چهار آشیانه می سازند بامش خاکپوش کرده پیاز

شگفته بود یاسمن کبود در باغات فراوانست و یاسمن سفید که
اهل هند چندبیلی کویند بغایت خوشبو میشود و قسم دیگر صندلی
رنگست آن نیز در نهایت خوشبوئی و این مخصوص کشمیر است گل
سرخ چند قسم بنظر در آمد غایه یکی بسیار خوشبو است دیگر گلی
است صندلی رنگ و بویش در غایت نراکت و لطافت از عالم گل
سرخ و بده اش نیز بگل سرخ مشابه و گل سوسن دو قسم میشود آنچه
در باغات است بسیار بالیده و سبز رنگ و قسم دیگر صحرائی اگرچه
کم رنگ تر است غایه خوشبو است گل جعفری کلان و خوب میشود
تند اش از قامت آدمی میگذرد لیکن در بعضی سال وقتی که
بکمال رسید و گل کرد کرمی پیدا میشود و برگلش پرده از عالم
عنکبوت می تند و ضائع میسازد و تند اش را خشک میکند
و امسال چندین شد و گلهائی که در ایلاقات کشمیر بنظر در آمده
از حساب و شمار بیرونست آنچه نادر العصری استاد منصور نقاش
شده کشیده از یکصد گل متجاوز است پیش از عهد دولت حضرت
عرش آشیانی شاه آلو مطلقا نبوده محمد قلی افشار از کابل آورده
پیوند کرد تا حال دوازده درخت ببار آمده زرد آلوی پیوندی نیز
درخت چند معدود بود مشار الیه پیوند را درینملک شائع ساخت
والحال فراوانست و (الحق) زرد آلوی کشمیر خوب میشود در باغ
شهر آرای کابل درختی بود میرزائی نام که بهتر از آن در کابل خورده

هست) ناشپاتی فرد اعلا میشود از کابل و بدخشان بهتر نزدیک
بناشپاتی سمرقند است سبب کشمیر بخوبی مشهور است
و امروز وسطی میشود و انگورش فرادانست و اکثر ترش و
زبون میشود انارش آنقدرها نیست تربز فرد اعلا بهم رسد و خربزه
بغایت نازک و شیرین و شکنده میشود لیکن اکثر آنست که چون
بسفچگی رسید گرمی درمیدانش بهم میرسد و ضائع میسازد و اگر
احیانا از آسیدب گرم محفوظ ماند بغایت لطیف میشود و شاه توت
نمی شود و توت سائر صحرا صحراست و از پای هر درخت توت
تاک انگوری بالا رفته غایه توتش قابل خوردن نیست مگر درخت
چند که در باغها پیوند کرده باشند برگ توت بجهت گرم پیده بکار
میروند و تخم پیده از گلگت و تبیت می آورند شراب و سرکه فرادان
میشود اما شرابش اکثر ترش و زبون و بزبان کشمیر مص گویند
بعد از آنکه کاسها ازان در کشند بقدر سرگرمی بهم رسد و از سرکه
اقسام آچار میسازند و چون سیر در کشمیر خوب میشود بهترین
آچارش آچار سیر است و انواع حبوبات دارد بغیر از نخود اگر نخود
بکارند سال اول خوب میشود و سال دوم زبون سال سوم بمشنگ
مشتبه میگردد و برنج از همه بیشتر ممکن که سه حصه برنج و یک
حصه سائر حبوبات باشد مدار خورش اهل کشمیر بر برنج است
و بغایت زبون میشود خشکه نرم می پزند و می گذارند که سرد شود بعد

مبزی در آب میجوشانند و اندک نمکی بجهت تغیر ذایقه دران
می اندارند و جمعی که خواهند تنعم کنند دران مبزی اندک روغن
چار مغز می اندازند و روغن چار مغز زود تلخ و بد طعم میشود بلکه
روغن گاو نیز مگر آنکه تازه بتازه از مسکه روغن گرفته در طعام اندازند
و آنرا سدا پاک نامند بزبان کشمیری و چون هوا سرد و نمناک
است بمجرد آنکه سه چهار روز بماند متغیر میگردد و گاو میش
نمیباشد و گاو نیز زبون و خرد میشود گندمش ریژه و کم مغز مت
نان خوردن رسم نیست و گوسفند بی دنبه می باشد از عالم کدی
هندوستان آنرا همدو میگویند گوشتش خالی از نزاکت و راست
مزگی نیست مرغ و قاز و مرغابی سونه و غیره فرادان میباشد
ماهی همه قسم پولک دار و بی پولک می شود اما بغایت زبون
و بی مزه ملبوحات از پشمینه متعارفست مرد و زن کرتۀ پشمین
می پوشند و آنرا پتو میگویند فرضا اگر کرتۀ پتو نباشد اعتقاد شان
آنکه البته هوا تصرف میکند بلکه هضم طعام بی این ممکن نیست
شال کشمیری را که حضرت عرش آشیانی پرم نرم نام فرموده اند از فرط
اشتهار حاجت بتعریف نیست قسم دیگر تهرمه است از شال
جسیم تر و موجودار و ملایم میباشد و دیگر درمه است از عالم خرسک
بر روی فروش می افکنند غیر شال دیگر اقسام پشمینه در تربت بهتر
میشود با آنکه پشم شال را از تربت می آرند در آنجا بعمل نمیتوانند
آورد پشم شال از دهنی رسم مدهد که مخصوص در تربت و خراسان

مردم کشمیر هر میتراشند و دستار گرد می بندند و عورت عوام را لباس پاکیزه و شسته پوشیدن رسم نیست يك كرتۀ پتو سه سال چهار سال بکار میرود و تا شسته از خانه بافنده آورده كرتۀ می دوزند و تا پاره شدن بآب نمیرسد ازار پوشیدن عیب است كرتۀ دراز و فراخ تا سر و پا افتاده می پوشند و كمر می بندند با آنكه اكثری خانه بر لب آب دارند يك قطره آب بدن آنها نمیرسد مجملًا ظاهر و باطن اهل کشمیر خصوص عوام الناس بغایت چركین و بی صفاست ارباب صنایع در زمان میرزا حیدر بسیار پیش آمدند موسیقی را رونق افزود كمانچه و قمر و قانون و چنگ و دف و نی شائع شد در زمان سابق سازی از عالم كمانچه می داشتند و نقشها بزبان کشمیری در مقامات هندی میخواندند و آن هم منحصر در دوسه مقامی بود بلکه اكثر بیک آهنگ می سرانیدند الحق میرزا حیدر را در رونق امزائی کشمیر حقوق بسیار است پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی مدار سواری مردم آنجا بر كونت بوده اسپ كلان نمیداشتند مگر از خارج اسپ عراقی و تركی برسم هدیه و تحفه بجهت حكام آوردند و كونت عبارت از یابوئیدست چار شانه بزمین نزدیک در سائر كوهستانات هند نیز فراوان می باشد آنچه در طرف بنگاله میشود انرا نانگهن میگویند اكثر جنكره و شیخ جلو میشود بعد ازان كه این گلشن خدا آمیزین بتدایید دولت و یمن

نمودند و در اندک فرصت اسپان نیک به مردم چنانچه اسپ
کشمیر تا دویست و هصد روپیه بسیار خرید و فروخت شد و
احیانا به هزار روپیه هم رسید مردم این ملک بی خیر آنچه سوداگر
و اهل حرفه اند اکثر مخی و سنی اند و پاهیان شیعه امامی اند
و گروهی نوربخشی و طائفه از فقرا می باشند که آنها را ریشی گویند
اگرچه علمی و معرفتی ندارند لیکن بی ساختگی و ظاهر آرائی میزنند
و هیچکس را بد نمیگویند و زبان خواهش و پای طلب کوتاه دارند
و گوشت نمیخورند و زن نمیکنند و پیوسته درخت میوه دار در
صحرا می نشانند باین نیت که مردم ازان بهره در شوند و خود ازان
تمتع بر نمیگیرند و قریب ده هزار کس ازین گروه بوده باشند و جمعی
از برهمنان اند که از قدیم درین ملک مانده اند و بزبان سایر کشمیریان
متکلم ظاهرشان از مسلمانان تمیز نمیتوان کرد ایکن کتابها بزبان
سهندسکرت دارند و میخوانند و آنچه شرایط بت پرستی است
بفعل می آرند و سهندسکرت زبانیدست که دانشوران هند کتابها
بدان تصنیف کنند و بغایت معتبر دارند آثار بتخافهای عالی
که پیش از ظهور اسلام اساس یافته برجاست و عماراتش همه
از سنگ و از بنیاد تا سقف سنگهای کلان سی منی و چهل منی
تراشیده بر روی یکدیگر نهاده و متصل شهر کوهچه ایست که آنرا
کوه ماران گویند و هری پریت نیز نامند و بر سمت شرقی آن کول دل

و در عهد دولت جهانگیری قریب الاختتام شده چنانچه کوهچه
مذکور در میان حصار واقع است و دیوار قلعه بر دور آن چسبان گشته
و کول مذکور بحصار پیوسته و عمارات دولخانه مشرف بر آب امت
و در دولخانه باغچه واقع است با مختصر عمارتی که حضرت عرش
آشیانی اکثر در آنجا نشسته اند و چون درین مرتبه سخت بی
طراوت و افسرده بنظر اشرف درآمد براقم اقبالنامه حکم شد که
در ترتیب این عمارت و باغچه و تعمیر منازل آن غایت جد و جهد
بتقدیم رساند در اندک فرصت بحسن اهتمام این فدوی رونق تازه
یافت و در میان باغچه صفت عالی می و دو ذرع مربع مشتمل بر
سه طبقه آراخته شد و عمارات را از سر نو تعمیر فرموده بتصویر
استادان نادره کار رشک نگارخانه چین ساخت و این باغچه را فور
الما نام فرمودند - روز جمعه پانزدهم فروردین ماه دو کار قطار از
پیشکشهای زمیندار ثبت بنظر اشرف گذشت و در صورت و ترکیب
بگرمیش بیشتر شهادت و مناسبت دارد اعضایش پرپشم است و
این لازمه حیوانات سرد سیر است چنانچه بزرمک که از ولایت بکرو
کوهستان گرم سیر می آورند بغایت خوش صورت و کم پشم میباشد و
آنچه درین کوهستان بهم می رسد بجهت شدت سرما و برف پر موی
و بد هیئت است و کشمیریان رنگ را کیل میگویند و هم درینولا
آهونی مشکین پیشکش آوردند چون گوشتش خورده نشده بود

و خشک شد خوشبوی میشود و ماده نافع ندارد و مخصوص
نراحت درین دوسه روز اکثر اوقات بر کشتی نشسته از سیر و
تماشای شکوفه بهاک و شالامال^۱ محظوظ بودند بهاک نام برگه
ایست که بران طرف کول دل واقع است همچنین شالامال نیز
متصل آن و جوئی آب خوشی دارد که از کوه آمده بکول دل
میریزد بحکم شاهزاده عالم و عالمیان شاهجهان اطراف جوی را
بسنگ و آهک بستانند و آبشاری ترتیب یافت که از دیدن آن
محظوظ توان شد و این مقام از سیرگاههای مقرر کشمیر است - روز
یکشنبه هفدهم غریب واقعه روی نمود شاه شجاع در عمارات دولتیخانه
بازی میکرد اتفاقاً دریچه بود بجانب دریا پرده بر روی آن افکنده
دروازه را نه بسته بودند شاهزاده بازی کندان بجانب دریچه میروند
که تماشا کند بمجرد رسیدن سرنگون بزمی افتد قضا را پلاسی
ته کرده در پائین دیوارها نهاده بود و فراشی متصل آن نشسته
سر شاهزاده به پلاس میرسد و پاها بر پشت و دوش فراش خورده
بر زمین می افتد با آنکه ارتفاعش هفت ذراع است چون
حمایت ایزد سبحانه حافظ و ناصر بود وجود فراش و پلاس را مطلقاً
حیات میشود عیاذ بالله اگر چنین نبود کار بدشواری کشیدی
دران وقت رای مان سردار پیادهای خدمتیه در پای جهرکه
ایستاده بود فی الفور دویده آن قرة العیون خلافت را برمی دارد و در

که مرا کجایم بوی او عرض میکند بملازمت حضرت دیگر ضعف
بر ایشان محتوی میشود و از حرف زدن می مانند درینوقت آنحضرت
باستراحت مشغول بودند از اجتماع این خبر موحش مرامیمه از
جا بسته بیرون شتافتند و آن نور حدقه خلافت را در آغوش شفقت
گرفته زمان ممتد محو این موهبت مجدده الهی بوده سجدهات شکر
بتقدیم رسانیدند و گروهها گروه از فقرا و ارباب استحقاق که در شهر
و نواحی تطن داشتند از وجه تصدقات و خبرات کم دل بر گرفتند
و در واقع طفل چهار ساله از جانی که ده گز شرعی ارتفاع داشته
باشد سرنگون بزیر افتد و اصلا غبار آمیزی بر اعضایش نه نشیند
جای حیرتست - و از غریب آنکه چهار ماه پیش ازین واقعه
جو تکرای منجم که در مهارت فن نجوم از پیش قدمان این طائفه
است بعرض اشرف رسانیده بود که از زائچه طالع شاهزاده چنین
استنباط شده که این ماه چهار ماه بر ایشان گرانست و ممکن که از جای
مرتفعی بزیر افتند و غبار آمیزی بردامن حیاتشان نه نشیند و چون
مکرر احکام او بصحت پیوسته همواره این توهم پرامون خاطر
اشرف میگشت و درین راههای خطرناک و کربوهای دشوار گذار
یک چشم زدن از آن نونهال چمن اقبال غافل نبوده حواس ظاهری
و باطنی را وقف محافظت و محاربت ایشان داشتند تا بکشمیر
نزول اقبال اتفاق افتاد چون این سانحه ناگزیر آمده انگها و دایهائی

بمذاصب مناسب امتیاز بخشیدند - روز چهارشنبه بقصد شکار کبک
بموضع چادوره^(۱) که وطن حیدر ملک است سواری شد الحق سرزمین
خوتن و سیرگاه دلکش است آبهای روان و درختهای چنار عالی
دارد و در سر راه درختی است هل^(۲) تهل نام که چون یکی از شاخهای
آنها گرفته بچندان تمام درخت در حرکت می آید عوام را
اعتقاد آنکه این حرکت مخصوص همان درخت است اتفاقاً
در دیهه مذکور درخت دیگری نظر در آمد که بهمان دستور متحرک
بود معلوم شد که این حرکت لازم نوع درخت است نه مخصوص
یک درخت و در موضع راول پور از شهر دو و نیم کوه بر سمت
هندوستان درخت چناری واقع است میان سوخته هفتاد کس
در آن میدان راست استاند جانوران پرند که در کشمیر نیست
بدین تفصیل است کلمذک - سارس - طاووس - چرز - اک - تفداغ -
کرواک - زرد پلک - نقره پا - غرم پی - بوزه - لکلاک - حواصل -
مکه - بغله قاز - کویل - دراج - شارک نوک سرخ - سرکه - موسیچه -
هریل - دهنک - شکرخواره - مهوره - مهرلات - دهنیس - کلچری -
تتهری - چون اسامی بعضی ازینها بفارسی معلوم نبود بلکه در ولایت
نمی باشد بهندوی نوشته شد - و اسامی بهائیم که در کشمیر نمیداشد
از درنده و چرنده بدین تفصیل است شیرزرد - یوز - گرگ - گاو میش
صحرائی - آهوی سیاه - چهکاره - کوته پاچه - نیله گاو - گورخر - خرکوش -

درینولا سید بایزید بخاری فوجدار سرکار بهکمره بصاحب صوبگی نده
و بمنصب دوهزاری ذات و یکهزار و پانصد سوار سر بلندی یافت
و علم نیز ضمیمه حائر مراحم گشت - درین تاریخ از عرائض سده سالار
خانخانان و منهبان صوبه دکن بمسامع اقبال رسید که عفر سیاه
بخت باز قدم از حد ادب بیرون نهاده فتنه و فساد که لازمه سرشت
زشت آن بد اختراعت بنیاد کرده و ازینکه موکب منصور بوالایت
دور دست نهضت فرموده فرصت را مغنم شمرده عهد و پیمانی
که با بندهای درگاه بسته بود شکسته دست تصرف بحدود متعلقه
بادشاهی دراز ساخته امت (امید که درین زودی بشامت اعمال
ناپسندیده خویش گرفتار آید) و چون سده سالار التماس خزانة
نموده بود حکم شده که متصدیان دار الخلافت آگره مبلغ بیست لک
روپیه بلشکر ظفرقرین راهی سازند مقارن اینحال خبر رسید که
امرا تہانجات را گذاشته نزد داراب خان فراهم آمده اند و برگیان بر
دور لشکر فوج فوج و جوق جوق در سیر و دوراند و قزاقی مینمایند
و خنجر خان در احمد نگر متحصن شده تا حال در سه دفعه
بندهای درگاه را با مقهوران سیاه بخت مبارزت اتفاق افتاد و هر
مرتبه مخالفان شکست خورده جمعی را بکشتن دادند در مرتبه
آخر داراب خان جوانان خوش اسبه همراه گرفته بر بنگاه مقهوران
ناخت و جنگ سخت در پیوست و مخالفان شکست خورده روی

غانما بار دوم مراجعت نمود لیکن غنیم مداخل رسد غله را مسدود
دارد و از نا رسیدن غله بلشکر ظفر قرین عسرت و گرانی عظیم بهم
رسیده و کار بصعوبت کشیده و چاروا زبون شده دولتخواهان کنکاش
دران دیدند که از گریوه روهنگره فرود آمده در پایان گهات توقف
باید نمود تا بنجاره و رسد غله بسهولت می رسیده باشد و سپاه محنت
و تعب نکشد ناگزیر در بالا پور معسکر آراستند معینا مقهوران
شوخی و شلائینی نموده در اطراف اردو نمایان شدند و راجه نرسنگ
دیو باعتضاد اقبال بیزوال بمدافعه غنیم همت گماشته بسیاری را
بقتل آورد و منصور نام حبشی که از سران سپاه مخالف بود زنده
بدست افتاد هر چند خواستند که برفیل اندازند پای جهالت
افشوده راضی نشد راجه نرسنگ دیو اشارت کرد که سرش را از تن
جدا سازند (اسید) که فلک کینه گذار سزای کردار ناهنجار در دامن
روزگار سائر تبه کاران برگشته بخت نهد - از غرائب وقائع که درینولا
بظهور آمد دعوی عبد الوهاب پسر حکیم علیست بجمعی از سادات
متوطن لاهور و محجوب شدن او از خجالت کذب و تفصیل این
مجمعل آنکه قاضی و میر عدل بعرض رسانید که حکیم عبد الوهاب
بجمعی از سادات هشتاد هزار روپیه دعوی مینماید خطی بمهر
قاضی نور الله ظاهر ساخته که پدر من بطریق امانت بسید ولی
پدر اینها سپرده و سادات یکی از آنها را خرج نمودند او گواه ثالث

منکرند اگر حکم شود حکیم زاده سوگند مصحف خورده حق خود
را از ایشان بگیرد حکم اشرف شد که آنچه مطابق احکام شرعی
ست بعمل آورند سادات شب بمنزل کمترین آمده اضطراب و بی
تابی بسیار ظاهر ساختند که دعوی حکیم از فروغ صدق بهره ندارد
و بر ما ستم میشود و معامله کلی است ممکن نیست که از عهده
وصول آن توانیم بر آمد و بغیر ازینکه کشته شویم نتیجه بران مرتب
نخواهد شد این خیر خواه خلق الله روز دیگر بعرض اقدس رسانید
که سادات شب بکلبه این فدوی آمده خضوع و خشوع بسیار ظاهر
ساختند چون معامله کلیست هر چند در تحقیق آن بیشتر تامل
و تفحص بکار رود و بندهای حقیقت شناس غور فرمایند بهتر
خواهد بود حکم شد که مؤتمن الدولة العلیه آصفخان در تحقیق
این قضیه نهایت دقت و دور اندیشی بکار برده نوعی نماید که
اصلا مظنه شک و شبهه نماند بمجرد شنیدن اینحرف حکیم زاده را
دل از دست افتاد و هر چند آصفخان بطلب او مردم گماشت از آنجا
که خائن خائف می باشد خود را ظاهر نساخت و چندی از
آشنایان را شفیع انگیزده حرف آشتی بمیان آورد غرض آنکه اگر
سادات باز پرس این قضیه را بآصفخان نیندازند خط آنرا می میبارم
که بعد ازین مرا حقی و دعوی نباشد تا آنکه خط آنرا بیکى از
دوستان خود سپرد و این حرف بآصفخان رسید او جبرا او را حاضر

رسانید منصب و جاگیر عبد الوهاب را تغیر فرموده از پایتخت اعتبار
انداختند و سادات را بعزت و آبرو خلعت داده رخصت لاهور فرمودند
درینولا سریر آرای سرادق عفت بادشاه بانو حجله نشین ملک
بقا گشت و الم این واقعه دلخراش بر خاطر حق شناس گران گذشت -
و از غریب آنکه جو تکرای منجم دو ماه پیش ازین براقم حروف
از ظهور این سانحه خبر داده بود (درین تاریخ شیخ احمد سرهندی
را که از خود آرائی و بیصرفه گوئی روزی چند محبوس زندان
مکانات بود بحضور طلبداشته حکم اطلاق فرمودند و خلعت و هزار
روپیه خرجی لطف نموده برفتن و بودن مبخار گردانیدند از روی
انصاف معروضداشت که این تنبیه و تادیب در حقیقت هدایتی
و نکایتی بود نفس مرا اختیار من آنست که روزی چند در
خدمت بسر برده تدارک تقصیرات گذشته نمایم) روزی در مجلس
بهشت آئین از احوال شاهزاده مرحوم سلطان دانیال مذکور می
شد سلسله سخن بفتح قلعه احمد نگر و سوانح ایام محاصره آن
کشید خانجهان غریب نقلی معروضداشت و پیش ازین هم استماع
افزاده بود بذابر غرابیت مرقوم میگردد روزی در ایام محاصره توپ
ملک میدان را که از غایت اشتها محتاج بتعریف و توصیف
نیست بجانب اردوی شاهزاده مجرا گرفته آتش دادند غلواه
قریب بدولتخانه ایشان رسید از آنجا باز کنبد شده پهلوی خانه قاضی

سه چهارگز دورتر از آنجا بسته بود بمجرّد رسیدن غلوه بر زمین از
صلابت صدای آن زبان اسپ قاضی از بیخ کنده شده بیرون افتاد
غلوه اش از سنگ بود بوزن ده من متعارف حال که هشتاد من
بوزن خراسان باشد و توپ مذکور بمقابله کلانست که شخصی مستوی
الخلقت در میان آن درست میتواند نشست درین تاریخ خاطر
اشرف بسیر و تماشای دیرناک که سرچشمه دریای بهت
است و از شهر تا آنجا همه راه سیرگاه و چشمهای جانغزا در
غایت عذوبت و لطافت واقع شده رغبت فرموده و کشتیها را
آراسته بسمت بالا آب شتافتند روز سوم مقام بیج^(۷) برآره بنزول موکب
جهان افروز آراستگی یافت این موضع از سیرگاههای مقرری کشمیر
است و چلکه واقع شده در غایت صفا و نراحت و هفت درخت
چنار عالی در وسط چلکه و جوی آبی بر دور آن گشته و این دیه
بجاگیر شاهزده پرویز تنخواه است و وکلای ایشان عمارتی بموقع
ساخته اند مشرف بر دریا بغایت دلنشین و از بیج برآره بموضع
ابنچ^(۸) تشریف فرمودند در دامن کوه چشمه ساریست جاری و بر فراز
چشمه عمارات و حوضها بقربند یکدیگر ترتیب یافته بی تکلف سیر
گاهی است عالی چون بجایگیر خانجهان بود مشارالیه بلوازم ضیافت
پرداخته پیشکش کشید قلیلی بجهت خاطر او پذیرفتند و ازین
چشمه نیم کوه پیشتر چشمه^(۹) میوهی بهون است آب این چشمه از آن

بر دور آن رسته درین چشمها آنقدر ماهی درهم میجوشند که
چشم خیره میشود و صفای آب بمثابة که اگر نخودی در آب افتد
محسوس میگردد * بدت *

در ته آبش ز صفا رنگ خرد * کور تواند بدل شب شمرد
از چاهی بهون به اجهول منزل شد آب این چشمه ازان افزون
تراست آبشاری عالی دارد و درختهای چنار و سفیدار و غیره سر بهم
آورده نشیمنهای دلکش بموقع ترتیب یافته و در مد نظر باغچه
بصفا و گلهای جعفری چمن چمن شگفته گوئی قطعه ایست از
بهشت عذرا سرشت روز دیگر از اجهول بسر چشمه دیرناک بزم
نشاط ترتیب یافت این چشمه منبع دریای بهت است در دامن
کوه واقع شده که از تراکم اشجار و انبوهی سبزه و ریاحین بومش
محسوس نمی شود در زمان شاهزادگنی حکم شده بود که بر فراز
این چشمه عمارت مناسب مقام اساس نهند درینولا بانجام رسیده
حوض مئمن چهل و دو ذرعه در چهل و دو ذرعه و عمقش چهارده
ذرعه و آبش از عکس سبزه و ریاحین که بر کوه^(۶) رسته رنگاری
رنگ مینماید و ماهی بسیار شناور و بر در حوض ایوانها طاق زده
و باغی در پیش این عمارت ترتیب یافته و از لب حوض تا انتهای
باغ جوی چهارگز در عرض یکصد و هشتاد و شش گز در طول
و دو گز در عمق و بر دو طرف آن خیابان سنگ بست از صفائی

هبنز تلخ و برخی فستقی و سیبگی و اقسام سبزه سیر و نیم سیر
در هم نمودار از جمله بده بنظر در آمد بعینه مانند دم طارح
منقش و از موج آب متحرک و گلهای جالجا شگفته نفس الامر
آنکه در تمام کشمیر باین خوبی و دلفریبی سیرگاهی نیست
چون ساعت کوچ قریب رسیده بود رایت معاودت بصوب شهر
ارتفاع یافت و سرچشمه لوگابھون محل نزول بارگاه اقبال گشت
این سرچشمه نیز سیرگاه خوش است اگر مناسب مقام عمارتی
اساس یابد جای خوبی خواهد شد در اثنای راه بر چشمه
اندوهناک عبور افتاده وجه تسمیه اندوهناک اینست که ماهی
این چشمه اکثری نابینا می باشد زمانی توقف فرموده دام
انداختند دوازده ماهی گرفتار شد سه ماهی نابینا بود و نه ماهی
چشم داشت ظاهراً آب این چشمه را تأثیری است که ماهی را کور
میسازد بنابر غرابت ثبت شد و بشرحی که رقمزده کلام بیان
گشته منزل بمنزل مراجعت فرمودند ارادتخان خادسان بصاحب
صوبگی کشمیر صفرآزی یافت و میرجمله از تغیر او بخدمت
مذکور سعادت اندوخت و راقم حروف از تغیر میرجمله بخدمت
عرض مکرر مقرر گشت درین راه غیر مکرر شکار ماهی مشاهده
افتاد در جائی که آب تا سینه آدمی باشد دو کشتی محاذی یک
دیگر می برند بدستوری که یکسرباهم پیوسته و سر دیگر از هم دور

که با هم پیوسته است بدست گرفته پاها را بر زمین کوفته میروند و ماهی که در میان هر دو کشتی در آمده خواهد که از تنگی بگذرد بجای ملاحان میرسد و ملاح فی الفور غوطه خورده خود را بقعر آب میرساند و ملاح دیگر بر پشت او حمل انداخته بدو دست زور میکند تا آب او را بیالا نیارد و او ماهی را گرفته بر می آورد و بعضی که درین فن مهارت تمام دارند دو ماهی بدو دست گرفته می آرند از جمله پیرملاحی بود که در هر غوطه زدن دو ماهی بر می آورد و این شکار مخصوص دریای بهت است و بجای دیگر دیده و شنیده نشده و منحصر در موسم بهار است که آب سرد و گزنده نباشد (در شهر جشن دسهره ترتیب یافت اسپان و فیلان را آراسته بنظر همایون در آوردند) درینولا مزاج اقدس از مرکز اعتدال انحراف ظاهر ساخت و اثر کوتاهی دم و تنگی نفس در خود احساس نموده حقیقت را به طبائی که در رکب اقبال بسعادت حضور اختصاص داشتند بیان فرمودند و ابتدای ضعف آنحضرت ازین تاریخ است در خلال اینحال بقصد سیر خزان بجانب صفاپور و دره لار که پایان آب کشمیر واقع است متوجه گردیدند در صفاپور کول آب خوشی است و بر سمت شمالی آن کوهی است پر درخت با آنکه هنوز آغاز موسم خزان بود غریب نمویی داشت عکس اشجار الوان از چنار و زرد آلو و غیر آن در میان آب بغایت خوش می نمود و بی اغراق خوبیهای

ذوق فدا نیافته ورنه در نظر * رنگین تر از بهار بود جلوه خزان)
چون ساعت کوچ نزدیک رسیده بود سیر اجمالی فرموده رایت
مراجعت بر افراختند و بنابر آنکه زعفران گل کرده بود از سواد شهر
بموضع بانپور شتافتند در تمام ملک کشمیر زعفران بغیر ازین موضع
جای دیگر نمیشود چمن چمن صحرا صحرا چندانکه نظر کار میکرد
شگفته بود بته اش بزمین پیوسته میباشد گلش چهار برگ میدارد
بنفشه رنگ و از میانش سه شاخ زعفران رسته و در سال کامل
چهار صد من بوزن حال زعفران حاصل میشود که سه هزار و دو صد
من بوزن خراسان باشد نصف حصه خالصه و نصف حصه رعایا
معمول است و سیدی بده روپیه خرید و فروخت میشود و رسم مقرری
است که گل زعفران را وزن کرده باهل حرفه میدهند و آنها بخانه خود
برده زعفران از میان گل چیده بر می آرند و موافق ربیعی که از
قدیم بسته اند بمتصدیان این شغل میرسانند و هم وزن آن نمک
در وجه اجوره میگیرند نمک در کشمیر نمیباشد بحدیکه در حسن
لو هم نمک نیست نمک از هندوستان می برند دیگر از تحفه های
کشمیر پر کلکی است و جانور شکاری و در سالی تا دو هزار و هفتصد
پربهم می رسد و از باز و جره تا دریست دست بدام می افتد آشیان
باشه هم دارد و باشه آشیانی خوب میشود درین دولت ابد قرین
کارخانه قالی بهم رسیده و از پشم شال کشمیر بغایت عالی شد و قماش

امینری صفحه ایست از کار بهزاد لطافت شال کشمیر ازان فزون
تر است که محتاج بشرح و بیان باشد •

معاودت موکب منصور بصوب لاهور

بعد از فراغ سیر زعفران زار شب دوشنبه بیست و هفتم مهر ماه
آهی از راه کوتل پر پنچال نهضت رایات اقبال بصوب لاهور اتفاق
افتاد بحکم اشرف در هر منزل عمارتی اساس یافته که هنگام برف
و باران و شدت سرما در خیمه نباید گذرانید چون بعرض رسید که
زنبدیل بیگ ایلچی شاه عباس بحوالی لاهور رسیده میر حسام الدین
والد میر جمال الدین حسین انجو را باستقبال او فرستاده خلعت
با سی هزار روپیة مدد خرج مصحوب او ارسال داشتند و مقرر
شد که آنچه او بمیر مذکور تکلیف نماید میر نیز سوازی قیمت آن
آن با پنج هزار روپیة دیگر از خود برسم ضیافت ارسال دارد درین
چند روز پیوسته برف باریده بود و کوهها سفید شده و در میان جاده یخ
بسته چنانچه سم اسب گیرائی نداشت و سوار بدشواری طی
مسافت می نمود درین راه از سختی سرما شیخ ابن یامین مسافر راه
عدم شد از خدمتکاران معتمد و بندهای قدیم بود افیون خاصه
را او نگاه می داشت و آبدار خانه نیز بعهده او بود خدمت افیون
بخواص خان تفویض یافت و آبدار خانه بموسوی خان مقرر شد چون

لباس و رستنی و حیوانات تفاوت فاحش ظاهر شد مردم اینجا
بزبان هندوی و کشمیری هر دو متکلم اند لیکن زبان اصل اینها
هندیست و زبان کشمیر را بجهت قرب جوار یاد گرفته اند محملاً
از اینجا داخل هندوستان و ولایت گرم سیر است عورات لباس پوشیده
نمی پوشند و بدستور اهل هند حلقه در بینی میکنند روز دیگر
موضع راجور محل ورود موکب مسعود گردید مردم اینجا در زمان
قدیم هندو بوده اند و زمیدار این سرزمین را راجه میگفتند سلطان
فیروز مسلمان کرده معیناً او را راجه میگویند و بدعتهای ایام جهالت
در میان آنها نیز مستمر است چنانچه زنان هندو با شوهر خود
زنده بآتش در می آیند آنها نیز زنده بگور می در آیند بعرض
رسید که درین چند روز دختر ده دوازده ساله با شوهر زنده بگور
در آمده و بعضی از مردم بی بضاعت را که دختر بوجود آید
فی الفور خفه کرده میکشند و با هنود خویشی و پیوند میکنند هم
دختر میدهند و هم میگیرند گرفتن خود بد نیست اما دادن
نعوذ بالله فرمان شد که بعد ازین پیرامون این امور نگردند و هر کس
که مرتکب این بدعتها شود او را سیاست کفند در منزل بهر شکار
قمرغه ترتیب یافته یکروز مقام فرموده بفشاط شکار پرداختند و در
مقام کهرجاک و مکھیال نیز شکار قمرغه کردند و از اینجا بده منزل شکار
گاه جهان گیر آباد مخیم بارگاه جاه و جلال شد این سرزمین در زمان

آباد ساخته و مختصر عمارتی بنا نهاده بسکندر مئی که از قراولان
 بقرب خدمت اختصاص داشت عنایت فرموده بودند بعد از جلوس
 اشرف برگشته ساخته و بجهانگیر آباد موسوم فرموده بجاگیر مومئی
 الیه مقرر داشتند و حکم شد که عمارتی بجهت دولتحانه و تالابی
 و مناری اساس نهند و بعد از فوت سکندر مئی بجاگیر ارادتخان
 عنایت نمودند و سربراهی عمارت بمشار الیه باز گشت بهمه جهت
 یک لک و پنجاه هزار روپیه صرف عمارات اینجا شده باشد بی تکلف
 بادشاهانه شکار گاهی است - روز دوشنبه نهم آذر ماه مطابق پنجم
 شهر محرم سال هزار و سی هجری در ساعت مسعود و زمان محمود
 بدولتحانه دارالسلطنت لاهور که مجدداً باهتمام معمور خان میر
 عمارات حسن انجام پذیرفته بمبارکی و خرمی نزول اقبال ارزانی
 فرمودند بی اغراق منازل دلکشا و نشیمنهای روح افزا در غایت
 نزاهت و لطافت همه مصور و منقش بعمل استادان فادریه کار آراستگی
 یافته و باغهای مبنی و خرم به انواع و اقسام گل و ریاحین نظر
 فریب گشته *

ز پای تا بسرش هر کجا که می نگری
 کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجا است

از متصدیان سرکار استماع افتاد که مبلغ هفت لک روپیه که بیست
 و سه هزار تومان رایج ایران باشد صرف این عمارت گشت درین

آورده کوس نشاط و شادمانی بلند آوازه فرمودند کانگرة قلعه ایست
قدیم بر سمت شمالی لاهور در میان کوهستان واقع شده باستحکام
و دشوار کشائی و متانت و محکمی معروف و مشهور است از تاریخ
اساس این قلعه جز خدای جهان آفرین آگاه نیست اعتقاد
زمینداران ولایت پنجاب آنست که درین مدت قلعه مذکور از قومی
بقوم دیگر انتقال نموده و بیگانه برو تسلط نیافته و العلم عند الله
بالجمله ازان هنگام که صبت اسلام و آوازه دین متین محمدی
به هندوستان رسیده هیچ یکی از سلاطین و الا شکوه را فتح آن میسر
نشده است سلطان فیروز شاه باین همه شوکت و استعداد خود
بتسخیر این قلعه پرداخت و مدتها محاصره داشت و چون دانست
که استحکام و متانت قلعه بحدیست که تا سامان قلعه داری و آذوقه
باصحاب آن قلعه بوده باشد افتداح آن بکلید تدبیر از محالاتست کام
نا کام بآمدن راجه و ملازمت نمودن او خورسندی نموده دست ازان
باز داشت گویند راجه ترتیب پیشکش و ضیافت نموده سلطان را
بالتماس در اندرون قلعه برد سلطان بعد از سیر و تماشای قلعه
بر راجه گفت مثل من بادشاهی را بدرون قلعه در آوردن از شرایط حزم
و احتیاط دور بود جمعی که در ملازمت اند اگر قصد توکنند و قلعه
را بتصرف در آورند چاره چیست راجه بجانب مردم خود اشارت
نمود در لحظه فوجی از دلاوران مسلح و مکمل از نهانخانه برآمده

بر زبان مبارک گذشته احتیاط و دور بینی را پاس میدارد که همه
وقت یکسان نیست سلطان آفرین کرد و راجه منزلی چند در رکاب
بوده رخصت معاودت یافت و بعد ازان هر که بر تخت دهلی نشست
لشکری بتسخیر قلعه کانگه فرستاد کاری از پیش نرفت بالجمله
حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه یکمرتبه لشکر عظیم بسرداری
حسین قلیخان که بعد از تقدیم خدمات پسندیده بخطاب خانجهانی
شرف اختصاص پذیرفته بود تعیین فرمود در اثنای محاصره شورش
ابراهیم حسین میرزا شد و آن حق ناشناس از گجرات گریخته
بصوب پنجاب علم فتنه و فساد برافراخت و خانجهان ناگزیر از گرد
قلعه بر خاسته متوجه اطفای نائر شورش و آشوب او شد و تسخیر
قلعه در عقد تعویق افتاد و پیوسته این اندیشه ملازم خاطر اشرف
بود و شاهد مقصود از نهانخانه تقدیر چهره کشا نمی شد چون تخت
دولت بجلوس جهانگیری آراستگی یافت نخست مرتضی خان را
که ایالت صوبه پنجاب داشت با فوجی از بهادران رزم طلب بتسخیر
قلعه مذکور رخصت فرمودند و هنوز آن مهم بانصرام نرسیده بود که
مرتضی خان برحمت ایزدی پیوست بعد ازان سورجمل پسر راجه باسو
تعهد خدمت مذکور نمود او را بسرداری لشکر سرفرازی بخشیدند
و آن بد سرشت در مقام بغی و کفر نعمتی در آمده عصیان
درزید و تفرقه عظیم دران لشکر راه یافت و تسخیر قلعه در عقد
توقف افتاد و در این اثناء که آ...

شاه جهان عزیمت تسخیر قلعه مذکور بر ذمت همت خویش لازم
شمرده راجه بکرماجیت را که از عمدهای دولت ایشان بوده
باستعداد تمام تعیین فرمودند و بسیاری از امرای پادشاهی و بندهای
شاهی بکرمک مشارالیه دستوری یافتند - بتاریخ شانزدهم شوال
هزار و بیست و نه هجری بدور قلعه پیوسته مورچلهای قسمت نمودند
و مداخل و مخارج قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه کرده راه آمد و شد
آذوقه را مسدود ساختند و رفته رفته کار بدشواری کشید و بعد
از آنکه از قسم غله و آنچه از غذا تواند شد در قلعه نماند چهار ماه
دیگر علفهای خشک را بنمک جوشانیده خوردند چون کار بهلاکت
رسید و از هیچ ممر راه نجات نماند ناگزیر امان خواسته قلعه
را سپردند - روز مبارک شنبه غره شهر محرم سال هزار و سی و یک
هجری فتحی که هیچ یک از سلاطین والا شکوه را میسر نشده بود
و در نظر کوفه اندیشان ظاهر پین دور مینمود الله تعالی بمحض
لطف و کرم خود کرامت فرمود جمعی از بندها که درین خدمت
ترددات پسندیده نموده بودند در خور استعداد و شایستگی خویش
باضافه مذاصب و مراتب سرفرازی یافتند - روز مبارک شنبه
دوازدهم بدولتخانه شاهزاده بلند اقبال تشریف ارزانی فرمودند
پیشکش بسیار از نفایس و نوادر هر دیار بنظر اشرف در آوردند
آنچه پسند افتاد برگزیده تنه را بایشان بخشیدند از جمله سه

در آورده چهارده راس اسب با یراق و سه دست باز توپغون و پنج سر استر
و یک قطار شتر و نه قبضه کمان و نه قبضه شمشیر برسم پیدشکش معروف
داشت خلعت فاخره با جیغه و طره مرصع و خنجر مرصع مرحمت
فرمودند بعد از چند روز سوغات فرمان روی ایران که مصحوب
زنبدیل بیگ ارسال داشته بود بنظر اشرف درآمد سه لک روپیه
قیمت شد درین تاریخ صبیحه نورهان بیگم را که از علی قلی خان
توکمان داشت بجهت شاهزاده شهریارخواستگاری فرموده یک لک
روپیه از نقد و جنس برسم چاپق فرستادند و پنجاه هزار روپیه بانعام
زنبدیل بیگ ایلچی عنایت کردند •

دستوری یافتن شاهزاده گیتی ستان شاهجهان به تنبیه حکام دکن ثبوت دوم و نهضت حضرت شاهنشاهی بدار الخلافه اگره

درین ایام خجسته فرجام که خاطر قدسی مظاهر بسیر و شکا
گلزار همیشه بهار کشمیر خوش وقت بود از عرایض متصدیان ممالک
جنوبی که بتواتر رسیده بوضوح پیوست که چون آیات جهان کشا از مرکز
خلافت دورتر شتافته دنیاداران دکن از کوته اندیشی و کم عقلی نقض
عهد نموده سر بگذاشته و فساد بر داشته اند و پاز اندازه خویش برتر
نهاده بسیاری از مضافات احمد نگر و برار را مستصرف گشته اند

بند‌های شاهی بمحاصر قلع کنگره اشتغال داشتند نهضت موکب
منصور روزی چند در عقد توقف افتاده بود درین‌وقت که قلع کنگره
بکلید همت شاهزاده بلند اقبال مفتوح گردید خاطر اشرف ازان نگرانی
و پرداخت مسجد آن عزیمت تصمیم یافت لاجرم بتاریخ روز جمعه چهارم
دی ماه آل‌هی شاهزاده عالی مقدار بحکم پدر بزرگوار باستیصال ارباب
زوال رایات نصرت و اقبال برافراشتند خلعت با خنجر و شمشیر
مرصع و اسب و فیل خاصه مرحمت شد و مقرر گشت که بعد از
تسخیر دکن ده کرور دام از ولایت مفتوحه در وجه انعام خویش
متمصرف گردند ششصد و پنجاه منصب دار و یک‌هزار احدى و هزار
سوار بر قنداز رومی و پنج‌هزار توپچی پیاپی سوای سی و یک‌هزار
سوار که پیش ازین در آن صوبه متعین بودند با توپخانه عظیم و
فیلان کوه شکوه در خدمت شاهزاده بلند اقبال دستوری یافتند و
یک کرور روپیه خزانه لطف فرمودند و بند‌هایی که بخدمت مذکور
متعین شدند هر کدام در خور پایه خویش باضافه منصب و انعام
اسب و فیل سرفرازی پذیرفتند و خسرو را که در زندان مکانات
محبوس بود و بند‌های شاهی محافظت و محارست او می نمودند
حکم شد که همراه خود برده بضابطه که خاطر آن فرزند مطمئن
باشد مقید دارد و در همین ساعت رایات عزیمت بصوب دار الخلافه
اکبر آباد ارتفاع یافت راقم اقبال نامه را بوالا منصب بخشی‌گری

مرصع و اسب وفیل عزایت شد چون بهادر خان حاکم قندهار مکرر
ظاهر ساخته و بهانه درد چشم و ضعف باصره را وسیله آمدن خود بدرگاه
نموده بود معلوم شد که به بودن آنجا راضی نیست لهذا حکومت
و حراست قندهار بعبد العزیز خان مفوض داشته او را بدرگاه طلب
فرمودند و فرمان شد که بعد از رسیدن او بقندهار بهادر خان
قلعه را حواله او نموده متوجه درگاه معلی گردد چون برگشته کرانه
که وطن قدیم الخدمت مقر بخان است از راه راست بر جانب
دست چپ واقع بود حسب التماس آن دیرینه خدمت پرگنه
مذکور مورد اردوی گیهان پوی گردید و او سر صفاخورت بر او ج
عزت رسانیده یک قطعه یاقوت و چهار قطعه الماس برسم
پیشکش و هزار ذرع مخمل بصیغه پا انداز و صد نفر شتر
بطریق تصدق معروض داشت حکم شد که شتران را بارباب
استحقاق قسمت نمایند بعد از فراغ سیر باغ کرانه بشکارگاه پالم
تشریف برده روزی چند بنشاط شکار خوشوقت شدند آنگاه عزم
معموره دهلی فرموده بر فراز حوض شمسی بارگاه اقبال برافراشتند
و بیدست و دو زنجیر فیل پیشکش اله یار خان ولد افشار خان بنظر
اقدس گذشت و ابراهیم خان صاحب صوبه بنگاله نوزده زنجیر فیل
با چهل و دو نفر خواجه سرا و دیگر نفایس که دران ملک بهم
می رسید برسم پیشکش ارسال داشته بود مقبول افتاد درینولا

بیگ خلف میرزا شاه رخ که بمروزر روزگار و گردش ادوار بسلسله صفویه
 منتقل گشته بود و دران لعل بخط نسخ کفده شده الغ بیگ بن میرزا
 شاه رخ بهادر بن امیر تیمور کورگان در گوشه دیگر فرموده شاه والا شکوه
 بخط نستعلیق نقش کفده بنده شاه ولایت عباس و این لعل را در
 پر خانه جیغه نشانیده بجهت مناسبتها ارسال داشته بود چون نام
 اجداد حضرت شاهنشاهی دران لعل ثبت شده تیمنا و تبرکا برخود
 مبارک گرفته بسعد الله داروغه زرگر خانه حکم فرمودند که در گوشه
 دیگر جهان گیر شاه بن اکبر شاه و تاریخ حال رقم نماید - چهاردهم
 اسفندار صد ماه بساعت مسعود و زمان محمود دولتخانه آگره بورود
 موکب گیلان شکوه محسود بلاد روی زمین شد لشکر خان حاکم
 شهر و خضر خان حاکم قلعه اسیر و برهاندپور و دیگر بندهای عمده
 بمسعدات استقبال شفاعت دولت آستان بوس دریافتند *

آغاز سال شانزدهم از جلوس اشرف

روز شنبه بیست و هفتم ربیع الآخر هزار و سی هجری اورنگ
 نشین چارباش افلاک بشرفخانه حمل ورود سعادت ارزانی فرمود
 و سال شانزدهم از جلوس اشرف آغاز شد درین نوروز شاهزاده شهریار
 بمنصب هشت هزار و سی و چهار هزار سوار شرف اختصاص
 یافت و صوبه بهار از تغیر مقر بخان به تیدول شاهزاده پرویز مقرر

رنجید و فیل بر رسم پیشکش ارسال داشته بود پایه قبول یافت درینولا
گور خری از راه دریا آورده بودند بغایت عجیب و غریب (بعینه مانند)
شیر لیکن خطوط شیر سیاه و زرد است و ازین سیاه و سفید (و از هر
بینی تا انتهای دم و از نوک گوش تا سر سم خطهای سیاه و سفید
مناسب جا و مقام کلان و خرد بقربزه افتاده و برگرد چشم خطی
سیاه در غایت لطافت کشیده و از بسکه عجیب بود بعضی را گمان
میشد که شاید رنگ کرده باشند بعد از تحقیق و تفحص به یقین
پیوست که خدا آفرین است - شب جمعه شانزدهم ماه مذکور مجلس
طوی شاهزاده شهر بار منعقد گشت درینولا غریب سانحه اتفاق افتاد
در یکی از مواضع پرگنه جلندهر هنگام صبح از جانب مشرق غوغائی
عظیم مهیب برخاست چنانچه از هول آن صدای وحشت انرا
نزدیک بود که ساکنان آن مرز و بوم قالب از جان تهی کنند در اثنای
این شور و شغب روشنی برق آسا روی بانحطاط نهاده بر زمین افتاده
نا پدید گشت بعد از زمانی که آن شورش و آشوب لختی تسکین
یافت و دلهای مشوش از سراسیمه سری و آشفتگی بخود آمد قاصد
تیز تگ نزد محمد سعید عامل پرگنه مذکور فرستاده ازین سانحه
آگاه ساختند او در لحظه سوار شده و بر سر آن قطعه زمین رفته بنظر
در آورده موازی ده دوازده ذرع در طول و عرض نوعی سوخته بود
که نشانی از سبزه و رستنی نمانده و هنوز حرارت و تفسیدگی داشت

حدت و حرارت بیشتر ظاهر گشت تا بجائی رسید که پارچه آهنی تفتده
نمودار شد و بجای گرم بود که گویا همین دم از کوره آتش بر آورده
اند و چون هوا رسید سرد گشت آنرا برگرفته بمنزل خود آورد
و در خریطه کرده و مهر بر رو نهاده روانه درگاه ساخت حضرت شاهنشاهی
استاد داود را که در فن شمشیرگری ید طولی دارد بحضور طلبیده
فرمودند که ازین آهن شمشیری و خنجر و کاردی مرتب سازد
عرض کرد که در زیر پتک نمی ایستد و از هم میریزد مگر آنکه
بآهن دیگر که پاک و بیجرم باشد ضم ساخته بعمل آورد حکم شد که
چنین کند سه حصه آهن برق و یک حصه آهن دیگر با هم آمیخته دو
قبضه شمشیر و یک قبضه خنجر و یک کارد ساخته بنظر کیمیا اثر در آورد
از آمیزش آهن دیگر جوهر بر آورده بود بدستور شمشیر یمانی و جنوبی
خم می شد و اثر خم نمی ماند و در برش با شمشیرهای اصیل اول اول
برابر آمد - و چون والده امام قلیخان والی توران مکتوبی مضمون
اظهار نسبت اخلاص و مراسم آشنائی بنور جهان بیگم فرستاده و از
تحفه های آن دیار برسم سوغات ارسال داشته بود بنا برین از جانب
بیگم مکتوبی در جواب مراسله ایشان نوشته خواجه نصیر کابلی را
که از قدیمان این درگاه بود باقسام نفایس بطریق یاد بود فرستاده
شد - چهاردهم خورداد ماه افضلخان دیوان شاهزاده گیتی ستان شاهجهان
عرض داشتی مضمون نوید فتح و فیروزی و شرح دیگر مطالب

فوجی از مقهوران قدم جرأت و بیداری پیش نهاده از آب نریده
گذشته دیهی چند که در زیر قلعه واقع است سوخته بتاخت و تاراج
مشغول اند لاجرم مدار المهای خواجه ابوالحسن با پنجاه هزار سوار
برسم منقلا تعیین شد که گرم و چسپان شتافته سزای آن گروه باطل
ستیز بدهد خواجه شبها شب رانده هنگام طلوع صبح بر لب آب
رسید و مخدولان آگاهی یافته لحظه پیشتر به آب در زده خود را
بمباحل سلامت رسانیده بودند بهادران تیز جلو بتعاقب شتافته
قریب چهارده گروه دیگر آنها را رانده بسیاری را بشمیرانند
مسافر راه عدم گردانیدند و مقهوران روزگار برگشته تا برهانپور عذر
مسارعت باز کشیدند و بخواجه ابوالحسن فرمان شد که تا رسیدن
موتب منصور در آن طرف آب توقف نماید و متعاقب خود نیز با عساکر
اقبال بفوج منقلا پیوسته کوچ بکوچ تا برهانپور تشریف فرمودند
هنوز آن مخدولان بی عاقبت در سواد شهر پای ادبار برقرار داشتند
چون مدت دو سال بندهای درگاه با گروه باطل ستیز در زد و خورد
بودند انواع و اقسام رنج از بی جاگیری و عسرت غله کشیده بودند
و از سوارهای دایمی اسپان زبون شده بذاب آن مدت نه روز بسرانجام
لشکر توقف اتفاق افتاد درین نه روز سی لک روپیه نقد و اسب
وجیده بسیار بسپاه منصور قسمت نموده و سزاولان گماشته مردم
را از شهر بر آوردند و پیش از آنکه مبارزان رزم دوست تیغ کین

زده و کشته تا کهرکی که جای اقامت نظام الملک و عنبر مقهور
بود رانده بردند یک روز پیشتر آن بد اختر از رسیدن افواج قاهره
آگاهی یافته نظام الملک را با اهل و عیال و احمال و ائقال برآورده
بقلعه دولت آباد داشت و خود پشت بر قلعه داده نشسته و بدیشتری
از مردم را بر اطراف ملک پراکنده ساخته و سران لشکر ظفر اثر
با - پناه کینه خواه سه روز در بلده کهرکی توقف نموده شهری را که
در مدت بدست سال تعمیر یافته بود بذوعی خراب ساختند که
در بدست سال دیگر معلوم نیست که برونی اصلی باز آید
مجملا بعد از انهدام آن بناها رایها برین قرار گرفت که چون هنوز
فوجی از مقهوران قلعه احمد نگر را محاصره دارند یکمرتبه اینجا
رفته ارباب فساد را تنبیه بر اصل نموده از سرنو سامان آذوقه کرده
و کوصک گذاشته عنان معاودت معطوف باید داشت و باین عزیمت
صائب تا قصبه پتن شتافتند و عنبر مقهور مزور حیلہ ساز و کلا
نزد امرا فرستاده شروع در عجز و زاری نمود که بعد ازین سر رشته
بندگی و درالتخواهی از دست نمیدهم و از حکم قدم بیرون نمی نهم
و آنچه فرمان شود از جریمه و پیشکش منت داشته بهر کار میرسانم
اتفاقا دران چند روز عسرت تمام از گرانی غله در اردو راه یافته
بود و نیز خبر رسید که جمعی از مقهوران که قلعه احمد نگر را
محاصره داشتند از طنطنه نهضت لشکر ظفر اثر ترک محاصره نموده

گشت که سوای ملکی که از قدیم در تصرف بندهای درگاه بود مواعی
چهارده کرور دام دیگر از محال که متصل بسرحدهای بادشاهی است
واگذارند و پنجاه اک روپیه بوسم پیشکش بخزانة عامره رسانند بالجمله
حضرت شاهنشاهی افضلخان را رخصت انعطاف ارزانی داشته
جدیغة لعلی که شاه عباس فرستاده بود و تعریف آن در جای خود
نگاشته کلک سوانح نگار گشته مصحوب مشار الیه بجهت شاهزاده
ارسال داشتند و قلمدان مرصع بافضلخان عنایت شد آقا بیگ و محب
علی بیگ و غیره فرستادهای دارای ایران با انعام سی هزار روپیه
نقد سرفراز گردیدند و همچنین بدیگران نیز در خور شایستگی
انعامها فرمودند و یاد بودی بجهت شاه مصحوب نام بردها ارسال
داشتند و مقارن اینحال قاسم بیگ فرستاده دارای ایران دولت
زمین بوس دریافت و مکتوب مشتمل بر مراتب محبت و یکجبهتی
با سوغاتی که فرستاده بودند بنظر در آورد نظر بیگ آخته بیگی
شاهزاده بلند اقبال شاهجهان عرض داشت ایشانرا آورده گذرانید
التماس اسپان بخششی نموده بودند براجة کشنداس مشرف اصطبل
حکم شد که هزار راس اسپ از طوبلة سرکار در عرض پانزده روز سامان
نموده روانه سازد و اسب روم رتن نام که شاه والا جاه روم از غذایم فتح
روم فرستاده بودند بشاهزاده عنایت نموده مصحوب او ارسال داشتند -
درین وقت بعرض رسید که کلیدان نام آهنگری بزنای هم از صنف

نمیکند هر دو را بحضور طلب داشته باز پرس فرمودند هر چند آن عورت را به پیوند او ترغیب و تکلیف نمودند اختیار نکرد آهنگر از غایت تعلق بی تابانه گفت که اگر یقین دادم که او را بمن عنایت نمی فرمایند خود را از فراز شاه برج قلعه بزمی اندازم آن حضرت از روی مطایبه فرمودند که شاه برج موقوف اگر خود را از بام این خانه بزمی اندازی من او را حکمی بگو عنایت میکنم هنوز سخن تمام نشده بود که برق آسا دریده خود را بزمی انداخت و بمجره افتادن چند قطره خون از چشمهایش بیرون افتاد و جان داد و بلائی که از چشم کشیده بود بچشم خود دید *

شرح بیماری حضرت شاهنشاهی و امتداد آن

در سوانح گذشته ایمانی بران رفته بود که حضرت شاهنشاهی روز جشن دسهره در کشمیر اثر گرفتگی و گرانی نفس و کوتاهی دم در خود احساس نمودند مجملات از کثرت بارندگی و رطوبت هوا در مجرای نفس بجانب چپ نزدیک بدل گرانی و گرفتگی ظاهر میشد رفته رفته باشتداد و امتداد انجامید و از اطباء که در ملازمت حاضر بودند نخست حکیم روح الله متصدی علاج گشت و یکپنجه دواهای گرم ملاتم تدبیرات بکار برد بظاهر اندکی تخفیف شد چون از کوه برآمدند باز شدت

گردید و مدار بر ادویه گرم و خشک نهاد و از تدبیرات او نیکو فائده
مترتب نشد بلکه سبب افزونی حرارت و خشکی مزاج و دماغ
گشت و ضعف استیلا یافت و مرض اشتداد پذیرفت چون در نشاء
پیاله بنقد خفتی میشد احیانا روزانه هم بخلاف معتاد ارتکاب آن
مینمودند رفته رفته بافراط کشید و در آغاز تابستان و گرم شدن
هوا ضرر آن محسوس گشت بذابترین در مقام کم کردن پیاله
و تدبیراتی که مناسب وقت و ملایم حال باشد شدند و شراب
را بتدریج کم فرمودند و از غذاهای نا موافق احتراز کردند (امید که^(۲)
حکیم علی الاطلاق صحت عاجل و شفای کامل روزی کذا درینولا
شاهزاده سلطان پرویز خبر بیماری آنحضرت را شنیده از جاگیر
خود بدرگاه آمده سعادت زمین بوس در یافته مسرت بخش خاطر
پدر فرشته سیر گردید) در بدست و پنجم شهر شوال هزار و سی هجری
جشن وزن شمشیر بمبارکی و فرخی آراستگی یافت چون در هر
آغاز این سال مسعود اثر صحت و بهبود بر وجذات احوال پدید
بود نور محل التماس نمود که وکلای او متصدی سامان این جشن
عالی باشند بی تکلف مجلسی ترتیب یافت در غایت تکلف و
جمعی از بندهای پسندیده خدمت و خواصان مزاج دان که درین
ضعف از روی اخلاص و جانفشانی پیوسته حاضر بوده پروانه صفت
بر گرد آنحضرت میگشتند بنوازشات خلعت و کمر و شمشیر مرصع و

وزن مبارک خوانهای جواهر و زر بطریق نثار در دامن اهل نشاط
و ارباب استحقاق ریخته شد و جوتکرای منجم را که نوید بخش صحت
و تندرستی بود بمهر و روپیه وزن فرمودند و مبلغ پانصد مهر و
هفت هزار روپیه باین صیغه انعام شد و در آخر مجلس پیشکشهایی
که بجهت حضرت ترتیب داده بود بنظر اشرف در آورد از جواهر
و مرصع آلات و اقمشه و اقسام نفایس آنچه پسند افتاد برگزیدند
بالجمله موازی دو لک روپیه صرف این جشن عالی و انعاماتی
که بیگم کرده بقلم آمد سوای آنچه بوسم پیشکش گذرافیدند درینولا
بیست لک روپیه خزانه مصحوب آله داد خان بجهت ضروریات
لشکر دکن نزد شاهزاده گیتی ستان شاهجهان فرستادند چون
بعرض اشرف رسید که عبد الله خان بی رخصت شاهزاده از صوبه
دکن بمحال جاگیر خود شتافته بدیوانیان عظام حکم شد که جاگیر او را
تغیر نمایند و اعتماد رای بسزاوی مقرر گشت که باز او را بخدمت
شاهزاده رسانند درینولا حکیم مسیح الزمان التماس سفر حجاز و
زیارت خانه مبارک نمود مبلغ بیست هزار روپیه بصیغه مدد خرج
عزایت فرمودند •

ارتفاع رایات جهانکشا بصوب کشمیر باردوم

چون هوای آگره از ممر شدت حرارت و افراط گرما بمزاج صحت

دار الخلافت آگره مقرر گشت شاهزاده پرویز را که خبر ضعف مزاج آن
حضرت شنیده از تیول خود آمده بود در حوالی متهوره رخصت
انعطاف ارزانی فرمودند. درینوالا بعرض همایون رسید که جادو رای
کایتبه که هراول لشکر دکن بود از مقهوران وخیم العاقبت جدائی
گزیده بیدرقه توفیق سعادت زمین بوس شاهزاده گیتی ستان
شاهجهان دریافت درین تاریخ معروض گردید که راجه بهاو سنگه
کچهواکه در صوبه دکن مسافر ملک عدم گشت با آنکه جگت سنگه
برادر کلان او و مها سنگه برادر زاده او هر دو بافراط شراب نقد حیات
در باخته بودند عبرت ازان بر نگرفته جان شیرین بآب تلخ فروخت
جوان وجیده و سنجیده و نیک ذات بود خواجه ابوالحسن از دکن آمده
باستلام عتبه خلافت جدید سعادت افروخت و راقم اقبالنامه بمنصب
دو هزار ی ذات و ششصد سوار سرافرازی یافت چهاردهم بهمن ماه
آلهی موضع بهلوان از مضافات سیتا محل ورود اردوی گیهانپوی
گردید چون هوای سیر و تماشای کوهستان کانگره همواره مرکوز
خاطر قدسی مظاهر بود اردوی کلان را درینمقام گذاشته با جمعی
از بندهای مخصوص و اهل خدمت متوجه تماشای قلعه مذکور
شدند و چون اعتماد الدوله بیماری صعب داشت در اردو گذاشته
صادقخان میر بخشی را بجهت محافظت احوال مشارالیه و
محارست اردو مقرر داشتند روز دیگر خبر رسید که وقت اعتماد الدوله

اضطراب نور جهان بیگم و گرانای خاطر او حضرت شاهنشاهی عطف
عنان فرموده آخرهای روز بدیدن او تشریف بردند وقت سکران
بود گاه از هوش میرفت و گاه بهوش می آمد نور جهان بیگم
بجانب حضرت شاهنشاهی اشارت نمود که میشناسید در چنان وقتی
این بیت انوری بر زبان آورد •

آنکه نابینای مادر زاد اگر حاضر شود
در جبین عالم آرایش به بیند مهتری

بعد از دو سه ساعت برحمت جاوید پیوست خاقان حق شناس
آمرزش آن کهن خدمت را از درگاه آلهی مسألت نموده بچهل و
یک تن از فرزندان و اقوام او خلعت مرحمت فرمودند روز دیگر
بهمان عزیمت متوجه تماشای قلعه کانگه شدند و بچهار منزل
ساحل دریای مان^(۶) کنکا مورد اردوی معلی گشت درین منزل
پیشکش راجه جنبا^(۷) بنظر اودس در آمد ملک او بیست و پنج
کروه از کانگه دورتر است و درین کوهستان ازو عمده تر زمینداری
نیست عقبهای و دشوار دارد و تا حال اطاعت هدیج بادشاهی نکرده
برادرش که پیشکش او را آورده بود بنوازشات شاهانه سرافرازی یافت
بیست و چهارم ماه مذکور بر فراز قلعه بر آمده حکم فرمودند که
قاضی و میر عدل و دیگر علمای اسلام در رکاب بوده آنچه شعار اسلام
و شرائط دین متین محمدیست علیه الصلوة و السلام در قلعه

خطبه و کشتن گاو و غیره که از ابتدای این قلعه تا حال بوقوع
نیامده بود همه در حضور اشرف بظهور آمد و سجدهات شکر این
موهبت عظمی و عطیه کبری که هیچ پادشاهی توفیق بران نیافته
بود بتقدیم رسید و حکم شد که مسجدی عالی درون قلعه اساس دهند
قلعه کانگره بر فراز کوه مرتفع واقع است استحکام و متانتش
بحدیست که تا آذوقه و سایر مصالح قلعه داری برجا باشد دست
استیلا بدامن امنیتش نمیرسد و کمند تدبیر از تسخیر آن کوتاه است
اگرچه بعضی جا سر کوبها دارد که توپ و تفنگ توان رسانید لیکن
حصاریان را زیان ندارد و میتوانند که بجائی دیگر نقل مکان نموده از
آسیب آن محفوظ مانند قلعه مذکور بیست و سه برج و هفت
دروازه دارد و دور درون آن یک کوره و پانزده طنابست طول پار
کوره و دو طناب و عرض از بیست و دو طناب زیاده و از پانزده کم
نیدست و ارتفاع یکصد و چهارده ذرعه و دو حوض کلان در درون قلعه
واقع است بعد از فراغ از سیر قلعه بتماشای بتخانه درگا که به بهون
مشهور است توجه فرمودند عالمی سرگشته بادیۀ ضلالت گشته قطع
نظر از کفار شقاوت آثار که بت پرستی آئین آنهاست گروه گروه
از عوام اهل اسلام مسافت بعید طی نموده نذورات می برند و
پیرمیش این سنگ سیاه که سیاه تر از دل آنهاست تبرک می
جویند نزدیک به بتخانه مذکور در دامن کوه ظاهرا کان گوگرد است

را عمر بسر آمدن سهاک یو از غایت دلبستگی و تعلق که باو داشت
لاش او را بردوش گرفته سر در جهان نهاد و مدت‌ها با خود میگردانید
چون یکچندی برین گذشت ترکیب او متلاشی شده از یکدیگر
فروریخت و هر عضوی درجائی افتاده در خور کرامت و شرافت
هر عضو آن موضع را عزت و حرمت داشتند و چون سینه که بنسبت
اعضای دیگر شریفتر است درین مقام افتاد اینجا را بنسبت جاهای
دیگر گرامی تر داشتند (و بعضی برآند که این سنگ که الحال
معبود کفار شقاوت آثار است آن سنگ نیست که در قدیم بوده بلکه
سنگی که قدیم بود لشکری که از اهل اسلام آمده از اینجا برداشته
در قعر دریا انداختند بدستوری که هیچکس پی بدان نیارست بره
و مدت‌ها این غوغای کفر و شرک از عالم برافزاده بود تا آنکه
برهمی مزور بجهت دکان آرائی خویش سنگی را درجائی نهان
ساخته نزد راجه وقت آمده گفت که من درگا را بخواب دیدم بمن
گفت که در فلان مقام انداخته اند اکنون وقت ظهور من آمده مرا
از اینجا گرفته در موضعی که مناسب حال من است نگاه دار راجه هم
از سالوسی و هم بطمع زر که از نذورات فراهم خواهد آمد سخن
برهن را معتبر داشته جمعی را همراه او فرستاد که آن سنگ یافته
بعزت و شوکت تمام آورده درین مقام نصب سازند و باین طریق
از نو دکان ضلالت و گمراهی فروچیدند و العلم عند الله - درین تاریخ

جهان بیگم ارزانی داشتند و خواجه ابوالحسن بعالی منصب دیوانی کل سربلندی یافت - در خلال اینحال از عرایض منهدیان صوبه دکن بمسامع جلال رسید که سلطان خسرو در بیستم بهمن ماه بعارضه درد قولنج و دیعت حیات سپرد پیش ازین قراولان تعیین شده بودند که در مقام کرحهاک شکار قمرغه ترتیب نمایند چون بعرض رسید که جرگه بهم پیوسته بنشاط شکار پرداخته یکصد و بیست و یکراس از قچکار کوهی و تکه مار خور و چهاره شکار فرمودند *

آغاز سال هفدهم از جلوس معلی

شب دوشنبه هشتم شهر جمادی الاول هزار سی و یک هجری خورشید جهان افروز به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی داشت و سال هفدهم از جلوس بادشاهی آغاز شد (درین روز آصفخان به منصب شش هزاری ذات و سوار سرافراز گردید) و چهل هزار روپیه بنزدیک بیگ ایلچی عنایت شد در خلال اینحال استماع افتاده که دارایی ایران بعزم تسخیر قندهار رایت عزیمت پرافراشته هرچند این حرف نظر بر نسبتهای سابق و لاحق بغایت مستبعد مینمود لیکن از آنجا که حزم و احتیاط از شرایط اساس جهانداری و لوازم پاس سلطنت است زین العابدین بخشی احدیان با فرمان مرحمت عنوان نزد شاهزاده گیتیستان

و توپخانه عظیم برجناح استعجال متوجه ملازمت گردند درین
تاریخ مهابتخان از کابل آمده با احتلام عتبه خلافت ناصیه سعادت
بر افروخت حکیم مومنا بوسیله مهابتخان دولت ملازمت دریافت
از روی قدرت و دلیری متصدی علاج ضعف آنحضرت گشت و
در همان چند روز که آثار صحت بر ناصیه جلال پیدا شد مهابتخان را
رخصت صوبه کابل فرمودند اعتبار خان خواجه سرا بمنصب پنج
هزاری ذات و چهار هزار سوار سرافرازی یافت و چون پیر و منحنی شده
و از صفر من بسعادت پرستاری آنحضرت اختصاص داشت صاحب
صوبگی اکبر آباد و حراست قلعه و خزائن بعده آن دیرینه خدمت
مقرر گشت (نوزدهم فروردی ظاهر پکهلی مورد بارگاه اقبال شد و جشن
شرف در آنجا آراستگی پذیرفت و دوم اردی بهشت در خطه دایذیر
کشمیر نزول سعادت اتفاق افتاد) مقارن اینحال عرضه داشت خانجهان
از ملتان رسید که شاه عباس با عساکر عراق و خراسان و آلات و ادوات
قلعه گیری آمده بمحاصره قلعه قندهار پرداخت و خواجه عبدالعزیز
نقشبندی با سی صد جوان در قلعه متحصن گشت تا بعد ازین چه
رو دهد زین العابدین که بطلب شاهزاده جوان بخت شتافته بود
درین تاریخ آمده ملازمت نمود و معروض داشت که موکب اقبال
شاهزاده والا شکوه از برهانپور بقلعه ماند و در پیوسته چون موسم برشمال
نزدیک رسیده بود ایام بارندگی را در قلعه ماند و گذرانیده متوجه

استعداد لشکر قندهار نماید و یک لک روپیه برسم مساعدت عنایت
فرمودند سابق فرمان شده بود که چون لشکر ظفر اثر دکن بمبارکی
و فیروزی عنان معاودت معطوف داشته معتمد خان بخشی بر جناح
استعجال روانه درگاه والا گردد درین تاریخ آمده باستلام عتبه خلافت
جدیدین افروز گردید - از غریب آنکه در حرم سرای دولت دانه
مرواریدی که چهارده پانزده هزار روپیه قیمت داشت گم شد جوتک رای
منجم معروض داشت که درین دوسه روز پیدا میشود و صادق رمال
عرض کرد که در همین دو روز از جایی بهم میرسد که بصفا و نراحت
متصف باشد مثل عبادتخانه و جایی که مخصوص بنماز و تسبیح
باشد و نور رمالی بعرض رسانیده که درین دوسه روز بهم میرسد
و زن سفید پوستی از روی شکستگی و افساط بدست مبارک
خواهد داد قضا را روز سوم یکی از کنیزان ترک در عبادت خانه
یافته بخوشحالی تمام تبسم کنان آورده بدست مبارک داد
و سخن هر سه بکرسی نشست درینولا شاهزاده بلند اقبال پرگنده
دهول پور را بجاگیر خود التماس نموده دریا افغان را بحکومت
و حراست آنجا تعیین فرمودند و پیش از رسیدن عرضه داشت
شاهزاده بالتماس نور محل بجاگیر شهر یار تنخواه شده بود و شریف
الملک ملازم شهر یار قلعه دهول پور را در تصرف داشت مقارن

آتش قتال اشتعال پذیرفت و تبری بر حدقه چشم شریف الملک
رسید و ادرا کور ساخت و ظهور این سانحه سبب شورش و آشوب
خاطر بیگم گشت و زمانه را خمیر مایه قنده بدست افتاد .

نهضت رایات عالیات بصوب دار السلطنت لاهور

در بدست و پنجم مرداد ماه آلہی نهضت اعلام نصرت فرجام
بصوب لاهور اتفاق افتاده بقتنه پردازئی نور محل و شورش طلبی او
خدمت قندهار بشهریار فرموده بمنصب دوازده هزارى ذات و هشت
هزار سوار سرافرازی بخشیدند و مقور گشت که میرزا رستم اتالیق
شاهزاده رسیده سالار اشکر باشد و پیشتر به لاهور شتافته بفراهم آوردن سپاه
همت مصروف دارد در مقام هیرة پور اعتقاد خان بصاحب صوبگی
کشمیر سرافراز گشت و کنور سنگه راجه کشتوار را از حبس برآورده
بعزایت ملک کشتوار کامیاب مراد گردانیدند و قرار یافت که زعفران
و جانور شکاری بخالصه شریفه ضبط شود و چون از آب چذاب عبور
موکب منصور دست داد میرزا رستم از لاهور آمده باستلام عتبه
خلافت جبین سعادت نورانی ساخت درین تاریخ افضلخان دیوان
شاهزاده گیتی حتان شاهجهان عرضه داشت ایشانرا آورده ملازمت
نمود همگی همت آن خلف دزدمان خلافت مصروف بر آنکه
غبار شورشی که مرتفع گشته بآبیداری مدارا و ملایمت فرو نشیند

و چون آصفخان را بجانب دارمی شاهجهان متهم داشتند و خاطر بیدگم را
از حیلۀ پردازی بحرفهای لغو و مقدمات دور از کار منحرف ساخته
بودند هرگاه ازین عالم سخنی مذکور میشد آصفخان سکوت را حصار
عزت خود دانسته زبان را بگویائی آشنا نمی ساخت و ارباب فساد میدان
را خالی یافته در آتش افروزی سعی داشتند و چون خود مرد این
کار نبودند بیدگم را برین آوردند که مهابت خانرا که از قدیم با آصفخان
خصوصیت دارد و با شاهزاده بی اخلاص است از کابل باید طلبید
تا متصدی انتظام اسباب فتنه و آشوب گردد و از غریب آنکه هرچند
فرامین مطاعه و نشانهای بیگم بطلب ارماد میگشت نظر بر نسبتهای
سابق ظهور این سانحه را بوجه معقول دلنشین خود نمی
توانست ساخت و جرأت بر آمدن نمی نمود و بخدمت مهد علیا
عرضه داشت میکرد که تا آصفخان در درگاه باشد آمدن من متصور
نیست اگر در واقع برهم زدن دولت شاهجهان را با خود مصمم
ساخته اند آصفخان را بصوبۀ بنگاله باید فرستاد و معتمد خانرا که
خلیفۀ بیعت شاهجهانست میاست باید فرمود تا من جرأت
بر آمدن نموده متصدی این شغل خطیر گردم امان الله خان پسر
مهابتخان بمنصب سه هزاری ذات و یک هزار و هفتصد سوار سرافرازی
یافت و فرمان شد که او را بوکالت خویش در کابل گذاشته جریده
متوجه درگاه گردد درینوقت که ورود موکب منصور بدار السلطنت

و غیره واقع است بجایگزین شهریار تذخواه نمایند و ایشان عوض
جایگزین آن محال از صوبه دکن و گجرات و مالوه هرجا خواهند
متصرف گردند افضلخان هرچند در اصلاح این فساد سعی نموده
نتیجه بران مترتب نگشت و بدین راه سخن نداده او را بی نیل
مقصود رخصت معاودت فرموده بشاه زاده بلند اقبال فرمان صادر
شد که صوبه دکن و گجرات و مالوه بآن فرزند عنایت شده ازین
محال هرجا که خواهند محل اقامت قرار داده بضبط آنحدود
پردازند و جمعی از بندها را که بجهت یورش قندهار طلب
فرموده ایم بزودی روانه درگا، و الانمابند اگرچه این احکام را بحضرت
شاهنشاهی منسوب میداشتند لیکن باراده و اختیار ایشان نبوده
همه ساخته و پرداخته بدین بود و غرض اصلی آنکه اگر شاهجهان
بتغیر جایگزین و جدا ساختن مردم تن در داده این تحکم و تعدی
را فرو خورد بمرور فتور عظیم در جمعیت و سامان ایشان راه
خواهد یافت و اگر مزاج و هاج آن فرازنده تخت و تاج بشورش
در آمده با قبله حقیقی و خداوند مجازی طریق گستاخی و سوء ادب
پیش گیرد ناگزیر بر حضرت شاهنشاهی لازم و مستحکم خواهد
شد که بدین جانب نهضت فرمایند (تا) روز فتنه پرداز چه
نیرنگیها کند و چه نقشها بر روی کار آرد) درین ایام خانجهان
بموجب فرمان از ملتان رسیده بسعادت زمین بوس فرق عزت

برسم پیدشکش معروض داشت حیدر بیگ و ولی بیگ فرستادهای
شاه عباس بسعادت آستان بوم سرافرازگشته مراسله محبت طراز بنظر
اقدس در آوردند و همدران زودی خلعت و خرجی داده رخصت
انعطاف ارزانی داشتند خانجهان را که بجهت بعضی مصلحتها
طلب شده بود اسب و فیل و شمشیر و خنجر مرصع عنایت نموده
بطریق منقلا تعیین فرمودند و حکم شد که تا رسیدن شهریار در
ملتان توقف گزیده منتظر فرمان باشد و آصفخان را بدار الخلافت
آگه فرستادند که تمام خزاین مهر و روپیه که از آغاز سلطنت عرش
آشیدانی انار الله برهانه تا حال فراهم آمده بدرگاه آرد و ازین
فرستادن مطلب اصلی جدا ساختن او بود چنانچه مهتابخان
التماس نموده بود و پیش ازین درجای خود اشارتی بدان رفته
و شریف وکیل شاهزاده پرویز دستوری یافت که بسرعت هرچه
تمامتر شتافته ایشان را با لشکر صوبه بهار متوجه ملازمت سازد و
فرمان مرحمت عنوان بخط خاص قلمی نموده تاکید بسیار درآمدن
مرقوم فرمودند درین ایام که مزاج صحت امتزاج قدری از مرکز
اعتدال انحراف داشت و آمدن شاه به تسخیر قندهار موجب توحش
و توزع خاطر قدسی مظاهر بود پیوسته حرفهای نا ملایم از طرف
شاهجهان شورش افزای طبع اشرف میگشت و حدوث این سانحه
بر آنحضرت سخت گران بود لاجرم موسویخان را که از بندهای

مقتضای وقت باشد بعمل آید درین تاریخ مهابتخان از کابل رسیده
بسعدت زمین بوسه مرافرازی یافت در خلوت بعرض اشرف رسانید
که تا معتمد خان در میان کار است برهم زدن هنگامه شاهجهان از
محالات مینماید اگر حضرت صریح بقتل او راضی نباشند ببهانه
خدمتی روانه کابل سازند تا من ادرا آواره راه عدم گردانم مقارن اینحال
عرضه داشت اعتبار خان ز آگره رسید که شاه جهان بالشکر بسیار
از ماند و متوجه اینصوب شد تا پیش نهاد خاطر چه باشد بنا برین
رای صواب نماچنین اقتضا فرمود که در لباس سیر و شکار تا کنار
آب سلطانپور نهضت اتفاق افتد بعد ازان هرچه از پردۀ غیب چهره
کشا گردد در خور آن بعمل آید *

ورود موکب همایون بصوب دارالخلافت آگره

باین عزیمت هفدهم بهمن ماه رایت اقبال بصوب دارالخلافت
آگره ارتفاع یافت در خلال اینحال عرضه داشت اعتبارخان و دیگر بندها
پیوسته از دارالخلافت آگره رسید که چون موکب منصور شاه زاده گیتی
هتان شاهجهان بر جناح استعجال متوجه اینحدود است و خانخانان
و دارالبحان پسر او را با دیگر امرا که از تعینات صوبه دکن بودند همراه
آورده ازینجهت آوردن خزانه و روانه ساختن آصفخان صلاح دولت
ندانسته بنابر احتیاط باستحکام برج و باره و لوازم آن پرداختم

عبور فرمودند بالجمله از فتنه سازی نور جهان بیدگم کار بایند رسید و
بشامت نسبت شهریار جهانی بشورش گرائید و فرزندى را که دستور
العمل اخلاص و رضا جوئی بود بزور و عنف بر سرستیز و لجاج آوردند
و چنین بادشاهی را که در کبر سن با کمال ضعف و بیماری در هوای
که بمزاج اشرف نهایت ناسازگاری و تناقض داشت بجنگ فرزند
ترغیب و تحریص نمودند غافل از آنکه بهر جانب که چشم زخم رسد
زیان زدگی این دولت است و بجز ندامت نتیجه بر آن مترتب نخواهد
شد بندهائی را که سالها تربیت فرموده بوالا پایه امارت رسانیده اند و
امروز بایستی که در سوکب شاهزاده والا قدر بر هر قندهار که ناموس
سلطنت است گوی مسامحت از یکدیگر بربایند در جنگ خانگی
ضایع ساختند درینوقت چندی از ارباب فساد که محرک سلسله عذاب
بودند بعرض رسانیدند که محرم خان خواجه سرا و خلیل بیدگ ذوالقدر
و فدائی خان میرتوزک بخدمت شاهزاده ابواب مراسلات مفتوح
دارند چون وقت مقتضی مدارا و اغماض نبود هر سه را محبوس
فرمودند و بنابر عداوتی که میرزا رستم با خلیل بیدگ داشت بر بی
اخلاصی او سوگند خورد و نورالدین قلی نیز بر طبق آن گواهی
دروغ داد همچنین ابو سعید از جانب محرم خان خواجه مرا خیانت
کرده مقدمه چند که بوی خون ازانها آید معروض داشت و در آشوب
طبیعت و شورش مزاج حکم بقتل این هردو بیچاره شد و مهابت

دارالخلافت رسید که شاهجهان با عساکر بیدکران بنواحی اکبر آباد آمده
در فتح پور توقف گزیدند و موسویخان در فتح پور دولت ملازمت
دریافته تبلیغ احکام پادشاهی نمود و مقرر شد که قاضی عبد العزیز
برفاقت مشارالیه مترجه درگاه گشته مطلب ایشانرا بعرض همایون
رساند چون افضلخان در درگاه کاری نداشت و هرچند باصلاح این
فساد کوشش نموده نتیجه برآن مترتب نگشت ناگزیر مایوس باز
گشت و بیگم منازعت و مخاصمت را صریح ساخته محال جاگیر
شاهجهان را بمکابره و ستیزه تغیر داده بشهریار تذخواه فرمود و چون
حرفهای ناملائم و مقدمات زشت از بی التفاتی حضرت شاهنشاهی
و بداندیشی بیگم بسا جوان بخت رسید و متیقن گشت که هرچند
مدارا و بردباری بکار رود حمل بر عجز و زبونی کرده بتعدی و تحکم
خواهند افزود و جمعی که بامید واریها فراهم آمده اند آیت یاس
از صفحه احوال خوانده راه بیوفائی خواهند سپرد و کار بدشواری
خواهد کشید لاجرم بخاطر صلاح اندیش چنین نقش بست که پیش
از رسیدن شاهزاده پرویز و فراهم آمدن عساکر از اطراف و اقطار ممالک
بخدمت پدر بزرگوار باید شتافت یحتمل که این حجاب از میدان
برگرفته آید و کار بجائی نرسد که طرفین را ندامت حاصل شود
بالجمله در کنار آب لودیانه موسویخان با قاضی عبد العزیز رسید و
از بسکه مزاج اشرف بتحریر و فساد نور محل بشورش و آشوب

از جمله راجه نرسنگدیو بوندیله فوج آراسته عرض داد و آصفخان در
 کرنال بخدمت پیوست و نوازشخان پسر سعید خان از گجرات آمده
 باستلام عتبه خلافت ناصیه افروز گردید و تارمیدن بدار الملک
 دهلی جمعیت نیک در ظلال رایت جلال فراهم آمدند بهیچ
 بخاری و صدر خان و راجه کشنداس در دهلی بسعادت زمین بوس
 فرق عزت بر افراختند باقر خان از صوبه اوده آمده فوج آراسته بنظر
 در آورد و راجه گردهر پسر رای سین در باری استسعاد ملازمت
 دریافت درین یورش مدار تدبیر امور و ترتیب افواج بصوابدید
 مهابتخان مفوض بود و سرداری فوج هراول بعبدالله خان مقرر داشته
 حکم فرمودند که یک کوره پیشتر از اردو فرود می آمده باشند و
 خدمت رسانیدن اخبار و ضبط راهها نیز بعهده او شد *

آغاز سال هردهم از جلوس اقدس

شب چهارشنبه بیستم جمادی الاول سنه هزار و سی و دو هجری
 فیرفروغ بخش بدیت الشرف حمل پرتو سعادت افکند و سال هردهم
 از جلوس بمبارکی آغاز شد راجه جی سنگه نبیره راجه مانسنگه از وطن
 خود آمده باستلام سده سنیه ناصیه سعادت افروخت درینوقت خبر
 رسید که شاهزاده والا شکوه از سعادت جبلی و حق شناسی نتوانستند
 بخود قرار داد که با این لشکر و جمعیت بتقابل شتابند مبادا

با خانخانان و بسیاری از بندها پیرگنه کوتله که از راه متعارف بدست
گروه بجانب دست چپ بود شتافتند و چون عبد الله خان قرار
داده بود که هرگاه افواج باهم نزدیک رسد و قابو بدست افتد خود را
بخدمت میرسانم راجه بکرماجیت و دارابخان پسر خانخانان و بسیاری
از بندها را در برابر لشکر منصور گذاشتند و مطمح نظر دوربین
آنکه اگر بتحریک بیگم فوجی بمبارزت و مقابله نامزد فرمایند
دام بردها روی آنها را توانند نگاه داشت تا گرد و غبار این فساد
که روزگار ناهنجار از فتنه کاری برانگیخته بآبیاری مدارا فرو
فشیند و وضعها به آئین پسندیده قرار گیرد و بیگم بتحریک مهابت
خان آصفخان و عبد الله خان و خواجه ابوالحسن و لشکرخان
و فدائی خان و نوازشخان و غیره را با صوازی بدست و پنجهزار سوار
موجود بتقابل فرستاد و راجه بکرماجیت و دارابخان نیز افواج
ترتیب داده در برابر آمدند عبد الله خان که در انتهاز فرصت
بود قابو یافته جلوریز بلشکر شاهزاده پیوست درین هرج و مرج
زبردست خان و شیرحملة و شیر^(۶) پنجه پسر او و محمد حسین
برادر خواجه جهان و نور^(۷) الزمان پسر اسد خان معموری از فوج
عبد الله خان جان نثار شدند راجه بکرماجیت که از اراده عبد الله
خان آگاهی داشت نزد دارابخان شتافت که نوید آمدن او رساند

عبد الله خان سرداری فوج هراول راویران ساخته بخدمت
شاهزاده شتافته بود دارالبخان و دیگر سرداران لشکر نیارستند پای
همت برجا داشت ازان طرف آمدن عبد الله خان افواج را از
نسق انداخت و درینجانب بگشته شدن راجه بکرماجیت دست
و دل لشکر از کار ماند آخرهای روز افواج طرفین هریک بجای و مقام
خود رفته قرار گرفتند بالجملة موکب منصور حضرت شاهنشاهی
از حوالی اکبر آباد عبور نموده بصوب اجمیر نهضت فرمود
شاهجهان بجانب ماند و رایت دولت برافراشتند و در کنار کول
فتحپور اعتبارخان خواجه سرا باستلام متبقة سلطنت جدیدین سعادت
نورانی ساخت چون در محارست قلعه آگره شرایط احتیاط و لوازم
بذگی بتقدیم رسانیده بود بعواطف و نوازش خسروانه کامیاب
مراد گردیده منصب شش هزاری ذات و پنجهزار سوار عنایت
نموده خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل خاصه مرحمت
فرموده رخصت انعطاف ارزانی داشتند دهم اردی بهشت ماه
حوالی پرگنه هندون معسکر اقبال گشت چون شاهزاده پرویز بنواحی
اردی گیهان پوی رسیده بود حکم شد که امرای عظام باستقبال
شتابند یازدهم مذکور بعد از گذشتن نیم روز در ساعتی که مختار
انجم شناسان رصد بند بود بسعادت زمین بوس جدیدین اخلاص نورانی
ساخت و بشوق و شغف تمام در آغوش عاطفت گرفته نوازش و مهربانی

داشت برادران خرد او شبی بلیخبر بر سر او ریخته بقتل رسانیدند
و مقارن اینحال برادرانش با مادر حقیقی او بدرگاه والا آمدند
لیکن مادرش چنانچه بایست مدعی خون فرزند نشد و به ثبوت شرعی
نیارست رسانید اگرچه فتنه جوئی و زشت خوئی او بمرتبه بود که
کشته شدن او افسوس نداشت لیکن چون ازین بیدولتان نسبت
ببرادر کلان که بمنزل پدر امت چنین بیباکی بظهور رسیده بود حکم
شد که بالفعل در زندان محبوس دارند تا بعد ازین بدانچه سزاوار
باشد بعمل آید *

رخصت شاهزاده پرویز با عساکر منصور بطرف ماندو

چون بعرض رسید که شاهزاده بلند اقبال شاه جهان از راه
کهاتی چاندا عبور فرموده بماندو شتافت بتاریخ بیست و پنجم
اردی بهشت شاهزاده پرویز را با عساکر گیهان شکوه که در ظل رایت
جهانکشا فراهم آمده بودند بتعاقب ایشان رخصت فرمودند عنان
اختیار شاهزاده کامگار و مدار انتظام عساکر اقبال بصوابدید مهابت
خان حواله شد * اسامی امرائی که در خدمت شاهزاده دستوری یافتند
بدین تفصیل است خان عالم - و راجه نر سنگدیو بوندیله - و راجه
کجسنگه کچهوا - و سر بلند رای - و لشکر خان - و منصور خان -
و راجه جی سنگه - و سورج سنگه - و فاضل خان - و رشید خان -

بخدمت بخشیکری و واقعه نوبسی لشکر مقرر گشت غره خورداد
شاهزاده داور بخش پسر سلطان خسرو را بصاحب صوبگی ملک گجرات
مرافراز ساخته منصب هشت هزارى ذات و سه هزار سوار و دولك
روپیه نقد مدد خرج عنایت نمودند خان اعظم را بمنصب اتالیقى
اختصاص بخشیده يك لك روپیه بصیغه مساعدت مرحمت فرمودند
و آصفخان بصاحب صوبگی ولایت بنگاله و اودیسه دستوری یافت
سى ام خورداد سنه هزده جلوس مطابق نوزدهم شهر رجب هزار و سى
و دو هجری ورود موكب مسعود بدار البركت اجمیر اتفاق افتاد در
خلال اینحال از آگره خبر رسید که مریم الزمانی بخلوت سرای
جاردانی انتقال فرمودند حق تعالی فریق بحر رحمت خویش
گردانان جگت سنگه پسر را نا گرن از وطن خود آمده دولت زمین
بوس دریافت ابراهیم خان فتح جنگ حاکم بنگاله سى و چهار
زنجیر فیل برسم پیشکش ارسال داشته بود بنظر همایون در آمد
درینوقت عرضه داشت متصدیان صوبه گجرات مشتمل بر جنگی که
میان عبد الله خان و صفی خان پسر امانت خان و دیگر بندها
شده بمسامع جلال رسید و شرح این داستان برسم اجمال آنکه ولایت
گجرات به تیول شاهجهان مقرر بود و راجه بکرماجیت بصاحب
صوبگی آنملک اختصاص داشت در هنگامی که موكب گیهان شکوه
از ماندو نهضت فرموده راجه بکرماجیت حسب الحکم کنهرداس

را به تیمول عبد الله خان لطف نموده کنهرداس را با صفی دیوان
آنصوبه و خزانه و تخت مرصع که پنج لک روپیه صرف آن شده و
پروانه شمشیر که بدو لک روپیه برآمده و اینها را بجهت پیشکش
والد بزرگوار ترتیب داده بودند نزد خون طلب نمودند و عبد الله خان
وفا دار نام خواجه سرای خود را بحکومت آملک فرستاد و او با
معدودی بی سرو پا باحمد آباد درآمده متصرف گشت و صفی
درلتخواهی درگاه را بخاطر خود مصمم ساخته در نگهداشتن سپاهی
و فراهم آوردن جمعیت همت گماشت و روزی چند پیشتر از
کنهرداس از شهر برآمده در کنار تال کا کرپه منزل گزید و از آنجا
بمحمود آباد شتافت و بظاهر چنان می نمود که بخدومت شاه جهان
میروم و در باطن با ناهر خان و سید دلیر خان و بابو خان افغان و
دیگر بندها که در محال جاگیر خود توقف داشتند بمراسلات ترتیب
مقدمات درلتخواهی نموده در انتظار فرصت نشست صالح فوجدار
سرکار تبلاد از فحوائی کار دریافت که صفی را اندیشه کار دیگر پیش
نهاد خاطر است بلکه کنهرداس هم اینمعنی را تفرس نموده بود
لیکن چون صفی جمعیت نیک فراهم آورده شرایط حزم و احتیاط مرعی
و مسلوک میداشت نتوانستند با او دست زد و صالح که سپاهی کار
آگاه بود از توهم آنکه مبادا صفی ترک مدارا و محابا نموده دعت
یغما بخزانة شاهی دراز سازد دور بینی بکار برده با خزانه پیشتر

یافت با جمعی که اتفاق داشت مراسلات فرستاده قرار داد که هر کدام
از محال جاگیر خود با جمعی که دارند گرم و گیرا شتافته هنگام
طلوع نیراعظم از دروازه که بسمت راه آنهاست بشهر در آیند و خون
بابو خان افغان از برگنه کریخ یلغر کرده وقت سحر بسواک شهر
رسیده در باغ شعبان لحظه توقف نموده تا روز روشن خوب شود
و دوست و دشمن تمیز توان کرد بعد از جهان افروزی صبح
صادق چون دروازه شهر را کشاده یافت انتظار رفقا نکشیده از
دروازه سارنگپور بحصار احمد آباد در آمد مقارن این حال
ناهر خان نیز رسیده از دروازه اندرون شهر داخل شد خواجه سرای
عبد الله خان از ظهور این سانحه که در مخیله او نگذشته بود سراسیمه
بخانه شیخ حیدر نبیره میان وجیه الدین پناه برد و نام بردها باستحکام
برج و باره پرداخته جمعی را بر سر خانه محمد تقی دیوان و حسن
بیدگ بخشی فرستاده آنها را بدست آوردند و شیخ حیدر خود آمده
نمود که خواجه سرای عبد الله خان در خانه من است فی الفور
اورا هم دست و گردن بسته آوردند و خاطر از ضبط نسق شهر
مطمئن هاخته بدلا سالی لشکر و فراهم آوردن جمعیت پرداختند
و از نقد و جنس هر چه بدست آمد بعلوفه مردم قدیم و جدید قسمت
نمودند حتی تخت مرصع که مثل آن صورت نه بندد در هم شکسته
طلا را بعلوفه نوکران جدید تقسیم نموده جواهر را خود متصرف

شتافت و در عرض بیست روز از ماندن به بروده پیوست صفی و ناهر خان
از شهر برآمده در کنار تال کاکریه معسکر آراستند چون عبدالله خان
از کثرت غنیم و قوف یافت روزی چند در بروده توقف گزید تا کومک
برسد بعد از چند روز کوچ کرده بمحمود آباد لشکر آراست و مردم
شهر از کنار تال کاکریه برخاسته در ظاهر موضع بتوة نزدیک بمزار قطب
عالم فرود آمدند عبدالله خان از محمود آباد بموضع بارتچه آمده
صفی و ناهر خان در دیه بالود منزل کردند و بین الفریقین سه کروه
فاصله ماند روز دیگر از جانبین افواج ترتیب داده متوجه عرصه کار
زار شدند قضا را جائی که عبدالله خان معسکر آراسته بود زقوم
زار انبوه و کوچهای تنگ داشت و زمین پست و بلند بود بنابراین
سلسله افواج او انتظام شایسته نیافت نخست ناهر خان را که هراول لشکر
پادشاهی بود باهمت خان که از پیش قدمان فوج عبدالله خان بود
مبارزت اتفاق افتاد و از شصت قضا تنگی بر مقتل او رسید و راه
عدم گزید و فیلی که در پیش فوج عبدالله خان بود از آواز بان
و تفتنگ رو گردان شده بکوچه تنگ که از دو طرف زقوم زار داشت
بسیاری را پامال راه عدم ساخت و بعد از زد و خورد بنسیار از نیرنگی
تقدیر عبدالله خان راه هزیمت سپرده بپیرگنّه بروده شتافت و از آنجا
به بهروج رفت و سه روز در بهروج گذرانیده روز چهارم به بندر سورت
رفت و در راه در آنجا بسر برده مردم پیریشان خود را جمع ساخت

رسانید چون اینخبر بعرض حضرت شاهنشاهی رسید صفی را که چنین خدمتی بتقدیم رسانیده بود از منصب هفت صدی و سیصد سوار بمنصب سه هزاری و دوهزار سوار و خطاب سیفخان و علم و نقاره فرق عزت بر آسمان سودند و ناهرخان بمنصب سه هزاری و دوهزار و پانصد سوار عزامتیار یافت سبحان الله کجا صفی و کجا عبد الله خان * ع *

این از فلک امت و از حسن نیست

اکنون مجملی از ماجرای موکب گیهان شکوه شاهجهان و لشکری که در خدمت شاهزاده سلطان پرویز تعیین شده بود نکاشته کلاک وقایع نگار میگردد چون عساکر نصرت قرین در موکب اقبال سعادت بود شاهزاده از کربوه چاندا عبور نموده بولایت مالوه در آمد شاهجهان باجمعی که در موکب اقبال سعادت پذیر بودند از قلعه ماند و فرود آمده پیش از خود رستم خان را باجمعی بتقابل فرستادند بهاءالدین برق انداز که در سلک بندهای شاه والا شکوه انتظام داشت و از مخصوصان رستم خان بود از مهابتخان قوای گرفته در کمین فرصت نشست و وقتی که لشکرها در برابر هم صف کشیدند آن بد سرشت بارگی فتنه بر انگیزته خود را به لشکر پادشاهی رسانید و رستم خان که از داه کمترک بود شاه عالی قدر او را از منصب سه بیستی بوالا پایه پنجهزاری و خطاب رستمخانی ترقی فرموده صاحب صوبه گجرات ساخته بودند و نهایت اعتماد برو داشتند درینوقت که او را سردار لشکر قرار

و نوازش را به عقوق مبدل ساخته و خاک بی حقیقتی بر فرق
روزگار خود ریخته گریخته نزد مهابتخان رفت و از رفتن او تمام
فوج برهم خورد و سر رشته انتظام از هم گسیخت و اعتماد از
میدان برخاست و بسیاری راه بیوفائی سپرده قرار بر فرار دادند
و چون حقیقت این بی حقیقتان سیاه درون بعرض رسید جمعی
را که مانده بودند نزد خود طلبیده از آب نبرده عبور فرمودند و
و کشتی هارا با آنطرف کشیده بدم بیگ بخشی را با جمعی در کنار
آب گذاشته خود با خانخانان بصوب قلعه اسیر و برهانپور شتافتند
درینولا محمد تقی بخشی نوشته خانخانان را که نهانی نزد مهابتخان
فرستاده بود بخدمت شاهزاده والا قدر آورد در عنوان مکتوب
این بیت مرقوم بود

• بیت •

صد کس بنظر نگاه میدارندم * درنه پیریدمی ز بی آرامی
ولهذا اورا با دارابخان پسرش از خانه طلب نموده نوشته را در
خلوت بوی نمودند جوابی که مسموع افتد سامان نیدارست کرد
بغیر از آنکه سرخجالت و ندامت در پیش افکند چاره ندید بذابریں
اورا با فرزندان متصل بدولتخانه نظربند نگاهداشتند و آنچه خود فال
زده بود که صد کس بنظر نگاه میدارندم پیش آمد بالجمله چون
موکب گیهان شکوه بپای قلعه اسیر پیوست میر حسام الدین پسر
میر جمال الدین حسین انجو از قلعه برآمده ملازمت نمود و آن

بسیاری از پرستاران حرم سرای اقبال با اسباب زیادی که همراه گردانیدن تعذر داشت در آنجا گذاشته متوجه برهانپور شدند مقارن اینحال عبد الله خان از گجرات آمده بخدمت پیوست و شاهزاده پرویز و مهابتخان بکنار آب نریده رسیده هرچند سعی در گذشتن نمودند چون بزم بیگ کشتیها را بآنطرف برده گذرها را بتوپ و تفنگ استحکام داده بود میسر نشد از آنجا که مهابتخان در گریز و بازندگی و راه مدبری شیطان را منصوبها آموختی نهانی نوشتنها نزد خانخانان فرستاده آن کهن سال فرتوت دنیا دوست را شیطان صفت بتدریب مقدمات مردم فریب از راه برد و خانخانان بخدمت آنحضرت معروضداشت که چون روزگار بناساز گاری پرداخته اگر روزی چند بنا کمی در ساخته طرح صلح بمیان اندازند هرآینه سبب امنیت عالم و رفاهیت بندهای خدا خواهد بود شاهجهان که همواره به اطفای نائزۀ فتنه همت مصروف می داشتند ترتیب اینمقدمه را فوز عظیم دانسته خانخانان را بخلوت سرای دولت برده نخست بسوگند مصحف خاطر خویش را از جانب او مطمئن ساختند و او دست بر مصحف نهاده بغلاظ و شداد سوگند خورد که هرگز از آنحضرت روی اخلاص برنتابد و در آنچه خیریت طرفین باشد سعی نماید و بعد از اطمینان قلب خانخانان را رخصت فرموده دارالبخان را با فرزندان او در خدمت خود نگاهداشتند

که در استحکام گذرها میکردند بصرافت اصلی نماند تا آنکه شبی
در گران خواب غفلت جمعی از جوانان کار طلب بارگی همت
به آب در زده مردانه عبور نمودند و دران دل شب از هول این شورش
و آشوب ارکان همت بسیاری تزلزل پذیرفت و بایم بیگ نتوانست
بمدافعه و مقابله آن پرداخت و تا برخود می جنبید کس
بسیار از آب گذشت درینوقت نوشتهای شاهزاده پرویز و مهلبتخان
بخانخان رسید و آن حق ناشناس طومار حقیقت و وفا را به آب
عصیان شسته سوگند مصحف را مانند شربت فرو خورده از خدا
و روز جزا نیندیشیده پرده آزمون از پیش رو برگرفته راه ادبار پیرده
به مهلبتخان پیوست و بایم بیگ خجلت زده و سرافکنده خود
را بخدمت شاه عالیقدر رسانید و چون حقیقت بی حقیقتی
خانخان و عبور لشکر منصور حضرت شاهنشاهی از آب فریده
و آمدن بایم بیگ به مسامع علیه شاه جوان بخت رسید توقف
دربرهانیپور صلاح دولت ندانسته با وجود شدت باران و طغیان آب از
دریای تپتی عبور فرمودند و درین هرج و مرج اکثری از بندهای
شاهی راه بیونائی پیرده مردود دین و دنیا و مطعون ازل و ابد شدند
و شاهزاده پرویز ببرهانیپور رسیده منزلی چند از پی شتافت و چون
موکب اقبال شاه والا شکوه از راه ولایت قطب الملک بصوبه اودیسه
و بلنگاله نهضت فرموده شاهزاده مذکور عطف عیان نموده دربرهانیپور

بصوب بهشت نظیر کشمیر

چون خاطر قدسی مظاهر از مهم فرزندان اقبالمند فراغ گونه یافت
و گرمای هندوستان بمزاج وهاج سازگار نبود دوم آذرماه سنه هزار
سی و دو رایات عزیمت بسیر و شکار خطه دلیذیر کشمیر مرتفع
ساخند آصفخان را که بصاحب صوبگی بنگاله تعیین فرموده بودند
چون نور جهان بیگم از جدائی برادر نگرانی خاطر داشت حکم شد که
عنان معاودت معطوف دارد و جگت سنگه پسر راناکرن بوطن خویش
رخصت یافت در خلال اینحال عبد الله پسر حکیم نور الدین طهرانی
را در حضور سیاست فرمودند و تفصیل این اجمال آنکه چون دارای
ایران پدرش را بگمان زر و میم در شکنجه تعذیب کشید مشارالیه
از ایران گریخته بصد فلاکت و پریشانی خود را بهندوستان انداخت
و بوسیله اعتماد الدوله در سلك بندهای درگاه منتظم گردید و از
مساعدت طالع در اندک مدت بادشاه شناس گشته داخل خدمتگاران
نزدیک شد و منصب پانصدی و جاگیر معمور یافت لیکن
از آنجا که حوصله اش تنگ بوده با طالع نیک در ستیزه افتاده
کفران نعمت و ناسپاسی پیش نهاد خود ساخت و پیوهفته زبان را
بشکوه خدا و خداوند آزرده میداشت درینولا مکرر بعرض رسید که هر چند
عنایت و رعایت در حق او بیشتر میشود آن حق ناشناس در شکایت

بمسماع جلال رسید و بعد از ثبوت بحضور اشرف طلب نموده باز
پرس فرمودند جواب معقول سامان نیدارست کرد حکم بسیاست او شد
• ع • زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد • درینولا صادقخان بضبط
کوهستان شمالی به پنجاب دستوری یافت و سید بهوه بخاری بحکومت
و حراست دهلی فرق عزت بر افراخت علی محمد پسر علی رای
حاکم تبت برهنمونئی پدر بدرگاه والا آمده سعادت جاوید اندوخت
پنجم ماه اسفندارمذ باغ سرهند بنزول موکب منصور طراوت و نصارت
پذیرفت و در کنار دریای بیاة صادقخان با کوسکیان خود از انتظام
و استحکام کوهستان شمالی خاطر خود پرداخته سعادت آستان بوس
دریافت وجکت سنگه را که روزی چند در شعاب جبال آتش فتنه و فساد
مشتعل ساخته بود بنوید مراحم بیکران مهتمال نموده همراه آورد
باستشفاع نور جهان بیگم رقم عفر بر جرائد جراثم او کشیده آمد درینولا
از عرایض متصدیان و منہیان صوبه دکن بعرض همایون رسید که
شاهزاده شاهجهان از سرحد قطب الملک گذشته بجانب اودیسہ و بنگاله
شتافتند و درین یورش بسیاری از بندها و تربیت کردهای ایشان
خاک ادبار بفرق روزگار خود پیخته هنگام فرصت راه بیوفائی سپردند
از آنجمله روزی در وقت کوچ میرزا محمد پسر افضلخان دیوان ایشان
با والده و عیال خود قرار بر فرار داده جدائی گزید در خلال اینحال
افضلخان در بیجا پور بود چون این خبر بشاه والا قدر رسید سید جعفر

مسافت نموده در اثنای راه بوی رسیدند ازین حادثه آگاهی یافته
 والده و فرزندان را بجانب جنگل کسپیل کرد و خود بامعدودی پای
 همت و جمعیت افشوده بکمان داری ایستاده ظاهرا جوی آبی و
 چهله در میان بود سید جعفر نزدیک آمده خواست که بسخن سرائی
 و چرب زبانی او را فریب دهد هر چند بترتیب مقدمات بیم و امید سخن
 پردازی نمود که شاید بخدمت تواند آورد در و اثر نکرد جوابش به تیر جان
 ستان حواله داشت بغایت جنگ مردانه کرده خان قلی اوزبک را با
 چندی دیگر مسافر را عدم گردانید و سید جعفر را نیز زخمی ساخته خود
 بزخمهای کاری جان نثار شد لیکن تارمقی داشت بسیاری را بی رمق
 ساخت و بعد از کشته شدن او سر او را بریده بردند و مورد آفرین
 گردید القصة موب اقبال شاهی از راه بندر مچپلی بتن بصوب
 اودیسه شتافت و قطب الملک بمتصدیان محال متعلقه و محارسان
 سرحد خویش نوشتها فرستاد که غله فروشان و زمینداران را مقرر
 دارند که غله و سایر حبوبات و ضروریات را باردوی گیهان پوی
 میفرسانیده باشند و پیشکش از نقد و جنس و میوه و حبوبات و غیره
 مترادف میفرستاده باشند و خدمت آن حضرت را سرمایه سعادت
 خویش میدانست *

آغاز سال نوزدهم از جلوس

الشرف حمل معادلت تحویل ارزانی فرمود و سال نوزدهم
جهانگیری آغاز شد چون خبر نهضت موکب شاهی بصوب
لودیسه و بنگاله متحقق گشت بشاهزاده پرویز و مهابت خان
فرمان شد که خاطر از انتظام و استحکام صوبه دکن و پرداخته
متوجه بصوبه اله باس و بهار شوند که اگر صاحب صوبه بنگاله
پیش راه نتواند گرفت و مقاومت نیارد نمود آن فرزند با عساکر
گیهان شکوه بتقابل شتابد و نیز بنابر حزم و احتیاط عمده سلطنت
خانجهان را بصوب دار الخلافت رخصت فرمودند که در آن حدود بوده
گوش بر حکم دارد اگر بخدمتی حاجت افتد و اشارت رود بر حکم
فرمان کار بند گردد در هنگامی که قاضی عبد العزیز از خدمت
شاه والا جاه برسالت آمده بود بحکم اشرف مهابتخان او را در قید نگاه
داشت و بعد از روزی چند کام ناکام ملازم خود ساخت و از برهانپور
برسم وکالت نزد عادلخان فرستاد و دنیا داران دکن از صمیم القلب
اختیار بندگی و دولتخواهی نمودند عنبر حبشی علی شیر نام
معتد خود را نزد مهابتخان روانه ساخت و از عالم نوکران عرضداشت
نوشته نهایت عجز و فروتنی ظاهر کرد و قرار داد که در دیول گانو
آمده مهابتخان را به بید و پسر کلان خود را در سلک غلامان درگاه
مفتظم گرداند و نوشته قاضی عبد العزیز رسید که عادلخان نطاق
خدمت و دولتخواهی بر میان جان بسته مقرر ساخته که ملا محمد

مکر و فرامین بتأکید صادر شد که شاهزاده پرویز با لشکری که همراه اوست عنان معارفت معطوف داشته بصوب بنگاله شتابد باوجود ایام برسات و شدت باران و لای و گل ولایت مالوه از برهانپور کوچ فرمودند و مهابتخان شاهزاده را روانه ساخته خود روزی چند تا رسیدن ملا محمد لاری^(۵) در شهر توقف نمود و لشکر خان و جادو^(۶) رای و اودارام^(۷) و دیگر بندها را مقرر داشت که ببالا گهاک رفته در ظفر نگر معسکر سازند و جانشینار خان را بدستور سابق رخصت سرکار بیر فرمود و اسد خان معموری را بایلچور^(۸) باز داشت منوچهر پسر شاهنواز خان را بجالفاپور تعیین نموده و رضوی خان را به تهبانپهر فرستاد که صوبه خاندیس را صیانت نماید و همچنین هر جایی را بیکى از بندهای کاردان سپرده از ضبط و نسق ملک خاطر را و پرداخت درینولا عرضداشت ابراهیم خان فتح جنگ از بنگاله رسید نوشته بود که موکب شاهزاده بلند اقبال داخل اودیسه گردید - اکنون مجملی از احوال ابراهیم خان و صوبه بنگاله رقمزد و کلک وقایع نگار میگردد اول آنکه احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان که صاحب صوبه اودیسه بود بر سرزمیندار گردنهر رفته بود از سنوح این حادثه غریب که بی سابقه آگاهی اتفاق افتاد متعجب و متحیر گشت ناگزیر دست ازان مهم باز داشته بموضع پیدلی که

کنگ که از پیپلی دوازده کروه بجانب بنگاله امت شتافت و چون
استعداد مقاومت در خود نمی یافت در کنگ نیز نتوانست پای
همت افشرد از آنجا به بردوان نزد صالح برادرزاده جعفر بیگ
رفته صورت حال ظاهر ساخت و صالح استبعاد نموده تصدیق رسیدن
رایات منصوره نمی نمود درینوقت نوشته عبد الله خان بجهت
استمالت صالح رسید و او باین وعده همدستان نشده حصار
بردوان را استحکام داده در صلاح و صواب دید بر روی خویش بست
و ابراهیم خان از شنیدن این خبر صاعقه اثر حیرت زده کار خود
گشت و با آنکه اکثری از کومکیان او در سرحد مکه و دیگر تہانجات
متفرق بودند در اکبر نگر پای همت افشردہ باستحکام حصار و فراهم
آوردن سپاہ و دلاسی لشکر و حشم و ترتیب اسباب رزم و پیکار
پرداخت درینوقت نشان عالیشان شاهی با و رسید مضمون آنکه
بحسب تقدیر ربانی و مرنوشت آسمانی آنچه لایق بحال این دولت
خدا داد نبود از کتم عدم بعالم ظهور جلوہ گر شد و از گردش روزگار
و دور لیل و نهار ورود بہادران لشکر اسلام بدین سمت اتفاق افتاد
اگرچہ در نظر همت ما وسعت این ملک جولانگاہی بیش نیست
و مطلب ازین عالی تر است لیکن چون این سرزمین در پیش پا
افتاد مرمری نمیتوان گذشت و گذاشت و اگر او ارادہ رفتن داشته
باشد دست تعرض و تصرف از جان و مال و ناموس او کوتاه داشته

را به پیر غلام خود سپرده اند سر من است و این ملک تا جان دارم
میکوشم و خوبیهای عمر گذشته معلوم که از حیات مستعار مجهول الکهیت
چه مانده بجز این آرزویی و ارمانی در دل نیست که حقوق تربیت
ادا نمایم و در راه وفا جان نثار شده به سعادت شهادت حیات
جاوید یابم القصه چون موکب گیهان نشان شاه گیتی سنان ببروان
نزول اقبال ارزانی فرمود صالح کوته اندیش حصار را استحکام
داده پای ضلالت و جهالت افشرد عبد الله خان فرصت نداده
محاصره را بر تنگ ساخت و چون کار بدشواری کشید و از هیچ
جانب امید کومک و راه نجات ندید ناگزیر از قلعه برآمده عبد الله
خان را دید و خان نصرت قرین او را فوطه برگردن افکنده بنظر
عالی در آورد چون این خرسنگ از سر راه برداشته آمد رایت
اقبال بسمت اکبر نگر ارتفاع یافت ابراهیم خان نخست خواست
که قلعه اکبر نگر را استحکام داده بشرایط تحصن و لوازم قلعه داری
پردازد چون حصار اکبر نگر کلان بود و آنقدر جمعیت با خود
نداشت که از همه جانب چنانچه باید محافظت تواند نمود در
مقبره پسرش که حصار مختصر و مستحکم داشت تحصن جست
در خلال اینحال جمعی از بندها که در تهنجات متعین بودند خود
را بار رسانیدند و بندهای شاهی بظاهر اکبر نگر آمده حصار مقبره
را محاصره نمودند و از درون و بیرون آتش قتال اشتعال پذیرفت

معسكر آراستند ابراهيم خان از شنيدن اين خبر وحشت اثر احمد
بيگخان را همراه گرفته سراسيمه بدآنسو شتافت و ديگر مردم را
بحراست و حصانت قلعه باز داشت و كشتيهاي جنگي را كه
باصطلاح هند نواره ميگويند پيش از خود بدان سمت روانه ساخت
تا همراه برآن فوج گرفته نگذارند كه از آب عبور نمايند اتفاقا پيش
از رسيدن نواره دريا خان افغان از دريا گذشته بود ابراهيم خان از
شنيدن اين خبر احمد بيگخان را از آب گذرانيد بر سر دريا خان فرستاد
چون مشار اليه بدريا رسيد در كنار آب بين الفريقين مبارزت اتفاق
افتاد و جمعي كثير از همراهان احمد بيگ خان بقتل رسيدند و او
عطف عذران نموده به ابراهيم خان پيوست و از غلبه و تسلط غنيم
آگاه ساخت ابراهيم خان در سماعت كس بطلب جمعي از جوانان كار
طلب كه در چار ديوار مقبره متحصن بودند فرستاد كه وقت كوسك
و مدد است گروهي از جوانان خوش اسبه بر جناح استعجال
خود را بابراهيم خان رسانيدند و دريا خان آگاهي يافته چند كروه پهن
نشست و عبد الله خان فيروز جنگ چند كروه بالا تر شتافته بر هذمونى
زمينداران از آب گذشته بدريا خان پيوست و باتفاق در زميني كه
يكطرف بدريا متصل و جانب ديگر جنگل انبوه داشت پاى همت
افشوده عرصه كارزار آراستند و ابراهيم خان از آب عبور نموده
متوجه عرصه نبرد گشت و خود با هزار سوار در غول ايستاد و نور الله

مقاومت نیاورده جای خود را گذاشت و جنگ با احمد بیگ
خان رسید موسی الیه مردانه ایستاده زخمها برداشت ابراهیم
خان از مشاهده این حال تاب نیاورده جلو انداخت درین تاختن
سر رشته انتظام افواج از هم گسیخت و چون قلم تقدیر بامر دیگر
رفته بود اکثری از رفقای او دست بکار نا برده راه گریز سپردند
ابراهیم خان با معدودی پای غیرت و حمیت برجا داشت هر چند
مردم جلو او را گرفته خواستند که ازان مهلکه برآرند راضی نشد
گفت که وقت من مقتضی این کار نیست چه دولت بهتر ازین
که سعادت شهادت روزی شود هنوز سخن تمام نشده بود که از اطراف
هجوم آورده بزخمهای جانستان کارش تمام ساختند جمعی که در
حصار مقبره متحصن بودند از شهادت ابراهیم خان وقوف یافته
دل پای دادند درین هنگام نقبی را که بندهای شاهی پهای
حصار رسانیده بودند آتش دادند جوانان کار طلب از اطراف دویده
بدرون حصار درآمدند درین دویدن عابد خان دیوان و شریفا
بخشی و دیگر بندهای روشناس به تیر و تفنگ جان نثار شدند
و حصار مفتوح گردید از مردمی که در قلعه بودند بعضی سر و پا
برهنه خود را بدریا انداختند و گروهی که گرفتاری عیال سلسله
پای آنها بود رفته ملازمت نمودند و چون فرزندان و اموال و اشیای
ابراهیم خان در قهاکه بود موکب اقبال از راه دریا بدانصوب

بضبط اموال ابراهیم خان پرداختند قریب چهل لک روپیه نقد
سوی دیگر اجناس از اقمشه و فیل و غیره بقید ضبط درآمد تا
حال داراخان را مقید داشتند درینوقت از قید برآورده سوگند داده
حکومت بنگاله باو تفویض فرمودند و زن اورا بایک دختر و یک پسر
و یک پسر شاهنواز خان همراه گرفتند و راجه بهیم پسر رانا را که درین
هرج و مرج از خدمت ایشان جدائی اختیار نکرده بود با فوجی برسم
مغلا پیشتر از خود بصوب پٹنه روانه گردانیدند و خود با عبدالله
خان و دیگر بندها از پی شتافتند و صوبه پٹنه در تپول شاهزاده
پرویز مقرر بود و مخلص خان دیوان خود را بحکومت و حراست
آنملک مقرر داشته آله یار پسر افتخار خان و شیر خان افغان را
بفوجداری گذاشته بودند برسیدن راجه بهیم پای همت آنها
از جای رفت و توفیق یاری نکرد که حصار پٹنه را استحکام
داده روزی چند تا رسیدن لشکر معطل دارند از پٹنه برآمده
بجانب آله باس شتافتند و چنان ملکی را رایگان از دست داده راه
سلامت پیش گرفتند و راجه بهیم بی منازعت و مجادلت بشهر
درآمده صوبه بهار را متصرف گردید و بعد از روزی چند موکب
اقبال شاه گیتی ستان سایه سعادت بر متوطنان آن مرز و بوم افکند
و جاگیر داران آنصوبه بخدمت شتافته ملازمت نمودند مید مبارک
که حراست قلعه رهناس بعهده او مقرر بود قلعه را سپرد و زمیندار

را بحکومت و حراست صوبه بهار گذاشته خود نیز رایت اقبال
برافراشتند و پیش از آنکه عبد الله خان از گذرجوسا عبور نماید
جهانگیر قلیخان پسر اعظم خان میرزا کوکه که بحکومت جونپور اختصاص
داشت جای خود را گذاشته نزد میرزا رستم آله باس رفت و
عبد الله خان گرم و گیرا آمده در قصبه جهونسی که بر آنطرف آب
گدگ در تقابل آله باس واقع است معسکر آراست و موکب اقبال
حضرت جهانبانی در جونپور نزول سعادت ارزانی فرمود و چون نوازه
عالی از بنگاله همراه آورده بودند عبد الله خان بضرب توپ و تفنگ
از آب گذشته در معموره آله باس لشکرگاه ساخت. اکنون مجملی از
سوانح دکن نگاشته کلک بیان میگردد سابقا یرلیغ قضا تدلیغ عز ایراد
یافته که عنبر حبشی علی شیر نام وکیل خود را نزد مهابتخان فرستاده
نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت بامید آنکه مدار مهمات آنصوبه بعهده
او مفوض باشد و چون میان او و عادلخان ابواب منازعت و مخاصمت
مفتوح گشته بود بامداد و اعانت بندهای درگاه می خواست که آثار تسلط
و ترفع برو ظاهر سازد و همچنین عادلخان نیز بجهت دفع شر او تلاش
میکرد که مدار اختیار آنصوبه بقبضه اقتدار او حواله شود آخر افسون
عادلخان کارگر تر افتاد و مهابتخان جانب عنبر را از دست داده بکام
روائی عادلخان پرداخت و چون عنبر بر سر راه بود و ملا محمد وکیل
عادلخان از جانب او نگرانی خاطر داشت مهابتخان فوجی از لشکر

واقع است شتافت و فرزندان را با احوال و ائصال بر فراز قلعه
دولت آباد گذاشته که یکی را خالی ساخت و بظاهر چنان نمود که
بسرحد قطب الملک میروم که زر مقرری خود را ازو باز یافت
نمایم بالجمله چون ملا محمد لاری برهانپور پیوست مهابتخان تا
شاهپور باستقبال رفته نهایت گرمی و دلجوئی ظاهر ساخت و
ازانجا باتفاق او متوجه ملازمت شاهزاده پرویز گردیدند و سر بلندرای
را بحکومت و حراست شهر برهانپور گذاشته جادورای برادر او اودارام
رای را بکومک او مقرر داشت و پسر جادورای و برادر اودارام
را بجهت احتیاط همراه گرفت و چون ملا محمد بخدمت شاهزاده
پیوسته مقرر گشت که او با پنج هزار سوار در برهانپور بوده باتفاق سر
بلند رای تمشیت احکام و انتظام مهام نماید و امین الدین پسر او
با پنج هزار سوار در خدمت شاهزاده شتابد و باین قرار داد مشار الیه
را رخصت فرموده خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل لطف
نمودند و بمحمد امین داماد او نیز خلعت با خنجر و اسپ و فیل
داده پنجاه هزار روپیه مدد خرج به پسر ملا محمد عنایت
کرده همراه گرفتند و مهابتخان از جانب خود یکصد و ده
سراسپ و دو زنجیر فیل یکی نرو یکی ماده و شصت و هشت
هزار روپیه نقد و یکصد و ده خوان اقمشه بملا محمد و پسر و داماد
او تکلیف نمود - نوزدهم خور داد ماه خطه دلدیر کشمیر بوزیر موب

حوالی کابل و غزنین را بتازد و خانه زاد خان پسر مهتابخان با امرایی
که بکومک او مقرر اند از شهر برآمده بمدافعه و مقاتله او همت
مصروف داشته بنابراین غازی بیگ که از خدمتگاران نزدیک بود
بداک چوکی رخصت شد که از حقیقت کار و قوف یافته خبر
مشخص بیارد درینولا آرام بانو بیگم همشیره آنحضرت و دیعت
حیات سپرد حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه باین صبیحه خود
عنایت بسیار داشتند درچهل سالگی چنانچه بدنیا آمده بود دررفت
غازی بیگ که بجهت خبرگیری شتافته بود درین تاریخ بخدمت
پیوسته معروضداشت که یلنگتوش بجهت ضبط هزارجات که یورت
آنها در حدود غزنین واقع است و از قدیم بحاکم غزنین مالگذاری
میدمودند قلعه در موضع چتور از مضافات غزنین ساخته همشیرزاده
خود را با فوجی باز داشته بود سران الوس نزد خانه زاد خان آمده
استغاثه نمودند که ما از قدیم رعیت شمائیم اگر شرار را از ما کفایت
کنید بدستور سابق رعیت و فرمان پذیریم و الا ناگزیر بآنها ملتجی
گشته خود را از آسیب ظلم و بیداد اوزبکان محافظت نمائیم خانه زاد
خان فوجی بکومک هزارها فرستاد و اوزبکان بمدافعه و مقاتله
پیش آمدند و در اثنای دار و گیر خواهرزاده یلنگتوش با جمعی
از اوزبکان بقتل رسید و سپاه منصور آن حصار را منهدم ساخته
مظفر و منصور عذان معاودت معطوف داشتند یلنگتوش از شنیدن
اینخبر خجلت زده کردار خویش گشته از نذر محمد خان التماس

این جرأت و بیباکی نمودند و بعد از مبالغه و اغراق بسیار رخصت
گونه حاصل کرد و آن مفسد فتنه پرداز اوزبک و المانچی و ازهر
دست مردم چندانکه توانست فراهم آورده روی ادبار بدین حدود
نهاد و خانه زان خان نیز امرای مرحد و مردمی را که در تهنجیات
تعیین بودند جمع آورده بترتیب امباب فبرد پرداخت و بندهای
جانسپار و بهادران عرصه کارزار (همه^۵) یکدل و یکرو بجنگ قرار
داده بتعصب یکدیگر رزم طلب گردیدند بالجمله بهادران عرصه
شهامت (بموضع سرگ^۶) دره که در دو گروهی از غزنین واقع است
معه سکر آراستند از اینجا افواج ترتیب داده و جعبه پوشیده متوجه پیش
گردیدند خانه زان خان با جمعی از منصبداران و ملازمان پدر خود
در غول پای ثبات افشرد و مبارز خان افغان و انیرای سنگهدلن و
سید حاجی و دیگر بهادران از پیش قدمان هراول قرار یافتند
و همچنین فوج برانغار و جرانغار و طرح و التمش بآئین شایسته
ترتیب داده بتایید ایزد جل سبحانه توسل جسته رزم طلب گشتند
چون مذکور میشد که سپاه اوزبک در سه گروه غزنین لشکر گاه ساخته
دولتخواهان را بخاطر میرمید که شاید روز دیگر تلاقی فریقین
اتفاق افتد قضا را سه گروهی از موضع شیر گذشته قراولان اوزبک
نمایان گردیدند و قراولان لشکر منصور قدم جلالت پیش نهاده جنگ
انداختند و عساکر اقبال با توپخانه عالی و فیلان کوه شکوه آهسته

آمده در پس پشته بر غنچی شده ایستاده بود قصدش آنکه چون لشکر
منصور کوفته و مالد از راه برهند از کمین گاه برآمده کارزار نماید
مبارز خان که سردار فوج هراول بود غنیم را دیده جمعی را بکومک
قراولان فرستاد آنها نیز کس نزد بلندگوش فرستاده از رسیدن لشکر
و افواج قاهره آگاه ساختند یک گروه بلشکر گاه مانده سپاه غنیم
نمایان شد آن مقهور مردم خود را در فوج ساخته بود یک فوج او
با هراول لشکر منصور مقابل گردید و خود با فوج دیگر بفاصله
یک تفنگ انداز رسیده عنان ادبار کشید چون فوج مخالف بحسب
کمیت از بهادران فوج هراول افزونی داشت بهادر خان فوج غول
خود را گرم و گیرا شتافته بکومک هراول رسانیده نضجت بان و زنبورک
و توپ و تفنگ بحیار مردادند و از پس آن فیلان جنگی را روانیده
کارزار نمودند و جنگ بامتداد و اشتداد کشید و در چندین وقتی
بلنگتوش خود را بکومک رسانید و معینا کاری نداشت و پای
همت آنها از جای برفت و بهادران عرصه شهامت در کشتن و
بستن و تاختن و انداختن کارنامه جلالت و جانسپاری بتقدیم
رسانیدند مخالفان تاب نیاورده جلو برگردانیدند و هزبران بیشه و غا
مقهوران بخت برگشته را تا قلعه جماد که شش گروه از میدان
جنگ دور بود زده و کشته بردند قریب ششصد اوزبک علف تیغ
انتقام گردیدند و موازی هزار راس اسب و جیبه بحیار که از گرانی

بوده ترکان یلنگ برهنه را میگویند و توش سینه را گویا در جنگی
سینه برهنه راز تاخته و ازان روز درالسنه عوام یلنکتوش اشتها یافته
نوکر نذر محمد خان حاکم بلخ است پیوسته در سرحد خراسان مابین
قندهار و غزنین میگذارند نوکر علوفه خوار کم دارد المانجی ولوت
مار بسیار فراهم آورده بتاخت و تاراج روزگار بسر می برد و بهمین
قزاقی تاخت و باخت نام بر آورده چون مکرر بسرحد خراسان
رفته اولکه دارای ایران را تاخته و میرسرحد خراسان نتوانسته
شر او را از رعایا و متوطن آنحدود کفایت کند شاه ازو در حساب
توان گفت که در مدت عمر چندین گوشمالی نخورده باشد)
بندهای شایسته خدمت که درین جنگ مصدر ترددات
پسندیده گردیده بودند هر کدام درخور استعداد و حالت خویش
باضافه منصب و اقسام مراحم و نوازش سرافرازی یافتند مقارن
اینحال از عرضه داشت فاضلخان بخشی لشکر دکن بمسامع جلال
رسید که چون ملا محمد لاری به برهانپور رفت و خاطر اولیای
دولت از ضبط و نسق صوبه دکن اطمینان پذیرفت شاهزاده
پرویز با مهابتخان و دیگر امرا بصوب ملک بهار و بنگاله نهضت
فرمودند چون خاطر اقدس از فتنه سازی و نیرنگ پردازیهی
خانخانان نگرانی داشت و داراب پسر او در خدمت شاهزاده والا
شکوه بود بصلاح و صوابدید دولتخواهان او را نظر بند نگاهداشتند و

کنند و جانه بیگم صبیح او که در عقد ازدواج شاهزاده دانیال بوده
 و شاگرد رشید پدر خود است با پدر یکجا بسربرد و جمعی از مردم
 معتمد بر دور خیمه او پاس دارند بعد از مقید داشتن خانخانان
 فهیم نام غلام او را که از عمدهای دولت او بود و شجاعت را با کار آگاهی
 جمع داشت خواستند که مقید سازند او رایگان خود را بدست نداد
 و پایی همت افشوده با پسر و چندی از نوکران جان فدایی غیرت و
 زاد مردی ساخت غره شهر یور ماه آلهی در ویرناک که سر چشمه
 دریای بهت است و از میرگاههای جانفزای نزهت برای کشمیر است
 و در اوراق گذشته شرح کیفیت آن نگاشته کلاک بیان گشته عرضه
 داشت مهابتخان رسید نوشته بود که چون سران لشکر شاهجهان
 گذرهای آب گنگ را استحکام داده کشتیها را بجانب خود کشیده
 بودند روزی چند عبور لشکر اقبال در توقف افتاد بعد ازان زمیداران
 برهنمونئی بختیاری و دولتخواهی سی منزل کشتی بدست آورده
 چهل کوه بالای گذرهای آب بجهت عبور لشکر اختیار نموده راهبری
 کردند و عساکر منصور در صیانت ایزدی از آب گذشتند •

نهضت فرمودن رایات عالیات

بصوب دار السلطنت لاهور

بتاریخ پنجم شهر یور ماه رایات اقبال بصوب دار السلطنت لاهور

کوکلتاش حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بود و آنحضرت او را
از جمیع کوکهای خویش عزیز و گرامی تر میداشتند و در محاورات
گاه عزیز و گاه میرزا کوکه و احیانا خان اعظم خطاب میفرمودند
از زمان طفولیت و ایام صبا در خدمت آنحضرت گستاخ برآمده
بود چون والدۀ ماجدۀ او جلیجی آنکه نسبت قوی داشت و مراعات
خاطر او از والدۀ حقیقی بیشتر میفرمودند پیوسته گستاخیهای
او را بحسن ادب خریداری میکردند و بجهت رعایت خاطر
جلیجی آنکه درین دولت ابدقرین قریب بیست کس از اعمام و اقوام
و اولاد و احفاد میرزا کوکه بمرتبۀ امارت رسیده صاحب علم و نفاذ
شده باشند مشارالیه در حدت فهم و سلامت بیان و طلاقت لسان
و تاریخ دانی یکتای زمان خویش بود بغایت نفوس قوی داشت
خط نستعلیق را بسیار خوش مینوشت شاگرد میرزا باقر پسر ملا
میر علی است و باتفاق ارباب استعداد نمک قلم او از خط استادان
مشهور هیچ کمی نداشت در مدعا نویسی ید طولی داشت لیکن
در عربیت پیاده بود از سخنان اوست که من در عربی داه غریبم
و هم از سخنان اوست که شخصی حرفی گفت بصدق مقرون داشتم
و چون مبالغه کرد بشبه افتادم و بعد از آنکه سوگند خورد دریافتم که
دروغ میگوید از مطایبهای اوست که مردم دولتمند را چهار زن
لازم است یکی مراقب دوم خرامانی سوم هذوستانی چهارم ماوراء

سامان خانه و زن هندی بواسطه زنا شوهری و زن ماوراء النهری
بجهت شلاق که هرگاه یکی از آنها مصدر تقصیری شود ادرا شلاق باید
زد تا دیگران عبرت گیرند خان اعظم مصاحبی بود بیدعایل و نظیر
لیکن در خبث و نفاق سرآمد ابنای روزگار است درست گفتار کج
کردار و درشت گوی زشت خوی بود پیوسته اوقات عزیز مصروف
بآنکه مخاطبی بهم رسد و عالمی را پیش کشد و باقیم وجهی خدائت
و غیبت مردم کند نسبت بحضرت عرش آشیانی گستاخها میکرد و
آنحضرت بمکارم ذاتی و مراحم جدای میگذرانیدند حقوق خدمت
والده او پیوسته مطمح نظر داشته میفرمودند که میان من و عزیز
کوکو جوی شیر واسطه است و ازان نمیتوانم گذشت در هنگامیکه
بی استرضای آنحضرت از گجرات برکشتی نشسته متوجه زیارت
خانه مبارک شد با آنکه مبلغهای کثیری در سفر حجاز صرف نمود
بجهت پاهای عزت و ناموس خویش بشرفا و اعیان آن دیار تکلفات
و تواضعات زیاده از مقدور بجا آورده انواع خفت و خواری کشیده
باز بدرگاه والا آمد آنحضرت اصلاً گرانی خاطر ظاهر نساخته بعنایاتی
که در مخیله او نگذشته بود سرافرازی بخشیدند (۲) داور بخشش را
بحضور طلب داشته خانجهان را بصاحب صوبگی گجرات سرفراز
ساخته حکم شد که از اکبر آباد با احمد آباد شتافته محافظت نماید
درین تاریخ خبر رسید که جمعی از زمینداران بنگاله که در خدمت

همراه گرفته بجانب بنگاله گریختند و شاهجهان در جنگل کَنپِت که
اطرافش بار عدال و جرهای عظیم پیوسته حصارى از گل ساخته بتوپ
و تفنگ استحکام داده نشسته اند اما رسد غله آنجا کمتر میرسد
و از ممر آنوقت در اردوی ایشان بقدر عسرت واقع است تا
بعد ازین چه روی دهد مقارن اینحال طهماسب قراول از خدمت
شاهزاده پرویز بذاک چوکی آمده معروضداشت که باشاهجهان جنگ
نموده فتح کردیم و ایشان شکست خورده بجانب پَنده و بهار رفتند.
و تفصیل این جنگ آنکه روزی چند عساکر طرفین در مقابل
یکدیگر صف آرا گردیدند با آنکه لشکر پادشاهی قریب چهل
هزار سوار موجود بود و لشکر شاهی از نوکران قدیم و جدید بده
هزار سوار نمی کشید و اکثری از دولتمخواهان ایشان صلاح دولت
در جنگ نمی دیدند برخلاف رای همه راجه بهیم پسر رانا
پای جهالت انشوده مبالغه و اغراق را بحدی رسانید که بدون
جنگ همراهی من متصور نیست و این سیر و دور بآئین راجپوتی
منافات دارد ناگزیر شاه عالیقدر مراعات خاطر او بر همه مقدم
داشته با عدم استعداد و زبونی لشکر قرار بجنگ صف دادند و از طرفین
عساکر آراسته بعرضه کارزار مبارزت نمودند نخست ارباب توپخانه
از حصار برآمده گرم و گیدرا شتافت افواج پادشاهی مانند قوس
به طرف میدان را فرو گرفته ژاله سان تیر و تفنگ می ریختند راجه

توسن همت بر انگیخت و تا افواج شاهزاده پرویز خود را رسانیده
بشمیر آبدار کارزار نمود جتا جوت نام فیلی که در پیش افواج
بود بزخم تیرو تنگ از پای افتاد و آن شیر بیدش جلاذت و جرأت با
راچپوتان جان نثار پای عزیمت افشوده کار نامه مردی و شجاعت
ظاهر ساخت جوانان چیده و سپاهیان جنگ دیده که برگرد و
پیش شاهزاده و مهابتخان ایستاده بودند از اطراف هجوم آورده آن
یکتای عرصه همت را به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداختند
و او تا رمقی داشت کارزار کرده جان نثار شد و سران دیگر افواج توفیق
کومک و مدد نیافتند متصدیان توپخانه که شرایط احتیاط مرعی
نداشته پیشتر شتافته بودند توپها را برجا مانده گریختند و توپخانه
بدست لشکر پادشاهی افتاد و دریا افغان با سایر افغانان که اختیار
بندگی نموده بود جنگ نا کرده راه هویمت سپردند و کار بجائی رسید
که افواج پادشاهی حلقه صفت سر بهم آوردند غیر از فیلان علم و توغ
و قورچیان خاصه که در پس پشت آنحضرت شاه جوان بخت سوار
بودند و عبد الله خان که بجانب دست راست بانداک فاصله ایستاده
بود متنفسی بنظر در نمی آمد درینوقت تیری به اسپ سواری آن
شیر بیدش توکل رسید عبد الله خان جلو شاهی را گرفته بمبالغه
و الحاح بسیار از عرصه کارزار بر آورد و چون اسپ سواری ایشان
زخم کاری داشت اسپ سواری خود را کشیده بالتماس بسیار
سوار ساخت بالجمله موکب سعادت از رزمگاه تا قاعه رهناس

می نمود ایشان را در کذب حمایت ایزد سبحانه سپرده خدمت
پرست خان و کوتوالخان را با چندی از بندهای اعتمادی بخدمت
ایشان مقرر داشته با دیگر شاهزادهای والا شوکت و پرستاران حرم
سرای دولت در غایت منجیدگی و وقار بجانب پٹنه و بهار نهضت
فرمودند درینوقت عرایض دنیا داران دکن خصوصا ملک عنبرمبئی
بر التماس توجه بدانصوب مکرر رسید - اکنون مجملی از مواعج
ملک دکن که در غیبت آن حضرت حادث شد رقمزده کلک وقایع نگار
میگرد چون ملک عنبر بسرحد ولایت قطب الماک شتافت مبلغ
مقرر که هر سال بجهت خرج سپاه ازو میگرفت و درین دو سال
موقوف مانده بود بازیافت نموده مجددا بعهده و سرگند خاطر
از اینجانب را پرداخته بحدود ولایت بیدر رسید و مردم عادالخان را
که بحراست آن ملک مقرر بودند زبون و بی استعداد یافته غافل
بر سر آنها تاخت و شهر بیدر را تاراج کرده از آنجا با جمعیت
و استعداد فراران بر سر ملک بیجا پور شتافت عادالخان چون اکثری
از مردم کار دیده و سرداران پسندیده خود را همراه ملا محمد لاری
به برهانپور فرستاده بود و جمعیتی که بدفع شر او کفایت کند
حاضر نداشت صلاح وقت در پاس عزت و محاربت دولت خود
دانسته در قلعه بیجاپور متحصن شد و باستحکام برج و باره و لوازم
قلعه داری پرداخته کس بطلب ملا محمد لاری و لشکریکه با

بتأکید و مبالغه نوشت که حقیقت اخلاص و دولتخواهی من بر
همه دولتخواهان ظاهر و هویداست و خود را از منسوبان آن درگاه
والا میدانم درینوقت که عنبر حق ناشناس با من چندین گستاخانه
پیش آمده چشم آن دارم که جمیع دولتخواهان با سپاهی که
درین صوبه موجود دارند بکومک من متوجه گردند تا این غلام
فضول را از میان برداشته سزای کردار ناهنجارش در دامن روزگار او
نهاده آید در هنگامیکه مه‌آبتخان با شاهزاده پرویز متوجه آله باقی
گردید سر بلند رای را بحکومت و حراست برهانپور باز داشته مقرر
نموده بود که مومی الیه در مهمات کلی و جزوی بصوابدید ملا
محمد لاری کار کند و در انتظام مهمات دکن از صلاح او انحراف
نورزد چون ملا محمد بسیار بیحد شد و مبلغ سه لک هون که قریب
بدوازده لک روپیه باشد بصیغه مدد خرج لشکر بمتصدیان
آنجا داد و نوشته‌های عادلخان در باب طلب کومک به مه‌آبت خان
رسید و او نیز تجویز این معنی نموده بمتصدیان دکن نوشت که
بی تأمل و توقف همراه ملا محمد لاری بکومک عادلخان شتابند ناگزیر
سر بلند رای با معدودی در برهانپور توقف گزید و لشکرخان و میرزا
منوچهر و خنجرخان حاکم احمد نگر و جان سپار (نثار) خان حاکم
بیر و رضوی خان و ترکمانخان و عقیدت خان بخشی و اسد خان و
عزیز الله و جادورای و اودارام و سایر امرا و منصبداران که از

نسبت به سگان آن آستان گستاخی و بی ادبی از من بظهور نیامده
بچه تقصیر و کدام گناه در مقام خرابی و استیصال من در آمده اند
و به تکلیف عادلخان و تحریک ملا محمد بر سر من می آیند میان
من و عادلخان بر سر ملکی که در وقت سابق بنظام الملك متعلق
بوده و الحال بر خلاف قرارداد عمل می نماید نزاع است اگر او از
بندها مت من نیز از غلامانم مرا با او و او را با من واگذارند تا هرچه
مشیت ایزد است بظهور آید امرا بحرف او التفات نفرموده کوچ
بکوچ متوجه آنصوب گردیدند و هرچند عنبر در الحاح و زاری
افزود ایشان بیشتر شدت ظاهر ساختند ناگزیر از ظاهر بیجا پر
بر خاسته بخدود ملک خود پیوست و بعد از نزدیک رسیدن افواج
عنبر دفع الوقت و مدارا نموده روزگار میگذرانید و بدست راست و چپ
سیر و دور نموده سعی دران داشت که کار بجنگ نرسد و ملا محمد
لاری باصرای پادشاهی سردر دنبال او نهاده فرصت نمیداد هرچند
او بیشتر سر اندازی و مدارا مینمود ملا محمد لاری حمل بر عجز
و زبونی کرده در شدت می افزود و چون کار برو تنگ شد و اضطرار
دامگیر گشت ناگزیر (در پنچ^۲ گروهی احمد نگر قرار بجنگ داده

(۲ ن) در روزی که مردم پادشاهی غافل بودند و می دانستند که
او جنگ نمی کند بر کنار اردوی ایشان نمایان گردید جمعی خیال

به گ... نموده در آمدند و دست دراز داشتند و گفتند که...

وقت ضرورت چو فرماند گریز • دست بگیرد سر شمیر تیز
نخست (میان مردم عادلخان و عنبر جنگ در پیوست و بحسب
تقدیر ملا محمد لاری که سردار لشکر عادلخان بود کشته شد و از
افتادن او سپاه عادلخان را سر رشته انتظام گسیخته گشت و جادورای
و آوارام دست بکار نبوده راه فرار سپردند و غیرت الهی کار خود کرده و
بشومی دکنیان و خیم العاقبت شکست عظیم برین لشکر افتاد اخلاص خان
و غیره بیست و پنج نفر از سران سپاه عادلخان که مدار دولت او بر آنها
بود گرفتار شدند ازان گروه فرهاد خان را که تشنه خون او بود از سر
چشمه تیغ سیراب ساخت و دیگران را محبوس گردانید و از امرای
پادشاهی لشکر خان و میرزا منوچهر و عقیدت خان گرفتار شدند و
خنجر خان گرم و گیرا خود را باحمد نگر رسانیده با استحکام قلعه
پرداخت و جان پیارخان نیز پذیرگفته بیدر که در تیول او بود رفته حصار
بیدر را مضبوط ساخت و جمعی دیگر که ازان ورطه هلاک برآمدند
بعضی خود را باحمد نگر رسانیدند و گروهی به برهانپور شتافتند
و چون عنبر بمراک خویش کامران گردید و آنچه در مخیله او خطور
نکرده بود بمنصه ظهور جلوه گری نمود اسیران سر پنجه تقدیر را
مسلسل و محبوس بدولت آباد فرستاد و خود باحمد نگر رفته
بمحاصره قلعه پرداخت لیکن هر چند سعی نمود و توپها را بکار آورد
کاری از پدش نرفت ناکام جمعی را بر دور قلعه گذاشته خود

پیوسته میان نظام الملک و عادلخان بر سر آن نزاع بود محاصره
نمود و یاقوتخان را با فوجی بر سر برهانپور فرستاد و توپ ملک
میدان را از دولت آباد آورده قلعه شولاپور را بضرب دست و زور بازوی
قدرت مفتوح گردانید و از اجتماع این اخبار موحش خاطر اقدس
حضرت شاهنشاهی بأشوب گرائید در خلال اینحال بالتمام
مهابتخان خانه زاد خان پسر او را با سپاه او از کابل طلب فرموده نزد
پدرش فرستادند و صوبه کابل بعهده خواجه ابوالحسن مقرر گشت
و احسن الله پسر خواجه را بوکالت پدر بحکومت و حراست کابل
تعیین فرمودند و حکم شد که پنجهزار سوار خواجه را بضابطه در اسبه
و سه امده تنخواه نمایند و احسن الله بمنصب هزار و چانصدی ذات
و هشتصد سوار و خطاب ظفرخانی و عنایت علم فرق عزت
برافراخت و خلعت با شمشیر و خنجر مرصع و فیل ضمیمه مراحم
بیکران گردید درین وقت عرضه داشت مهابتخان رسید مرقوم بود
که موکب اقبال شاهجهان از پتنه و بهار گذشته بولایت بنگاله در آمد
و شاهزاده پرویز با عساکر منصوره بملک بهار پیوست تا بعد ازین چه
روی دهد در اوراق گذشته نگاشته کلك سوانح نگار گشته که شاهجهان
داراب پسر خانخانان را سوگند داده بحکومت و حراست بنگاله باز داشته
بجهت احتیاط زن او را بایک پسر و یک برادر زاده او همراه گرفته
بودند بعد از جنگ توس و انعطاف عنان زن او را در قلعه رهنما

از ناراحتی و زشت خوئی صورت حال را طور دیگر در خاطر نقش
بسته عرضه داشت نموده که زمینداران باهم اتفاق کرده مرا در محاصره
می دارند و ازینجهت نمیتوانم خود را بخدمت رسانید چون شاه گردون
رکاب از آمدن داراب مایوس شدند و در موکب مسعود جمعی که
مصدر کاری و تردیدی توانند شد نمانده بودند ناگزیر از آشوب خاطر
پسر داراب را بعد الله خان حواله فرموده باکبرنگر شتافتند و کار
خانجات بیوتات که در اکبرنگر گذاشته بودند همراه گرفته بهمان راه
که از دکن آمده بودند رایت مراجعت برداشتند چون داراب خان
چنین ادای نا پسندیده بظهور آورده خود را مطعون و مطرود ازل
و ابد ساخت عبد الله خان پسر جوان اورا بقتل رسانیده خاطر را
لختی سبکبار گردانید و هرچند شاه حقیقت آگاه کسان فرستاده
مانع آمدند اثر نکرد و شاهزاده پرویز صوبه بنگاله را بجایگزین مهالبتخان
و پسرش تنخواه فرموده عنان معاودت معطوف داشتند و احکام
بزمینداران بنگاله (که دارابخان را در قبل داشتند) صادر شد که زنهار
دست تعرض از کوتاه ساخته روانه ملازمت سازند و او بزودی بموکب
شاهزاده پیوست چون خبر آمدن داراب بعرض حضرت شاهنشاهی
رسید بمهالبتخان فرمان شد که در زنده داشتن آن بی سعادت چه
مصلحت بخاطر آورده باید که برسیدن فرمان گیتی مطاع مرا آن
سرگشته بادیه غلالت و گمراهی را بدرگاه عدالت پناه روانه

جدا ساخته بدرگاه والا فرستاد چون در صوبه دکن شورش عظیم
دست داد و جمعی از اعیان لشکر اسیر سر پنجه تقدیر گشته
در قلعه دولت آباد محبوس ماندند و موکب گیهان شکوه شاهجهان
از بنگاله بصوب ملک دکن انعطاف عذاب فرمود ناگزیر مخلص
خان بر جناح استعجال نزد شاهزاده پرویز دستوری یافت که
مزاویلی نموده ایشان را با امرای عظام روانه صوبه دکن سازد
و هم درینولا قاضی خان از تغیر مقر بخان بحکومت و حراست
دارالخلافه آگره خلعت امتیاز پوشید درین تاریخ عرضه داشت
آمد خان بخشی لشکر دکن از برهانپور رسید نوشته بود که یاقوت
حبشی باده هزار سوار موجود بملکپور که از شهر بیدست کرده مسافت
است رسیده و سر بلند رای از شهر بر آمده قصد آن دارد که جنگ
اندازد فرمان بتاکید تمام صادر شد که زنهارتا رسیدن کوک و مدد
حوصله بکار برده تیز جلوی نکند و باستحکام برج و باره پرداخته
در شهر تحصن گزیند *

متوجه شدن موکب مسعود بجانب جنت

نظیر کشمیر و آغاز سال بیستم از جلوس معلی

هفدهم اسفند از ماه آلهی نهضت موکب مسعود بسیر و شکار

گلزار همیشه بهار کشمیر اتفاق افتاد روز مبارک شنبه دهم شهر جمادی

الشرف حمل پرتو سعادت افکند و سال بیستم از جلوس همایون
بمبارکی و فرخی آغاز شد در دامن کوه بهنبر بذشاط شکار پرداخته
یکصد و پنجاه و یکراس قوچ کوهی بتفنگ و تیر شکار کردند و در
منزل چنکس هستی جشن شرف آراستگی یافت از بهنبر تا این
مفزل ارغوان زارهای عالی سیر فرمودند چون درین موسم
کذل پیر پنجال از برف مالا مال می باشد و عبور سوار از فراز آن
بغایت دشوار بل محال لاجرم توجه لوای آسمان سای از راه گریوه
پونچ دست داد (درین کوتل غریب گلی بنظر در آمد که تاحال دیده
نشده بود بی تکلف عالی گلیست بسه رنگ میشود یکی سرخ
آتشین مانند گل انار و بعضی برنگ گل شفتالو و بعضی ابلق سیر
و نیم سیر از دور باندام گل گدهل است که در هندوستان می باشد
اما از گل گدهل کلان تر و از نزدیک بدان می ماند که گلهایی
خطمی را پست و بلند یکجا دسته بسته باشند در خوشرنگی و نظر
فریبی بی نظیر گلی است درختش بکلانی درخت توت و امرود
و برگش ببرگ درخت بید مشک می ماند لیکن برگ بید
مشک نوک تیز دارد و سر برگ این گرد است و در و خاصیت نیدز
در برابر بید مشک باشد گلش بمرتبۀ کلان میشود که در دو دست
نگنجد و درختش پر گل میشود و سرپا فرو می گیرد و اهل کشمیر
مکر بوش و مردم پکلی و دهمتور بوه بهلول می نامند و این مخصوص

برطرف شود) درین کوهستان نارنج هم بهم میرسد و حال و سه سال
بر درخت میماند از میر نصرالله عرب جاگیردار این سرزمین
شنیده شد که قریب به هزار نارنج در یکدرخت می باشد - روز جمعه
بیست و نهم در منزل نورآباد که بر ساحل دریای بهت واقع است
نزول اتفاق افتاد از کوتل بهنبرتا کشمیر بدستوری که در راه پیرپنجال
منزل بمنزل خانها و نشیمنها ساخته اند درین راه نیز اساس یافته و اصلا
بخیمه و سایر رخت فراشخانه احتیاج نیست درین چند منزل اردوی
گیهان پوی بجهت برف و باران و شدت سرما از گریوهای دشوار
گذار بصعوبت گذشت در اثنای راه آبشار خوشی بنظر درآمد
من وجهی از اکثر آبشارهای کشمیر بهتر توان گفت ارتفاعش
پنجاه ذرع باشد و عرض آبریز چهار ذرع متصدیان منازل صفه
عالی در برابر آن بسته بودند حضرت شاهنشاهی ساعتی نشسته
پیدال چند نوشجان فرموده چشم و دل را از تماشای آن آب جلا
دادند و حکم شد که تاریخ عبور لشکر منصور بر اوج سنگی ثبت
نماید تا این نقش دولت در صفحه روزگار یادگار بماند درین منزل
لاله جوغاسن و ارغوان و یاسمن کبود از کشمیر آوردند و بعرض
رمد که وقت سیر لاله گذشته و رو به تغزل نهاده معلوم نیست
که تا ساعت داخل شدن شهر آن قدر بماند که از سیرش محظوظ
توان شد روز یکشنبه غره اردی بهشت قصبه باره سوله که از قصبهای

بوس در یافتند درین دو منزل شگوفه زارهای خوب سیر کرده شد
از باره موله بندگان حضرت و جمیع امرا بر کشتی نشسته متوجه
شهر شدند روز شنبه^(۴) هجدهم در ساعت سعادت قرین بعمارات دلنشین
کشمیر بهشت آئین نزول موکب اقبال اتعاق افتاد اگرچه در باغ نور
منزل که در میان دولتخانه واقع است آخرهای شگوفه بود لیکن
یاسمن کبود دیده و دماغ را منور و معطر داشت و در باغات بیرون
شهر اقسام شگوفه جهان افروزی مینمود * * بیت *

باز این چه جوانی و جمال ست جهان را

زین حال که نو گشت زمین را و زمان را

چون بتواتر در پیوسته و در کتب طبی خصوصا ذخیره خوارزمشاهی
ثبت افتاد که خوردن زعفران خنده می آرد و اگر کسی بیشتر
خورد آن قدر خنده کند که بیم هلاکت باشد حضرت شاهنشاهی
بجهت امتحان دزد کشتنی را از زندان طلب فرموده در حضور خود
پاو سیر زعفران که چهل مثقال باشد خوراندند اصلا تغییری در
احوالش راه نیافت روز دیگر ده بیست آن که هشتاد مثقال باشد
خوراندند لبش به تبسم رفگین نگشت تا بخنده چه رسد و مردن
خود چه صورت دارد غرق خورداد از عرضه داشت اسد خان بخشی
دکن بمسامع جلال رسید که شاهجهان بدیولگام رسیدند و یاقوت
بخشی یا لشکر عنبر برهانپور را محاصره دارد و سر بلند رایی یابی

و پیوسته از بیرون جنگ می اندازند و کاری نمی سازند و بعد از
چند روز خبر رسید که سوگب شاهجهان والا قدر در فضای لعل باغ
بارگاه اقبال بر افراخت و بعضی از جوانان کار طلب که در خدمت
آنحضرت سعادت پذیر بودند مکرر بقلعه تاختند و کاری نداشتند در خلال
اینحال بیماری صعب عارض مزاج وهاج آن حضرت گشت و از
ظاهر برهانیپور کوچ فرموده بیلا گهاٹ روئنگره شتافتند و مردم عنبر
نیز نا کام از گرد حصار برهانیپور برخاسته نزد عنبر شتافتند و چون
این خبر بعرض حضرت شاهنشاهی رسید سربلند رای را بصنوف
عواطف و مراحم مرافرازی بخشیدند و منصب پنجهزاری ذات و
و سوار و خطاب راج که در ملک دکن بالا تر ازین خطاب نمی
باشد عنایت فرمودند درین تاریخ عرب دست غیب که بجهت
طلب هوشنگ پسر شاهزاده دانیال و عبد الرحیم خانخانان نزد شاهزاده
پرویز رفته بود نامبردگان را آورده نخست هوشنگ آمده دولت
زمین بوس دریافت او را بعواطف روز افزون اختصاص بخشیده
بمظفر خان میر بخشی فرمودند که از احوال او خبردار بوده آنچه
بجهت ضروریات او در کار باشد از سرکار خاصه شریفه رساند بعد ازان
عبد الرحیم خانخانان بمسعدت سجود جبین خدمت نورانی ساخت
زمانی ممتد ناصیه خجالت از زمین بر نگرفت آنحضرت بجهت
دلفوازی و تسلی او فرمودند که درینمدت آنچه بظهور آمده از آثار

از صادر شده بذایر تنبیهات و تعذیبات که در برابر آنها کشیده بود
حضرت شاهنشاهی بایستادهای پایتخت سریر سلیمانی فرمودند که
من خود را شرمزده تر از می بینم * بیت *

کرم بین و لطف خداوند گار * گزه بنده کرد است و او شرمسار
آنگاه اشارت رفت که بخشیان او را پیش آورده در جائی مناسب
باز دارند قبل ازین فدائی خان را نزد شاهزاده پرویز فرستاده بودند
که مهابتخان را از خدمت ایشان جدا ساخته بجانب بنگاله روانه
سازد و خانجهان از گجرات آمده بخدمت و کالت شاهزاده فرق
عزت برافرازد درینولا عرضه داشت فدائی خان رسید مرقوم بود که
در سارنگپور بخدمت شاهزاده پیوسته ابلاغ احکام شاهنشاهی نمودم
شاهزاده بجدائی مهابتخان و همراهی خانجهان راضی نیستند هرچند
درینباب به مبالغه و تاکید معروض داشتیم نتیجه بران مترتب نگشت
چون بودن من دران لشکر بود نداشت در سارنگپور توقف گزیده
قاصدان تیزرو بطلب خانجهان فرستاده ام که بسرعت هرچه تمامتر
متوجه آن حدود گردد بالجمله چون حقیقت حال از عرضداشت
فدائی خان بعرض همایون رسید باز فرمان بنام شاهزاده بتاکید صادر
شد که زنهار خلاف آنچه حکم شده بخاطر راه ندهید و اگر مهابتخان
برفتن بنگاله راضی نشود جریده متوجه درگاه والا گردد و شما با مائ

کشمیر بصوب دار السلطنت لاهور

فوزد هم شهر محرم هزار و سی و پنج هجری از کشمیر متوجه دار السلطنت لاهور شدند پیش ازین مکرر بعرض رسیده بود که در کوه پیر پنجال جانوری میدباشد مشهور بهما و مردم این سر زمین میگفتند که طعمه اش استخوانست و پیوسته بروی هوا پرواز کنان مشاهده می افتد نشسته کم بنظر در آمده چون خاطر اشرف اعلی حضرت شاهنشاهی بتحقیق این مقدمات توجه مفرط دارد حکم شد که از قراولان هر کس بتفنگ زده بحضور بیارد پانصد روپیه انعام میفرمائیم قضا را جمال خان قراول به بندوق زده بحضور اشرف آورد چون زخم بدایش رسیده بود زنده و تندرست بنظر در آمد حکم شد که چینه دان ملاحظه نمایند تا خورش او معلوم شود چون چینه دان را شگافتند از حوصله اش استخوان ریزها برآمد و مردم این کوهستان معروض داشتند که مدار خوردنش بر استخوان ریزهاست همیشه بروی هوا پرواز کنان چشم بر زمین دارد هر جا استخوانی بنظرش در آید بنول خود گرفته بلند می شود و از آنجا بروی سنگ می اندازد تا بشکند و ریزه ریزه شود آنگاه می چیند و میخورد درینصورت غالب ظن آنکه همای مشهور همین باشد چنانکه گفته اند

• بیت •

در حضور وزن فرمودند چهار صد و پانزده توله که یکم هزار و سی و هفت و نیم مثقال باشد بوزن در آمد (درین^(۵) ایام سردار خان برادر عبدالله خان از جهان فانی بسرایی جاردانی شتافت) شب مبارک شنبه سی ام آذرماه آلهی در ساعت مسعود بدولتخانه لاهور نزول اقبال اتفاق افتاد یک لک روپیه بخانخانان انعام مرحمت شد درین تاریخ آقا محمد ایلچی شاه عباس بدولت زمین بوس سر بلندی یافت از عرضداشت فدائی خان معروض بارگاه اقبال گشت که مهابلخان از خدمت شاهزاده دستوری یافته بصوب بنگاله شتافت - از غرایب آنکه شاهزاده داور بخش شیرزرد پیشکش آورد که با بز الفت گرفته در یک پنجره میدباشد و بآن بز نهایت محبت و لایه گری ظاهر می سازد و بدستوری که حیوانات جفت می شوند بزرا در آغوش گرفته حرکت میکند حکم کردند که آن بزرا از پیش او دور برده مخفی داشتند فریاد و اضطراب بسیار ظاهر ساخت آنگاه فرمودند که بز دیگر بهمان رنگ و ترکیب دران قفس در آورند اول آنرا بوی کرد بعد ازان کمرش بدهان گرفته بشکست فرمودند که میشی^(۶) را بدرون پنجره او در آورند فی الفور از هم درید و خورد باز همان بزرا نزدیک او بردند الفت و مهریانی بدستور سابق ظاهر ساخت خود بر پشت افتاد و بزرا بر روی سینه خود گرفته دهانش را می لیسید از هیچ حیوان اهلی و وحشی تا حال مشاهده

دیوانی صوبه دکن سرفراز ساخته منصب هزار و پانصدی ذات و
 هزار و پانصد سوار عنایت فرموده خلعت و اسپ و فیل بمشار الیه
 مرحمت نموده بسی و دو نفر از امرای آن صوبه خلعت مصحوب او
 فرستادند چون مهابتخان فیلانی که در صوبه بنگاله و غیره بدست
 آورده تاحال بدرگاه نفرستاده بود و مبلغهای کلی از مطالبات سرکار
 نزد او می آمد و نیز از محال جاگیر بندهای درگاه در وقت تغییر
 و تبدیل مبلغها متصرف گشته بود بنابراین حکم شد که عرب
 دست غیب نزد مشار الیه شتافته فیلانیکه پیش او فراهم آمده بدرگاه
 بیارد و مطالبات حسابی نیز از او باز یافت نموده بخدمت شتابد
 و اگر او را جواب حسابی خرد پسند باشد بدرگاه آمده با دیوانیان
 عظام مفروغ سازد مقارن اینحال عرضداشت فدائی خان رسید که
 خانجهان از گجرات آمده شاهزاده پریوز را ملازمت نمود و هم درینولا
 عرصه داشت خانجهان رسید نوشته بود که عبد الله خان از خدمت
 شاهجهان جدا شده این فدوی را شفیع جرائم خویش ساخته کتابتی
 مبنی بر اظهار ندامت و خجالت ارحال داشته با اعتماد کرم و بخشایش
 آنحضرت نوشته او را بجنس فرستاده امیدوار از مراحم بیکران
 چنانست که رقم عفو بر جرائم او کشیده آید (و باین موهبت عظمی
 در امثال و اقران سرفراز و ممتاز کرده آید) در جواب او فرمان شد
 • مصرع • این درگاه مادر که نو میدی نیست •

شاهزاده دانیال از خدمت شاهجهان جدا شده بملازمت پدوست
 قبل ازین هوشنگ برادر خرد او بدولت زمین بوس سعادت پذیر
 گشته بود درینولا او نیز برهنمونئی بخت خود را بقدرسی آستان رسانیده
 بانواع مراحم و نوازش مخصوص گردید و بجهت سرافرازی آنها
 تسلیم نسبت خویشی که باصطلاح سلاطین چغتائی گورکن گویند
 فرموده خلعت مرحمت فرمودند بهار بانو بیگم صبیئه خود را
 بطهورت و هوشمند بانو بیگم صبیئه سلطان خسرو را بهوشنگ
 نسبت کردند درینوقت راقم اقبالنامه معتمد خان بخدومت
 بخشیکری عزاختصاص یافت •

نہضت موکب مسعود بصوب بلده فاخره کابل

بذار بخ هفدهم اسفندار مذ ماه مطابق هشتم جمادی الثانی بعزم
 سیر و شکار نہضت موکب اقبال بصوب کابل اتفاق افتاد چند روز در
 ظاهر شهر مقام فرموده روز جمعه بیست و سوم ماه مذکور کوچ
 فرمودند افتخار خان پسر احمد بیگلخان کابلی سرحدات را از صوبه
 بذکش آورده جبین اخلاص بر زمین سود و حضرت شاهنشاهی سر
 نیازمندی بدرگاه بی نیاز فرود آورده سجدهات شکر این موهبت عظمی
 که از مواهب مجدده آلهی بود بتقدیم رسانیده حکم شادیانه نواختن
 فرمودند و فرمان شد که سر آن آشفته دماغ تباہ اندیش را بلاهور برده

خواجه ابو الحسن بکابل رهید شنید که یلنکتوش اوزبک بقصد شورش
انزائی و فتنه انگیزی بنواحی غزنین آمده لاجرم مشار الیه باتفاق
دیگر بندهائی که از تعینات منصوبه بودند لشکرها فراهم آورده بر سر
اوران شد درین اثنا احداث بد نهاد قابو یافته باشارت آن تباه اندیش
به تیراه درآمده راهزنی و دست اندازی که شیوه شذیعه مفسدان
سیاه بخت است پیش گرفت یلنکتوش ازان اراده باطل ندامت
گزیده یکی از خویشان خود را نزد ظفرخان فرستاده اظهار ملایمت
و چابلوسی نموده برگردید اولیای دولت خاطر از آنجانب و پرداخته
دفع فساد احداث بد نهاد را پیش نهاد همت ساخته بهمان استعداد
و جمعیت از راه گرد بر سر او روان شدند چون خبر برگشتن
یلنکتوش و آمدن لشکر ظفر قرین بآن نا فرجام رسید تاب مقاومت
نیارده خود را بکوه^(۶) لواغز که محکم^(۷) او بود کشید و این بیعاقبت
آن کوه را پناه روز بد اندیشیده دیواری در پیش دره بر آورده و آلات
نبرد استحکام داده ذخیره و سایر اسباب قلعه داری آماده و مهیا
داشت اولیای دولت ابد قرین استیصال او را وجه همت ساخته
بقدم سعی فراز و نشیب بسیار در نوشته بدره مذکور پیوستند و
همه یکدل و یکجهت از اطراف هجوم آورده همت بتسخیر آن
گماشتند و قریب پنجاه^(۸) روز زد و خورد کرده محاصره را برو تنگ
ساختند تا آنکه روز مبارک شنبه هفتم جمادی الاول نهار فتح

و جلالت دادند از هنگام صبح تا سه پاس روز آتش قتال و جدال
اشتعال داشت بعد ازان به میامن عوطف و مراحم آلهی ابواب
فتح و فیروزی بر چهره مراد دولتخواهان مفتوح گردید و آن
محکمه بتصرف بهادران لشکر منصور در آمد درین وقت یکی از
احدیان شمشیر و گرزو انگشتر و کار دی که الچه یافته بود نزد ظفر
خان برده نمود و یقین شد که اینها ازان عاصی است و ظفر خان
خود با احدی مذکور بر سر لاش او رفت و ظاهر گردید که تیر بندوق
از شست غیب باور رسیده و بجهنم واصل شده هر چند مذاهی
کردند مشخص نگشت که این تفنگ از دست چه کس باور رسیده
بالجمله (سر^۵ آن مفسد زیاده مر را مصحوب سردار خان روانه درگاه
والا نمود و) ظفر خان و دیگر بندهای شایسته خدمت که مصدر
ترددات پسندیده گردیده بودند هر کدام در خور استعداد خویش
باضافه منصب و اقسام نوازش و مراحم اختصاص یافتند (درین
تاریخ خبر رسید که رقیه سلطان بیگم صبیئه میرزا همدال منکوحه
حضرت عرش آشیانی ازار الله برهانه در دار الخلافت اکبر آباد
بجوار مغفرت ایزدی پیوستند زن کلان آنحضرت ایشان بودند چون
ایشان فرزند نداشتند در زمانی که شاهجهان از صبیئه سوته راجه
بعالم وجود آمدند حضرت عرش آشیانی آن یکتای گوهر خلافت

سالگی به نهانخانه عدم شتافتند بیست) و نهیم اسفند از مذمه ساحل
دریای چناب بورود موکب مسعود آراستگی یافت *

آغاز سال بیست و یکم از جلوس معلی

شب شنبه بیست و دوم شهر جمادی الثانی سنه هزار و سی
و پنجم هجری بعد از انقضای یک بهر تحویل نیر جهان افروز بهرج
حمل اتفاق افتاد و سال بیست و یکم از جلوس مقدس بمبارکی
و فرخی آغاز شد آقا محمد ایلچی شاه فلک بارگاه شاه عباس را
رخصت انعطاف ارزانی داشته خلعت با خنجر مرصع و سی
هزار روپیه نقد خرج راه التفات فرمودند و مکتوبی در جواب
محبت نامه شاهی نگارش یافت گرز مرصع تمام الماس که یک لک
روپیه قیمت داشت با کمر مرصع و شمامه عنبر نفیس نادر برسم
ارمغان حواله او شد در اوراق گذشته فرستادن عرب دست غیب
نزد مهابتخان بجهت آوردن فیلان رقمزده کلک سوانح نگار گشته
و اشارتی بطلب او نیز رفته در بنولا نخست فیلان را فرستاده بعد
از آن خود بحوالی اردوی پیوست بالجمله طلب او بتحریک و کار
پردازی آصفخان شده بود پیش نهاد خاطر ایشان آنکه او را خوار
و بی عزت ساخته دست تعرض به ناموس و مال و جان او اندازند
و این مطلب گران را بغایت سبک دست پیش گرفته بود او بر

پاس عزت و ناموس خود تا ممکن باشد دست و پا زده باهل و عیال
خود جان نثار شود *

• بدت •

وقت ضرورت چو نماند گریز * دست بگیرد هر شمشیر تیز
و با آفکه از روش آمدن او در مردم حرفهای نامالیم مذکور میشود
و نواب آصفخان در نهایت غفلت و بی پروائی بصرمی برد چون
خبر آمدن او بعرض اقدس رسید نخست پیغام شد که تا مطالبات سرکار
پادشاهی را بدیوان اعلیٰ مفروغ نسازد و مدعیان خود را بمقتضای
عدالت تعلیمی نذماید راه کورنش و ملازمت مسدود است و فیلانی
که درین مدت فراهم آورده بدرگاه والا حاضر سازد و ازینکه دختر
خود را بی حکم به برخورداری پسر خواجه عمر نقشبندی نسبت
کرده بود شورش بسیدار ظاهر ساخته آن جوانک را بحضور طلب داشته
بخواری و بی عزتی کره کاری فرمودند و دست و گردن بسته سر برهنه
بزنند و سپردند و حکم شد که آنچه مهابتخان بوی داده فدائی خان
تحصیل نموده بخزانة عامرة رساند (اکنون زمانی گوش با من دار تا آنچه
مشاهده افتاد معروض دارم چندین کذب تاریخ لب ریز از اخبار
و آثار درمیان است ازین سال صاعقه در هیچ ازمه نشان نداده
بالجملة) چون منزل برگذار آب بهت واقع بود آصف خان با چندین
خصم قوی بازو و دشمن از سرو جان گذشته گریز بازنده محتمل
در نهایت غفلت و عدم احتیاط صاحب و قبله خود را دران

از راه پل عبور نموده در آن روی آب منزل گزید و همچنین
کارخانجات بیوتات عالی از خزانه و قور خانه و غیره حتی
خدمتکاران و بندهای نزدیک در کل از دریا عبور نمودند
(۳) و مهابتخان حق ناشناس چون از همه در ناامید شد بخاطر آورد که

(۴) چون مهابتخان در یافت که کار بناموس و جان او رسیده لاعلاج
درین وقت که هیچ کس از بندهای درگاه در گرد و پیش آن حضرت
نمانده بود با چهار و پنج هزار راجپوت که بآنها قول و عهد نموده بود
از منزل خود بر آمده نخست بر سر پل رسیده قریب دو هزار سوار در آنجا
میگذازد که اگر کسی اراده آمدن داشته باشد پل را آتش داده
بمدافعه و مقابله قدم بر جا دارند و خون متوجه دولتخانه میگردد
چون راقم اقبالنامه خدمت بخشی گری و میر توزکی هر دو داشت
از آب نگذشته شب در پیشخانه توقف گزیده بود بعد از فراغ نماز
و ادعیه با یاران مصاحب از هرجا حرفی و سرگذشتی در میان
داشت درینوقت آوازی بگوش رسید که مهابتخان می آید بخاطر
گذشت که شاید بر در حرم میرفته باشد مقارن اینحال مذکور شد
که از در حرم گذشته بدرگاه نزدیک شده تا سخن از دل بزبان و از
زبان بلب رسید بر در پیشخانه فقیر رسیده باز پرس احوال نموده
چنانچه آواز او بگوشم رسید ناگزیر شمشیر بسته از خیمه بر آمدم

کشیده اند و در گرد و پیش آن حضرت کسی نیست اگر خود را
بقدمی آستان رسانیده و در دولخانه را فرو گرفته بی محابا
ملازمت نمایم کسی که سدّ راه من شود کیست و هرگاه من با پنج
و شش هزار سوار در خدمت باشم کرایارای آنکه از مخالفت من

راجپوت پیاده برچهره و سپر در دست گرفته اسب او را بمیان گرفته
می آیند و از گرد و غبار چهره آدم خوب محسوس نمی شد او بر سمت
دروازه کلان شتافت و من از راه برج سرا پرده بدولخانه در آمدم
معدودی از اهل یتاق و غیره در فضائی دولخانه بنظر در آمدند
و سه چهار خواجه سرا پیش دروازه غسلخانه استاده دیدم که مهابت
وخیم العاقبت سواره تا در دولت خانه رفته از اسب فرود آمد
در آنوقت که پیاده شده بجانب غسلخانه شتافت قریب دویست
راجپوت همراه داشت کمترین از ساده دلی پیش رفته گفت که
این همه گستاخی و بی باکی از ادب دور است اگر نفسی توقف
افتد فقیر رفته عرض کورنش و زمین بوس نماید اصلا بجواب
نپرداخت چون بر در غسلخانه رسید ملازمان او تختهای دروازه
را که دربانان بجبهت احتیاط بسته بودند در هم شکسته بفضائی
دولخانه فرو ریختند جمعی از پرستاران که برگرد و پیش حضرت
بساعات حضور اختصاص داشتند از گستاخی او بعرض همایون

در نیارده بخاطر جمع از آب گذشته به تنعم مشغول و نفس الامر
آنکه آنچه ازین مردود ازل و ابد بظهور آمد در هیچ خاطر پرتو
نمی انگند و عقل را مجال تصدیق آن نبود اگر صد يك این بخاطر
میرسید و اندک احتیاط بکار میرفت که حد و یارای آن داشت که
قدم جرأت و بیدبازی پیش نهد و مجملأ هنگام صبح با جمعیت
خود سوار شده نخست بر سر پل رسید و قریب دو هزار سوار از
راجپوت و غیره در آنجا گذاشت و تاکید کرد که هیچ متنفسی را
نگذارند که از پل عبور نموده باینطرف شتابد و اگر امرای بقصد
گذشتن از انطرف هجوم آورند پل را آتش زده بمدافعه و مقابله
قدم ادبار برجا دارند و خود متوجه دولتخانه گشت (درینوقت حضرت
در خسخانه استراحت فرموده بودند از غوغای عامه بیدار شدند و
و بعرض رسید که مهالبتخان بیدباعت بدرگاه آمد درین اثنا مراتب
عبودیت و بندگی را فرو هشته گستاخانه و بیدبازانه دروازه غسلخانه
و کلان بار را درهم شکسته با چهار صد پانصد راجپوت بدرون رفته)
مراسم کورنش و زمین بوس بتقدیم رسانید آنگاه بر دور پالکی گشته
معروضداشت که چون یقین خود کردم که از آسیب و عداوت جان
گزامی آصفخان رهائی ممکن نیست و بانواع و اقسام خواری و رسوائی
کشته خواهم شد از روی اضطرار جرأت و دلیری نموده خود را در
پناه حضرت انداختم اکنون اگر مستوجب قتل و سیاستم در حضور

آمده دور سرپرده پادشاهی را فروگرفتند و در خدمت آنحضرت
بجز عرب دست غیب که دستیار ار بود و میر منصور بدخشی و
جواهرخان خواجه سرای ناظر محل و فیروزخان و خدمت خان
خواجه سرا و بلندخان و خدمت پرست خان و فصیح خان مجلسی
و سه چاری از خواصان دیگری حاضر نبود چون آن سگ بیونا خاطر
اقدس را شورانیده بود مزاج اعتدال سرشت را غیرت در آشوب
داشت دو مرتبه دست بقبضه شمشیر رسانیده خواستند که جهان را
از لوث وجود آن سگ نا پاک پاک سازند هر بار میر منصور
بدخشی بترکی عرض کرد که وقت حوصله آزمائی است صلاح
حال منظور داشته سزای کردار ناهنجار این تیره بخت بدگوهر
را بایزد دادگر حواله فرمایند تا وقت استیصال او در رسد چون
حرف او بفروغ دولتخواهی آراستگی داشت ضبط خود فرمودند و در
اندک فرصت راجپوتان او درون و بیرون دولتخانه را فروگرفتند چنانچه
بغیر از نوکران او کس دیگر در نظر نمی آمد درینوقت آن بیعاقبت
عرض کرد که هنگام سواری و شکار است بضابطه معهود سواری فرمایند
تا این غلام فدوی در خدمت باشد و بر مردم ظاهر شود که این جرأت
و گستاخی حسب الحکم از من بوقوع آمده و اسپ خود را پیش
آورده مبالغه و الحاح بسیار نمود که بر همین اسپ سوار شوند غیرت
سلطنت رخصت نداد که بر اسپ او سواری فرمایند حکم شد که
اسپ سواری خاصه را حاضر سازند و بجهت لباس پوشیدن و استعداد

اصب خاصه را حاضر ساختند و آنحضرت سوار شده تا دو تیر انداز
بیرون دولتخانه تشریف بردند بعد ازان فیل حوضه دار پیش آورده
التماس نمود که چون وقت شورش و ازدحام است صلاح دولت
درین میداند که بر فیل نشسته متوجه شکارگاه شوند آن حضرت بی
مضایقه و مبالغه بر همان فیل سوار شدند یکی از راجپوتان معتمد
خود را در پیش فیل و دوراچپوت دیگر را در پس حوضه نشانیده
بود درین اثنا مقر بخان خود را رسانیده باسترضای او درون حوضه
نزدیک بآنحضرت رفته نشست ظاهراً درین آشوبگاه بی تمیزی زخمی
میدان پیشانی او مانند قشقه رسیده خون بسیار بر روی و سینه او
ریخته بود خدمت پرست خواص که شراب معتاد و پیداله خاصه در
دست داشت خود را بغیل رسانید و هر چند راجپوتان بصدان بر چهره
و زور دست و بازو مانع آمده خواستند که جای ندهند او کنار حوضه
را مستحکم گرفته خود را نگاهداشت و (چون^۴ در بیرون جای نشستن
سه کس نبود خود را بمیدان حوضه در گنجانید) و چون قریب به نیم
کره مسافت طی شد گجیت^۵ خان داروغه فیلخانه ماده فیل - سوار
خاصه را آورده و خود در پیش فیل و پسرش در عقب نشسته بود
(ظاهراً و سواسی بخاطر بد اندیش مهابت بیعاقبت رسیده باشد)
بر راجپوتان اشارت کرد که آن هر دو بیگناه را شهید ساختند بالجمله
در لباس سیر و شکار بر سمت منزل شوم خویش راهبری نمود و

نحس خود را بر دور آنحضرت گردانیده چون از نور جهان بیگم غافل
افتاده بود درینوقت بخاطرش رسید که باز حضرت شاهنشاهی را
بدولتخانه برده از آنجانب نیز دل را پردازد باین قصد بار دیگر آن
حضرت را بدولتخانه آورد قضا را در هنگامیکه حضرت شاهنشاهی
بقصد سیر و شکار سوار شدند نور جهان بیگم فرصت غنیمت شمرد
با جواهر خان خواجه سرا از آب گذشته بمنزل برادر خود آصفخان
رفته بود آن بیعاقبت کم فرصت خبر رفتن بیگم یافته از سهومی که
در محاربت بیگم کرده بود ندامت گزیده متردد خاطر گشت آنکه
در فکر شهریار شد و دانست که جدا داشتن او از خدمت حضرت
خطائیهست عظیم لاجرم رای فاسد او برگشت و آنحضرت را باز
سوار ساخته بمنزل شهریار برد (و از غایت اضطراب و هول جان کردار
و گفتار آن کافر نعمت حق ناشناس اصلا نسق معقول نداشت و
نمی دانست که چه میگوید و چه میکند و در چه کار است هر زمان
اراده و هر دم اندیشه بخاطر می آورد و باز پشیمان میشد) و آنحضرت
از و معیت حوصله و گران باری دست رد بر ملتحمات او نمی نهادند
القصه در هنگامیکه این بیعاقبت بد مگال گستاخانه بدرون دولت
خانه درآمد جهجو نبیره شجاعخان (که از امرای معقب حضرت عرش
آشیانی بود با آنکه هرگز درین قسم جاها راه نداشت چون قلم تقدیر
بقتل این مظلوم رفته بود دران ساعت حاضر شده همه جا همراه

و سوامی و توهمی بخاطر آن بداندیشش راه یافت) همراه شد چون حضرت
شاهنشاهی بدرون می آمدند بر اچپوتان اشارت کرد که او را گرفته
به تیغ خون آشام بقتل رسانیدند و شربت خوشگوار شهادت در کام او
ریختند الغرض چون نور جهان بیگم از آب گذشته بمنزل برادر خود
رفت عمدهای دولت را طلبداشته مخاطب و معاتب ساخت که از
غفلت و خام کاری شما کار باینجا کشید و آنچه در مخیله هیچکس
نگذشته بود بظهور آمد و در پیش خدا و خلق خجلت زده کردار
خویش گشتید اکنون بتدارک آن باید کوشید و در آنچه صلاح دولت
و برآمد کار باشد باتفاق معروض داشت همه یکدل و یکزبان بعرض
رسانیدند که تدبیر درست و رای صایب آنست که فردا فوجها
ترتیب داده در رکب سعادت از آب گذشته آن مفسد را مقهور و
منکوب ساخته بدولت زمین بوس بندگان حضرت سرافراز شویم
چون این کنگاش نا صواب بمسامع جلال رسید از ضابطه معقول بیگانه
نمود و همان شب مقربخان و صادقخان بخشی و میر منصور و
خدمتخان را پی در پی نزد آصفخان و عمدهای دولت فرستاده
فرمودند که از آب گذشتن و جنگ انداختن محض خطامت زنهار
که این تدبیر نادرست را نتیجه خام کاری و نارسائی دانسته
پیرامون خاطر راه فدهند که بجز ندامت اثری بران مترتب
نخواهد شد و هرگاه من درینطرف باشم بکدام دلگرمی و بچه امید

ممنوع نشده بهمان قرار داد پای عزیمت افشرد درینوقت فدائی
خان چون از فتنه پردازئی زمانه وقوف یافت سوار شده بکنار آب
آمد و ازینکه پل را آتش زده بودند و امکان عبور متصور نبود بیتاب
شده درتیر باران بلا و تلاطم فتنه با چندی از نوکران خویش فدائیانه
رو بروی دولتخانه اسپ بدریا در زده خواست که بشناوری عبور
نماید شش کس از همراهان او بمرج خیز فنا رفتند و چندی از
تندی آب پایان رویه افتاده نیم جانی بساحل سلامت رسانیدند و
خود با هفت سوار برآمده چپقلش نمایان کرد و دست اکثری
از رفقای او بکار رسید و چهار کس از همراهان او جان نثار شدند
و چون دید که کاری از پیش نمیرود و غنیمت زور است و بملازمت
اشرف نمیتواند رسید چنانچه پارچه سنگی بدیوار آهنگین خورده
باز پس افتد بهمان چستی و چالاکي عطف عنان نموده از آب گذشت
و حضرت شاهنشاهی آن روز و آن شب در منزل شهریار بصر بردند
روز شنبه ^(۲) بیستم فروردی ماه آلهی مطابق بدست و یکم جمادی الثانی
آصفخان باتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمدهای دولت قرار
بجنگ داده در خدمت مهد علیا نور جهان بیگم از گزری که غازی
بیگ مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذشتن دادند اتفاقا بدترین
گذرها همین بوده سه چار جا از آب عمیق عریض بایستی گذشت
در وقت گذشتن انتظام افواج برجا نماند هر فوجی بطرفی افتاد

فوج کلان غنیم که فیلان کاری خود را پیش داده و کنار آب را
مضبوط ساخته استاده بود در آمدند فدائی خان بفاصله یک
تیر انداز پایان تر مقابل فوج دیگر از آب گذشت ابو طالب پسر
آصف خان و شیر خواجه و ^(۱)اله یار و بسیاری از مردم پایان تر از
فدائی خان عبور نمودند باینحال امپان شنا کرده یراقها تر شده
جلو ریزان گشته جمعی بکنار پیوسته و بعضی بمیان آب رسیده
و نا رسیده که افواج غنیم فیلان را پیش رانده حمله آوردند و هنوز
آصف خان و خواجه ابو الحسن در میان آب بودند که جلو مردم پیش
برگشت ^(۲) و مرا از مشاهده آن حالتی دست داد که گوئی آمیا بر
فرق سرم میگردد) دیگر کیست که بکسی پردازد و سخن بشنود و
پای همت برجا دارد ^(۳) اول بایست که گذری که عبور لشکر
بسهولت میسر باشد بدست آورده فوجی را پیشتر از آب
میگذرانیدند که روی لشکر غنیم را نگاهداشته بر کنار دریا مانند
مد سکندر پای همت برجا میداشتند تا امرای عظام و دیگر
سپاه در پناه آن فوج بسهولت از آب گذشته نخستین فوج را
قوی پشت میساختند آنگاه در غایت انتظام و نهایت استحکام
پای عزیمت پیش نهاده بسعادت زمین بوس صاحب و قبله
خویش سر بلند می گردیدند درینولا هر کس که پیش آید پس
می افتد ^(۴) و آنکه در برابر آید بمردر آید) هم گاه مرداران از

روند و لشکر را بجای می برند مال حال شان بهتر ازین نخواهد
بود من و خواجه ابوالحسن از یک آب گذشته بر لب آب دوم
ایستاده تماشای نیرنگی تقدیر میکردیم و از سوار و پیاده و اسب
و شتر و بهل و ارابه بمیان دریا در آمده بر یکدیگر پهلوزده سعی
در گذشتن داشتند درینوقت ندیم نام خواجه سرای بیگم آمده ما
هر دو را مخاطب ساخت که مهک علیا میفرمایند که این چه جای
تامل و توقف است پای همت پیش نهید که بمجرد در آمدن شما
غذیم منهزم شده راه آوارگی پیش خواهد گرفت فقیر و خواجه بجواب
او نپرداخته اسپان بآب در زدیم فوج غنیم (هفت صد و هشت صد
سوار راجپوت و فیل مست بی محابا در پیش داده در آنطرف
آب جای مرتفعی ایستاده بود جمعی از سوار و پیاده از مردم
متفرق و پیریشان جلو نزدیک رسیدند و فوج غنیم فیل را پیش
رانده و از پس فیل اسپان بآب در زده شمشیرها علم کردند و این
مشیت بی سران قرار بر فرار کرده عطف عذاب نمودند و غنیم
بشمشیر آبدار روی آب را رنگین ساخت) و راجپوتان مردم اینجانب
را پیش انداخته زده و کشته می آمدند و در عمارتی بیگم دختر شهریار
که اتکه او صبیله شاه نواز خان بوده چنین وقت مخمسه تیری بر بازی
اتکه دختر شهریار رسید و بیگم خود بدست بر آورده بیرون انداخت و لبها
بخون رنگین شد جواهر خان خواجه سرای ناظر محل و ندیم خواجه

دو زخم شمشیر بر خرطوم فیل بیگم رسید و بعد آزانکه روی فیل
برگشت دو سه زخم بر چپه بر عقب فیل زدند راجپوتان شمشیرها
کشیده از پی هم می رسیدند و فیل بانان سعی در راندن فیل داشتند
تا بجائی کشید که آب عمیق در پیش آمد و اسپان بشناوری افتادند
و بیم غرق شدن بود ناگزیر عطف عنان نمودند و فیل بیگم بشناوری
از آب گذشت و بدولتخانه پادشاهی رفته فرود آمدند و خواجه
ابوالحسن و فقیر همراه بودیم خواجه مرا گذاشت و بدولتخانه
گرمتر راند و من در کنار آب با چهل سوار از تابیدان خود ایستاده
ماندم و چون همه تیر میزدند راجپوتان قصد اینجانب نکردند
درینوقت آصف خان پیدا شدند و از نیرنگی زمانه و بی راهه رفتن
رفیقان و بد نشینی نقش گله آغاز کرده روانه شدند و سخن تمام نشده
مجلس تمام شد و هر چند از ایشان بچشم و زبان نشان خواستم
اثری ظاهر نشد که بکدام جانب شتافتند خواجه ابوالحسن که از
فقیر جدا شده بود گرم راند و از هول و اضطراب اسپ را بدریا
در زده و چون آب عمیق بود و تند میرفت در وقت شناری از
اسپ جدا شده اما قاش زین را بدو دست محکم گرفته بود اسپ
غوطه چند خورده نفس گیر شد اما خواجه قاش او را نمی گذاشت
درین حالت مخلصه ملاح کشمیری خود را رسانیده خواجه را برآورد
فدائی خان با جمعی از بندهای پادشاهی و چندی از نوکران خود

درون سراپرده از سوار و پیداده مالا مال بود بر سر در ایستاده به تیر
اندازی پرداخت چنانچه تیرهای او اکثر در صحن خلوتخانه نزدیک
بآن حضرت میرسید و مخلص خان پیش تخت آنحضرت ایستاده
خود را سپر تیر قضا ساخته بود بالجمله فدائی خان زمان ممد
ایستاده تلاش میکرد و از همراهان او سید مظفر که از یکتای
جوانان کار دیده کار طلب فدوی بود با وزیر بیدگ پسر خواجه تردی
بیدگ میدانی و عطاء الله نام خویش فدائی خان بسعادت شهادت
رسیده حیات جاوید یافتند سید عبد الغفور بخاری که او نیز جوان
شجاع کاری بود زخم کاری برداشت و چهار زخم با سپ فدائی خان رسید
و چون دریافت که کاری از پیش نمیرود و بخدمت آنحضرت نمی
تواند رسید عطف عنان نموده از میان اردو برآمده بطرف بالایی
آب شتافت روز دیگر از آب گذشته برهتاس نزد فرزندان خود
رفت و از آنجا فرزندان را همراه گرفته بکرجاک نندوه رخت سلامت
کشید و چون بدر^(۹) بخش جنوهه زمیندار برگشته مذکور رابطه قدیم
داشت فرزندان را در آنجا گذاشته و خاطر از آنجانب او پرداخته
جریده بجاناب هندوستان شتافت شیر خواجه و آله بردی قراول
باشی و آله یار پسر افتخار خان هر کدام بطرفی بدر رفتند و آصف
خان که ماده این فساد بود و از کم فکری و کوته اندیشی و سبکساری
از کار باینجا کشید یقین میدانست که از آسیب جان گزای مهابت

دوستان و میصد سوار مفلوک از بارگیر و اهل خدمت بجانب قلعه
اتک که در تیول او بود رفت چون برهتاس رسید از ارادتخان خبر
یافت که در گوشه فرود آمده کسان فرستاده بمبالغه بسیار نزد خود
طلب داشت لیکن هر چند که سعی کرد بهمراهی او راضی
نشد آصفخان بقلعه اتک رفته متخصص گشت و ارادتخان برگشته
باردو آمد و چون خواجه ابوالحسن بعهد و سوگند اطمینان خاطر
بهمرسانید مهابدخان را دیده نوشته بنام ارادتخان و فقیر مشتمل بر
سوگندان غلاظ و شداد بخط او گرفت که گزند جانی و نقصان عزت
و ناموس نرساند و آنگاه ایشان را و فقیر را همراه برده ملاقات داد (چندان)
هرزه گوئی کرد و حرفهای رکیک بر زبان راند که بمراتب مرگ ازان
زندگی خوشتر است (درین روز عبدالصمد بواسطه شیخ چاند منجم را
که بآصفخان رابطه محبت قوی داشت و الحق جوان مستعد بود
بشومی آشنائی او را در حضور خود بقتل رسانید مقارن اینحال
شاه خواجه نام ایلیچی نذر محمد خان والی بلخ بدرگاه والا رسیده
ملازمت نمود بعد از ادای کورنش و تسلیم و آدابی که معمول
این دولت خدا داد است کتابت نذر محمد خان را بنظر مبارک
گذرانیده اظهار اخلاص و نیازمندی بسیار نمود آنگاه پیشکش خود
را بنظر مبارک در آورد و سوغاتیهای نذر محمد خان از اسپ
و باز توایغون و غلام ترک و غیره موازی پنجاه هزار روپیه قیمت

وجه از مهابت بیدعابت ایمن نبود بقلعه اذک که نارتیوں او بود
رفته تحصن جست و همگی دو صد و پنجاه کس از سوار و پیاده باو
همراهی گزیدند آن بداندیش بسیاری از احدیان پادشاهی و ملازمان
خود و زمینداران آن نواحی را بسر کردگی بهروز نام پسر خود و
جوجهار^(۵) راجپوت و شاه علی فرستاده که گرم و گیرا شتافته بمحاصره قلعه
پردازند نام بردها پاشنه کوب رسیده بمقدمات بدم و امید قلعه را
بدست آوردند و آصفخان بهمه وجه محنتی و بلائی برخود قرارداد
عنان بقضا سپرد و فرستادهای مهابتخان نحوی بعهده و موکند آرام
بخش خاطر متوحش او گشته حقیقت را بمهابتخان نوشتند و چون
موکب گیهان شکوه از دریای اذک عبور فرموده مهابت و خیم
العاقبت از حضرت شاهنشاهی اجازت گرفته بقلعه اذک رفت
و آصفخان را با ابوطالب پسرش و خلیل الله ولد میر میران همراه
بارد و آورده قلعه را بملازمان خود سپرد و در همین روز عبد الخالق
برادرزاده خواجه شمس الدین محمد خوانی را که از صاحبان و
مخصوصان آصفخان بود با محمد تقی بخشی شاه جهان که در محاصره
برهانپور بدست افتاده بود به تیغ بیداکي آواره صحرای عدم گردانید
و نیز ملا محمد تنهی را که بتهمت^(۶) آخوندی آصفخان^(۷) بی جرم و
خیانت شهید ساخت و ملا محمد درین قضایا هیچ دخل نداشت
اگر خواستی بدر رود هیچکس راه بر تو نگرفته بود لیکن چون قلم تقدیر

بنابر آشنائی صوری و معنوی بقاضی و میر عدل توسل جسته
برفاقت ایشان نزد مهابت بیعاقبت شتافت و هرچند از فضایل و
خصایل و صلاح و پرهیزگاریهای او شرح دادند اثری بر آن مترتب
نگشت و در لحظه براجپوتان خود سپرده روزی چند محبوس داشته شهید
ساخت از اهاب قتل او نخست تهمت آخوندی آصفخان (بود دیگر
آنکه در وقتی که او را زنجیر می کردند نخست زنجیر حلقه دار درپای او
کردند و چنانچه باید استحکام ندادند و باندک حرکت سست شده و
از سرو پای او برآمده و این مقدمه را حمل بر محر و افسون و دعا
و تکسیر می نمود و چون حافظ قرآن بود پیوسته بتلاوت اشتغال میداشت
و لبهایی او متحرک بود و ازین حرکت لب یقین خود کرد که
مرا دعای بد میکند از غلبه و سواس و فرط توهم این مظلوم را
به تیغ سیاست شهید ساخت و ملا محمد با خصایل صوری و کسب
کمالات بزور صلاح و پرهیزگاری آراستگی داشت افسوس که آن
سفاک بیباک قدر چنین مردی نشناخت و بیهوده ضایع ساخت
چون بنواحی جال آباد نزول اردوی گیهان پوی اتفاق افتاد جمعی
از کافران دره نور آمده ملازمت نمودند - اکنون مجملی از معتقدات
و رسوم که در میان آنها شایع است بجهت غرایب مرقوم میگردد
طریق اینها بآئین کافران ثبت نزدیک است بتی بصورت آدمی
از طلا یا از سنگ ساخته پرستش مینمایند و بیش از یک زن نمی

و حصار شهر جز يك در نمی دارد و غیر از خوک و ماهی و مرغ دیگر
همه گوشت را حلال میدانند و می خورند و می گویند که از قوم
ما هر کس ماهی خورده البته کور شده و گوشت را یخنی کرده می
خورند و چاروای کلان مثل گاو و گاو میش را بشمشیر گردن زده می
خورند و گوسفند و بز و ازین عالم دیگر حیوانات را گلو بریده می
خورند لباس سرخ را دوست می دارند جوانان مردانه زنگنه
بر کمر می بندند و مرده خرد را لباس پوشانیده و مسلح ساخته
باصراحی و پیاله شراب در گور می کنند سوگند ایشان اینست
که کله آهویا بزرا در آتش می نهند و باز از انجا برداشته بر درخت
زیتون میگذارند و می گویند که هر کس از ما این سوگند را بدروغ
خورده البته بدلائی متبلا شده دیگر آنکه اگر پدر زن پسر خود را
خوش کرده بگیرد پسر دران باب مضایقه ننماید حضرت شاهنشاهی
فرمودند که هر چه دل شما خواهد از ما التماس نمائید شمشیر
و زرنق و سر و پای سرخ در خواستند و کامیاب مراد خویش
گردیدند - روز یکشنبه بیست و هشتم اردی بهشت مطابق بیست
و یکم شهر شعبان بمبارکی و سعادت داخل شهر کابل شدند و درین
روز بر تخت فیل نشسته نثار کنان از میان بازار شهر کابل
گذشته بباغ شهر آرا نزول اقبال فرمودند روز جمعه غره خوردان
بروضه منوره حضرت فردرس مکانی افار الله برهانه تشریف برده

سبحانه التماس آمرزش ایشان فرمودند - از غرایب اتفاقات که از
نهانخانه تقدیر بمنصه ظهور پرتو افکند پاداش کردار زشت مهابت
وخیم العاقبت است و تفصیل این اجمال آنکه چون آن جرأت
و گستاخی در کنار آب بهت ازو بفعل آمد و امرای بی حوصله
نا سپاهی از غفلت خویش خجالت زده جاوید گشتند و امری
که در مخیله هیچکس خطور نکرده بود چهره پرداز گردید راجپوتان
اواز تسلط و اقتداری که بحسب اتفاق روی نموده بود خودسر شده
دست تعدی و تطاول بر رعایا و زیردستان دراز ساخته هیچکس
را موجود نمی شمردند تا آنکه روزگار کیده کیش منصوبه برانگیخت
و دست فتنه آتش بخرمن هستی آنها در زد بالجمله جمعی از
راجپوتان بیورث چالاک که از شکار گاههای مقرر کابل است رفته
اسپان خود را بچرا گذاشته بودند احدی که بجهت محافظت و
محارمت شکار گاه متعین بود در مقام منع شد و گفت و شنید
بجنگ و نزاع کشید و آن بی باکان احدی را شهید ساختند چندی
از خویشان و برادران احدی بدرگاه رفته استغاثه و داد خواهی
نمودند حکم شد که اگر او را می شناخته باشید نام و نشان او معروض
دارید تا بحضور اشرف طلب فرموده باز پرس فرمائیم و بعد از
اثبات خون پاداش رسد احدیان باینحکم تسلی نشده از ملازمت
برگشتند و همه یکجا فراهم آمده قرار بجنگ دادند اتفاقا درجائی

و تو بچی بودند و آنها کوتاه سلاح باندک زد و خوردی راجپوت بسیار
کشته شدند و چندی که مهابت تیره روزگار از فرزند صلبی گرامی
تر میدید علف تیغ انتقام گردیدند تخمینا ششصد و هفصد راجپوت
بقتل رسیده باشد مهابت بیعاقبت از شنیدن اینخبر سراسیمه و
مضطرب سوار شده بکرمک نوکران خود شتافت در اثنای راه نقش
را طور دیگر دید از غایت بیم و هراس که مبادا درین مغلوبه بقتل
رسد برگشته خود را در پناه دولخانه انداخت و بالذماس او حبش خان
و کوتوال خان و جمال خان و محمد خواص و خان راهتور را حکم شد که
در چاره زده این فتنه را فرو نشاندند روز دیگر آن مفسد بعرض
رسانید که باعث جنگ و ماده فساد خواجه قاسم برادر خواجه
ابوالحسن و بدیع الزمان خویش اوست بحضور طلبیده باز پرس
فرمودند جوابی که تسلیم او شود سامان نیارستند کرد چون کس
بسیار ازو بقتل رسیده بود هنوز وقت تصریح و پرده از میان برگرفتن
نشده بود باگزیر مراعات خاطر از لوازم وقت شمرده نام بردها را
بوی گیرانیدند و آن بی آرم در نهایت خواری و رسوائی سرو پا
برهنه بخانه خود برده معید ساخت و آنچه در بساط آنها بود تمام
مقتصوف شد درینولا بعرض رسید که بتاریخی سی و یکم اردی بهشت
ماه عنبر حبشی در هشتاد سالگی باجل طبعی درگذشت.
و عنبر غلام کار آمدنی در فنون سپاه گری و سرداری و ثوابت تدبیر

نرفت و روزگارش بعزت بر آمد و در هیچ تاریخی بذکر در نیامده
که غلام حبشی باین رتبه رسیده باشد چون توجه حاطر اشرف
بشکار بسیار است و شیفتگی و تعلق آن حضرت باین شغل بجائی
رسیده که در سفر و حضر یکروز بی شکار ممکن نیست که بسر آید
لاجرم هر کس در فن شکار وقوفی و مهارتی دارد تصرفی بخاطر
آورده وسیله تقرب میسازد از جمله الله وردیخان قراول بیگی
بجهت شکار قمرغه تور کلانی که اهل هند آنرا بار گویند از ریسمان
ترقیب داده پیشکش کرده بود و مبلغ بیست و چهار هزار روپیه
صرف شده در آنرا دو نیم کروه پیموده اند سیصد فراش در یک و نیم
پهر ایستاده میکنند و هشتاد شتر بر داشته پیوسته در سفرها همراه
میدارند و مدار شکار قمرغه بدین طور است از هر قسم جانور کلان
و خورد که داخل تور شود بدر رفتن محال است بمتصدیان شکار
حکم شده که این تور را بموضع ارغندی که از شکار گاههای مقرر این
ملک است برده ایستاده سازند و شکار را از هر جانب رانده بدرون
تور در آورند و بتاریخ شانزدهم با پرستاران حرم سرای عزت
به نشاط شکار توجه فرموده شاه اسمعیل هزاره که دران جماعت از اهل
ریاضت و صلاح بود هزارها او را به بزرگی و مرشدی قبول داشتند
با توابع و لواحق خویش در ظاهر دیه میر مانوس فرود آمده بود
حضرت شاهنشاهی با نور جهان بیگم و اهل حرم بمنزل شاه اسمعیل

شکار کردند رنگی که از همه کلان تر بود وزن فرمودند سه من و
سی آثار بوزن جهان گیری بر آمد درینولا از عرض داشت منتهیان
صوبه دکن بمسامع جلال رسید که شاهجهان از حدود متعلقه نظام
الملک بر آمده از محال صوبه مالوه عبور فرموده باجمیر پیوستند
و در آنجا نیز توقف صلاح ندیده از راه جسامیر بصوب تته
نهضت نمودند *

نهضت رایات عالیات از کابل بصوب هندوستان

حضرت شاهنشاهی روز دوشنبه غره شهر یور ماه آلهی بساعت
مسعود از کابل بصوب هندستان رایت اقبال برافراشتند درین تاریخ
از ادراق واقعه دکن خبر بیماری شاهزاده پرویز معروض گردید
مرقوم بود که نخست درد قولنج بهم رسیده ایشان را زمانی ممتد
بی شعور ساخت و بعد از تدبیرات بقدر خفگی دست داد مقارن
اینحال عرضه داشت خانجهان رسید نوشته بود که شاهزاده
باز از هوش رفتند و درین مرتبه بیهوشی بامتداد و اشتداد انجامید
چنانچه پنج گهری که دو ساعت نجومی باشد بی شعور بودند ناگزیر
اطبا قرار بداغ دادند پنج داغ در سر و پیشانی و شقیقه ایشان سوختند
معهدا بهوش نیامدند و بعد از دو سه ساعت دیگر افاقه بهم رسید
و سخن کردند و باز از هوش رفتند اطبا بیماری ایشان را صرع تشخیص
نموده اندواین نمره افراط شراب است چنانچه عم بزرگوار ایشان شاهزاده

زیب از خدمت پدر عالیقدر بملازمت جد بزرگوار آمده بدولت
زمین بوس فرق نیاز نورانی ساختند سوای فیلان از جواهر
و مرصع آلات قریب سه لک روپیه پیشکش ایشان بنظر در آمد
از عرضداشت متصدیان دارالخلافه آگره معروض گردید که قبل
ازین عورتی سه دختر بیکبار زائیده بود الحال باز همان زن
یک پسر و دو دختر زائیده و همه در قید حیات اند (در همسایگی
راقم اقبالنامه زر گری خانه داشت نخست زن او بعد از دوازده ماه
زائید و بار دوم پس از هزده ماه و مرتبه سوم بعد از دو سال فرزند
آورد و هر سه فرزند او را فقیر دیده بود و درین مدت که حاصله بود خدمت
تمام خانه خود را چنانچه رسم مردم نامرادانست میکرد و هیچ برو
گرانی نبود) درینولا از نوشته فاضلخان بعرض همایون رسید که بایسنغر
پسر شاهزاده مرحوم سلطان دانیال در امر کشت از شاهجهان جدائی
گزیده خون را بر اجه کج سنگه رسانیده عنقریب بخدومت شاهزاده
پرویز خواهد رسید از اعظم سوانح مقهوری و ادبار مهابت و خیم
العاقبت است تفصیل این داستان برسم اجمال آنکه از تاریخی
که آن بد اندیش مصدر چغین گستاخی و سوء ادب شد (و مهابت
او درون و بیرون دولتخانه را فرو گرفت حالتی دست داد که گوئی
مردم را سیاهی زیر کرده و خواب پریشان می بیند) حضرت
شاهنشاهی از کمال حوصله و بردباری آنقدر بجانب او رفته بودند

حضرت اطمینان قلب بهم رسانیده مس قلب خود را زر اندود
اخلاص نموده بعیار کامل میفروخت و آنحضرت دانسته خریداری
میفرمودند و چنان دلنشین او کرده بودند که تا حال جدائی او از
حضور بنابر عدم اختیار بوده و آنچه بقلم تقدیر نقش پذیر گشته
بر وفق خواهش و طبق مراد ما است و هرچه نور جهان بیگم
در خلوت می گفت بی کم و کاست نزد او بیدان می فرمودند چنانچه
مکرر بر زبان می آوردند که بیگم قصد تو دارد از خود خبردار باش
وصدیه شاهنواز خان نبیره عبد الرحیم خانخانان که در عقد ازدواج
شایسته خان پسر آصفخان است می گوید که هرگاه قابو بیدایم مهابت
خان را به بندرق خواهم زد و اظهار این مقدمات او را مطمئن خاطر
می ساخت تا آنکه رفته رفته توهمی که در ابتدا داشت و ازان
رهگذر هشیار و بیدار می بود و جمعی کثیر از راجپوتان را با خود بدربار
می آورد و برگرد و پیش دولنخانه باز میداشت کمتر شد و آن ضبط
و انتظام برجا نمازد و معینا نوکران خوب او در جنگ احدیان کابل
بقتل رسیدند و چشمش^(۲) ترسید دل پای داد و برخلاف او نور
جهان بیگم در خلوت و در ملا پیوسته در انتظار فرصت بود و نوکر نگاه
می داشت و صید دلها می نمود و مردم را بزر و زبان دلاسا می
کرد و محتمال و امیدوار می ساخت تا آنکه هشیار خان خواجه
مرای بیگم بموجب نوشته ایشان قریب دو هزار سوار در لاهور نوکر

آمده بود حضرت شاهنشاهی یکم منزل پیش از رهناس دیدن محله
سواران را تقریب ساخته فرمودند که تمام سپاه از قدیم و جدید جیده
پوشیده از دولتخانه تا دور جا و رویه یسال بسته بایستند آنگاه بلند خان
خواص را حکم شد که از جانب حضرت نزد آن بیعاقبت رفته پیغام گذارد
که امروز بیدم مردم خود را بنظر اشرف میگذرانند بهتر این است
که شما مجرای اول روز را موقوف دارید مبادا قلچیان باهم گفت
و شنود هرزه کنند و کار بجنگ و نزاع کشد از پس بلند خان خواجه
ابو الحسن را فرستادند که با او قوی تر سخن کند و بوجوه معقول
روانگی منزل پیش سازد بالجمله خواجه رفته بدلائل معقول او را روانه
ساخت چون راهمه بر مزاجش استیلا یافته بود آفهمه بیدحیائی
و پونیوزی را بیکبار و نهاده راه ادبار پیش گرفت و موکب ظفر
قرین پاشنه کوب نهضت فرمود و در منزل پیش نیز نتوانست پاقایم
کرد دو منزل را یکی کرده از آب رهناس گذشته فرود آمد و
دولتخانه پادشاهی درینطرف آب آراستگی یافت و افضلخان را
نزد آن آشفته دماغ فرستاده چهار حکم بتقریر او حواله فرمودند
نخست آنکه چون شاهجهان بصوب تته رفته او نیز از پی او شتافته
آن مهم را بانصرام رساند دوم آنکه آصفخان و پسرش ابو طالب را
بملازمت فرستد سوم آنکه طهمورت و هوشنگ پسران شاهزاده
دانیال را که باو حواله نموده بودیم روانگی حضور نماید و لشکری پسر

معروضداشت که مه‌بخت‌خان در باب آصف خان عرض می‌کند که بصوب
تته می‌روم اما چون از جانب بیگم ایمن نیستم بیم آن دارم که مبادا
بعد از آنکه آصف‌خان را از دست دهم لشکری بر سر من تعیین
فرمایند درینصورت بنده را بهر خدمت که تعیین نمایند چون
از لاهور بگذرم منت بر چشم و دل نهاده آصف خان را روانه درگاه خواهم
ساخت آنحضرت^(۲) از حرفهای لغو او بشورش درآمدند و افضل‌خان
باز رفته آنچه دیده و شنیده بود بوقت کذده ظاهر ساخت
و گفت که در فرستادن آصف‌خان توقف مصلحت نیست زنه‌ار که
طور دیگر بخاطر نرساند که ندامت خواهد کشید چون مه‌بخت
بیداقبت دل پامی داده بود فی الفور آصف‌خان را نزد خود آورده
معذرت خواست و بعهده و سوگند خاطر را پرداخته و ملایمت
فرادران ظاهر ساخته روانه درگاه نمود لیکن ابو طالب پسر او را بجهت
مصلحتی که رقم پذیر گردیده رزوی چند نگاهداشت و بظاهر عزیمت
تته و نموده کوچ بکوچ روانه گشت - بیست و سوم ماه مذکور عبور
موکب منصور از آب بهت واقع شد از غرایب آنکه شورش مه‌بخت‌خان
و هرج مرج او بر ساحل همین دریا اتفاق افتاده بود و باز انحطاط
اختر بخت و زمان ادبار او بر لب همان آب روی نمود *ع* نعوذ بالله
اگر روزگار برگردد *و پس از رزوی چند ابو طالب پسر آصف‌خان و

را نیز عذر خواسته بدرگاه فرستاد چون در شکارگاه جهانگیر آباد نزول
سعادت اتفاق افتاد داور بخش پسر خسرو و خانخانان و مقر بخش
و میر جمله و دیگر اعیان شهر لاهور بدولت زمین بوس جدید اخلاص
نورانی ساختند هفتم آبان ماه بساعت مسعود نزول موکب اقبال
بدار السلطنت لاهور چهره افروز مراد گردید درین روز مسعود آصفخان
بصاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافت و منصب و کالت نیز
ضمیمه مراحم گردید و حکم شد که بر سر دیوان نشسته از روی
استقلال به تمشیت مهمات مالی و ملکی پردازد و خدمت دیوانی
بدستوریکه بود بخواجه ابوالحسن ارزانی داشتند افضلخان را از تغیر
میر جمله بخدمت خانسامانی سرفرازی بخشیدند و میر مذکور
بخدمت بخشگیری سر بلند گردید سید جلال ولد سید محمد بدره
شاه عالم بخاری را که در گجرات آمده اند و احوال ایشان
بتقریبات درین اقبالنامه ثبت انتاده رخصت وطن فرموده نیل
بجهت سواری ایشان لطف فرمودند درینولا بعرض رسید که مهابت
بیعاقبت از سمت راه تته عطف عنان نموده بجانب هندوستان
روی ادبار نهاد تا از کجا سر بر کند و نیز بمسامع جلال پیوست
که بیست و دو لک روپیه نقد از ولایت بنگاله بجهت او می آورند
و بحوالی دهلی رسیده بنابران اندر ای سنگه دلی و صفدرخان و سپهدار
خان و علی قلی درمن و نور الدین قلی با هزار احدی تعیین شدند

ممکن و مقدر بود بمداغه و مقاتله پای ضلالت افشردند و بندهای
درگاه پس از زد و خورد بسیار در سرا را آتش زده بدرون در آمده
زرها را بتصرف در آوردند و مردم او قرار بر فرار داده راه ادبار
سپردند و مقارن اینحال خبر رسید که شاهزاده پرویز در چهارم ماه مذکور
مطابق ششم صفر سنه هزار و سی و پنج هجری بجوار مغفرت ایزدی
پیوست (در آن وقت فقیر بخدمت حضرت شاهنشاهی ایستاده
بود بدیهه تاریخ فوتش بر صفحه خاطر رقم زد) عمر او بسی و هشت
سال شمسی رسیده بود (درین مدت سرموئی خلاف رضای پدر
عالیقدر بخاطر حق شناس راه نداده و حضرت شاهنشاهی بسیار از
بسیار ازو راضی و خورسند میبودند و همگی همتش مصروف بمتابعت
و پیروی آنحضرت بود حتی در لباس پوشیدن و پیاله نوشیدن
و طعام خوردن و شب زنده داشتن و امثال آن لیکن قوت مستقله
و متصرفه کمتر داشت بخانجهان فرمان شد که فرزندان و باز
ماندهای او را روانه درگاه و الاسازد موسویخان ازبکن مراجعت
نموده سعادت زمین بوس دریافت چون مهابت برگشته بخت سر
گشته بادیه ضلالت و گمراهی گشت و خانخانان ولد بیرم خان که
زخمهای کرب ازو بدل داشت بالحاج و زاری و مبالغه بسیار التماس
تنبیه و استیصال او نموده بنابرین اکثر از محال جاگیران بیعاقبت
به تیول خانخانان تذخواه فرموده خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و اسب

اجمیر و استیصال آن بدعاقت رخصت فرمودند و میرزا رستم صفوی
بصاحب صوبگی ولایت بهار و پدنه فرق عزت بر افراخت درینوا
از عرضه داشت متصدیان صوبه دکن بعرض همایون رسید که
یاقوت خان حبشی که در آن ملک بعد از عنبر سرداری عمده تر ازو
نبود و در حیات عنبر نیز سده سالاری لشکر و انتظام افواج بعهد
او بود اختیار بندگی و دولتخواهی را سرمایه سعادت خود دانسته
با پانصد سوار بحوالی جالنا پور آمده و بسر بلند رای نوشته که من
با فتح خان و دملک عنبر و دیگر سرداران نظام الملک قرار دولتخواهی
داده از پیش قدمان این سعادت شده ام و نام بردها نیز بر یکدیگر
سبقت گزیده پی در پی خواهند آمد چون خانجهان از نوشته سر بلند
رای بر حقیقت کار اطلاع یافت کذابتی مشتمل بر استمالت و دلجمعی
بسیار بیاقوت خان نوشته سرگرم این عزیمت گردانید و بسر بلند
رای نیز مکتوبی قلمی نمود که در لوازم ضیافت و مراسم مهمانداری
کوشیده او را بزودی روانه برهانپور سازد و در اوراق گذشته رقمزده
کلیک سوانح نگار گشته که شاهجهان با معدودی از بندها بجانب
تته نهضت فرمودند بالجمله چون در ایام شاهزادگی باشاه والا
جه شاه عباس طریقه دوستی و مصادقت مسلوک و ابواب مکاتبات
و مراسلات مفتوح داشتند و درین هرج مرج نیز شاه متفحص احوال
ایشان بودند بخاطر صواب اندیش رسید که بدان سمت شتافته بایشان

ظاهر و باطن فوکر شهریار با سه چهار هزار سوار و ده هزار پیاده از
احشام آن ملک که فراهم آورده بود گستاخانه قدم جرأت پیش نهاد و
با آنکه همگی سیصد چهار صد سوار از بندهای و فادار در ظل موکب
منصور سعادت پذیر بودند تاب صدمه اینها نیاورده برگشته بحصار
شهر در آمد و چون پیشتر ازین مرمت قلعه نموده توپ و تفنگ
بسیار در برج و باره حصار چیده متعلقان مردم را بدرون حصار در
آورده بود متحصن گشته بمدافعه و مقابله پای ضلالت و ادبار
افشرد و آنحضرت بتاکید منع فرمودند که بندهای جان نثار
بر قلعه نتازند و خود را بتوپ و تفنگ ضایع نسازند با وجود این
جمعی از جوانان کار طلب ضبط خود نکرده بر حصار بند شهر یورش
بردند و از استحکام برج و باره و کثرت توپخانه کاری نیارستند از
پیش برد ناگزیر عطف عنان نموده دایره کردند و پس از روزی چند
باز بهادران شیر دل و شیران زنجیر گسل با غیرت خود بس نیامده
مانند برق لامع بقلمعه تاختند و چونکه بر دور قلعه همه جا میدان
مسطح بود و اصلا پستی و بلندی و دیوار و درخت که حائلی تواند شد
نداشت مهرها بر رو کشیده دویدند قضا را دران ضلع خندق عریض
عمیق مملو از آب بود پیش رفتن محال و پس برگشتن ازان محال تر
در میان میدان توکل را حصار خود ساخته نشستند و هر چند شاه
گیتی حتان کس فرستاده بتاکید بنزد خود طلبیدند اثری بران
مرتب نگشت تا آنکه چندی از بندهای عمده ایشان مثل سان دهاتا

وجود مسعود آنحضرت تکسری بهمرسانید و بذابر بعضی موانع که
نوشتن آن طولی دارد سفر عراق در عقدۀ توقف افتاد و نیز خبر
بیماری شاهزاده پرویز بتواتر پیوست و یقین شد که ضعف او
بغایت قویست مع هذا بتسخیر تته پرداختن و اوقات گرامی باین
مطلب پست و اراده زبون ضایع ساختن در خور همت جهانکشا
نبود لاجرم فسخ آن عزیمت فرموده با وجود ضعف قوی و بیماری
صعب پالکی سوار از راه گجرات و ملک بهاره متوجه دکن شدند
درین ضمن خبر فوت شاهزاده پرویز رسید و برجناح استعجال نهضت
موکب منصور لازم افتاد و این راهیست که سلطان محمود غزنوی
انار الله برهانه از همین راه آمده فتح بتخانه سومنات کرده چنانچه
مشهور است و شاهزادۀ ممالک ستان بملک گجرات درآمده از
حوالی راج پالپلیه عبور فرموده بمقام ناسک ترنبک از مضافات دکن
که بنگاه خویش را در آنجا گذاشته بودند نزول اقبال ارزانی داشتند
درین تاریخ آصفخان بمنصب هفت هزاری ذات و سوار بضابطه
دو اسبه و سه اسبه فرق عزت برافراخت (تا از قید مهابتخان
و آسیب جان نجات یافته منصب و جاگیر نداشته و احوالش
نامنتظم بود و مراحم شاهنشاهی او را دریافت و از نو مشمول
عاطفت روز افزون گردید) از عرضه داشت متصدیان صوبۀ دکن
بمسامع جلال رسید که نظام الملک از کوتاه اندیشی رفتند

بحدود ملک پادشاهی فرستاده غبار شورش و فساد برانگیخته
لاجرم عمده السلطنت خانبهان بجهت محافظت و محارست
ملک و مدافعه و مقابله ارباب فساد افواج تعیین نموده لشکر
خان را که از بندهای کهن سال گردان است بحراست شهر برهانپور
مقرر داشته و خود با عساکر ظفرلوا متوجه بالاگهات شد و تا کهرکی
که محل اقامت او بود عذر مسارعت باز نکشید (۲) و از سوانح غراب
کشته شدن محمد مؤمن است او از سادات صفی بود و بسلسله
نقیب خان قرابت قریب داشت چون از عراق آمد حضرت عرش
آشیانی انار الله برهانه صبیحه سادات خان بنی عم نقیب خان را
بدو نسبت فرمودند و در هنگامیکه موکب گیتی نور حضرت شاه
جهان بصوب ممالک شرقیه عبور فرمود مشار الیه دران حدود
جاگیر داشت بخدمت ایشان پیوست و یکچندی درین هرج مرج
همراهی گزید ساداتخان که در ملازمت شاهزاده پرویز بود و نوشتها
بمبالغه و تاکید فرستاده نزد خود طلبداشت و آن خون گرفته از
خدمت شاه بلند اقبال جدائی گزیده نزد سلطان پرویز رفت و چون
خبر آمدن او بحضرت شاهنشاهی رسید بحضور طلب فرمودند و
هرچند شاهزاده پرویز التماس عفو گناه او کرد مهربان نشدند و آن
سید زاده مظلوم را در پای فیل مست انداخته بعقوبت تمام سیاست
فرمودند درینوقت نظام الملک در قلعه دوات آباد بود و حمیدخان

بقبضه اختیار و اقتدار او سپرده بود از بیرون او و از درون زنش نظام
الملک را مثل مرغی در قفس داشتند چون خبر آمدن خانجهان بیدقین
پیوست حمید خان با سه لک هون نزد او رفته با فسون و افسانه او را
از راه برده قرار داد که مبلغ مذکور را بگیرد و تمام ملک بالاگهات
را تا قلعه احمد نگر بتصرف نظام الملک باز گذارد فغان ازین
افغان حق ناشناس که حقوق تربیت حضرت شاهنشاهی را فراموش
ساخته چنان ملکی را سه لک هون از دست داد و بنام امرای
بادشاهی که در تهانجات بودند نوشتها فرستاده که آن محال را حواله
و کلامی نظام الملک نموده خود بحضور بیاید و همچنین نوشته بنام
سپهدار خان حاکم احمد نگر ارسال داشت چون مردم نظام الملک
بد آنجا شتافتند مشار الیه گفت که ملک تعلق بشما دارد متصرف
باید شد اما قلعه را ممکن نیست که من از دست بدهم هرگاه
فرمان بادشاهی برسد قلعه را خواهم سپرد و مجبلا هر چند و کلامی
نظام الملک دست و پا زدند اثری بر آن مترتب نگشت و سپهدار
خان ذخیره بسیار بدرون قلعه در آورده باستحکام برج و باره پرداخته
مردانه قدم همت بر جا داشت و دیگران نامردانه بنوشته خانجهان
ملک بالاگهات را بوکلامی نظام الملک سپرده بدرهانیپور آمدند
درین مقام حقیقت احوال حمید خان حبشی و منکوحه او بنابر غرابت
مردوم میگردد و این غلام را زنی بود از غریب زادهای آن ملک

بفریب و افسون بد راه ساخته نزد او می برد و بلباسهای مزین
و زرین مفاصیب آراسته بنظر او جلوه میداد و او را بمعاشرت و
موانست پری پیکران سیمبر محفوظ و مسرور می داشت رفته رفته^(۴۱)
مدار اختیار بیرون بقبضه افتدار شوهر او شد و از درون مدار
زندگانی و کامرانی نظام الملک بدست آن عورت در آمد هرگاه آن
زنک سوار شدی سران سپاه و عمدهای دولت او پیداده در رکابش
رفته عرض حوایج خود می نمودند تا آنکه عادلخان فوجی بسرحه
نظام الملک فرستاد و ازینجانب نیز جمعی را بتقابل او تعیین کردند
و این زنک بترغیب و خواهش تمام سرداری فوج را از نظام
الملک استدعا نمود و خاطر نشان ساخت که اگر من لشکر عادلخان
را شکست دهم یک زنی مصدر چنین کاری شده باشد و اگر منصوبه
بر عکس نشست وجود زنی چه خواهد بود بالجمله این گریز محتمل
نقاب امکنده بر اسب سوار می شد و همیشه خنجرهای مرصع و
حلقههایی سردست که باصطلاح هندوستان کزه گویند و دیگر نفائص
با خود میداشت و داد و دهش را بهانه می جست و هیچ روزی نبود
که مبلغی بمردم ندهد بعد از آنکه فوجها روبرو شد از فرط جرأت و
دلیری لشکر عادلخان را شکسته جمع کثیر از اعیان او بقتل رسانید
و هر فیل که دران فوج بود چه از خاصه عادلخان و چه از سرداران
او همه را دستگیر ساخته سالما و غانما بخدمت نظام الملک مراجعت

محبت و دوستی گشته عبد الرحیم خواجه ولد خواجه کلان جویباری
را که عبد الله خان مرید مخلص ایشان بود بآئین رسالت و ایلچی
گرمی فرستاده تا حال مثل خواجه عزیزمی بهندوستان زیاده حضرت
شاهنشاهی آمدن خواجه را گرمی داشته در تعظیم و تبجیل
او افزودند و امرا و اعیان دولت را پی در پی باستقبال فرستادند
نخست موسویخان صدر را حکم شد که تا در بای چذاب رفته
ضیافت کند و خلعت خاصه معجوب او ارسال داشتند و بعد ازان
بهادر خان اوزبک که در زمان عبد المؤمن خان حاکم مشهد بود
و درین درگاه منصب پنجهزاری داشت باستقبال شتافت و چون
خواجه بحوالی شهر رسیدند خواجه ابوالحسن دیوان و ارادتخان^(۲)
بخشی را حکم شد که باستقبال رفته ایشان را بحضور آوردند و در
وقت ملازمت توجه و التفات بسیار ظاهر ساخته طرح پرسشها و
مهربانیا فداخته حکم نشستن فرمودند بی تکلف بغایت نیک ذات
و ارزنده اقسام توجهات و انواع تلطفات است روز دیگر چهارده قاب
طعام الوش خاصه با ظروف طلا و نقره بجهت خواجه فرستادند و
تمام ظروف با لوازم آن بایشان ارزانی داشتند مقارن اینحال صاحب
صوبگی بنکاله از تغیر خانه زاد خان بمکرم خان ولد معظم خان
مقرر گشت و پس از یکچندی بحسب اتفاق فرمانی بنام او عز
امدار یافت و او بر کشتی نشسته باستقبال فرمان شتافت قضا را

که کشتی را از آن جوی بایست گذشت چون سفینه مکرم خان
بدانجا رسید بملاحان اشارت نمود که سفینه را زمانی در کنار آب
باز دارند تا نماز عصر گذارده متوجه مقصد گردد و در وقتیکه
ملاحان سفینه را میخواستند بکنار آب رسانند بادی بهم رسید تا سر
کشتی برگردانید طوفان و جهکرتند گشت و از شورش و تلاطم جهک و
حرکت بیموقع کشتی غرق شد مکرم خان با هرکس که در آن کشتی
بودند به بحر فنا فرو رفتند و یک متنفس سر از آن گرداب بلا بر
فیاوردند و در خلال اینحال خانخانان ولد پیرم خان در سن هفتاد و
دو سالگی باجل طبعی و دیعت حیات سپرد و از اعظم امرای این
دولت ابد قرین بوده و در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی
افار الله برهانه مصدر خدمات شایسته و فتوحات عظیمه گردید از
آن جمله سه کار نمایان کرده نخست فتح گجرات و شکست مظفرخان
گجراتی که بهمان فتح ملک گجرات از دست رفته باز بتصرف اولیای
دولت قاهره در آمد دوم فتح سهیل که لشکر هر سه دکن را با فیلان
مست جنگی و توپخانه عظیم همراه داشت و مشهور است که هفتاد
هزار سوار فراهم آورده بود و خانخانان با بیست هزار سوار بتقابل
او شتافته در روز و یکشب جنگ کرده لوای فتح و فیروزی را برافراشت
(و در آن معرکه مرد آزما مثل راجی علیخان سرداری بقتل رسید)
سوم فتح تنده و ملک سنده و در زمان دولت حضرت شاهنشاهی مصدر

مهابة مردم فوج عذیر را شکست چنانچه بجای خویش ثبت افتاده
 بی اغراق خانه زادی رشید بود که اگر اجل امان دادی آثار نیک ازو
 بر صفحه روزگار یادگار ماندی و خانخازان در قابلیت و استعداد
 تمام عیار و یکتای روزگار بود سواد عربی و ترکی و فارسی و هندی
 روان داشت و بزبان فارسی و هندی شعر نیکو گفتی و اقعات
 بابری را بحکم حضرت عرش آشیانی بفارسی ترجمه کرده بی تکلف
 شعر فهم خوب بود و خود هم گاه بیتی و احیاناً رباعی و غزلی می
 گفت این غزل ازوست

• غزل •

شمار شوق ندانسته ام که تا چند است
 جز این قدر که دلم سخت آرزو مند است
 نه دانه دانم و نی دام این قدر دانم
 که پای تا بسرم هرچه هست در بند است
 به کیش صدق و صفا صرف عهد انکار است
 نگاه اهل محبت تمام سوگند است
 مرا فروخت مودت ولی ندانستم
 که مشتری چه کس است و متاع من چند است
 ازان خوشم بسخنهای آشنای رحیم
 که اندکی بادایهای عشق مانند است

چون راجه امر سنگه زمیندار ملک ماندهو نبیره راجه رامچند

بودند از راجها یکی رانا دوم رای مالدیو سوم راجه رامچند را
شمرده اند بندگی و دولتخواهی اختیار نموده عرضه داشت کرد که
چون پدر و بزرگان من بسعادت زمین بوس مستعد گشته اند من
نیز امیدوارم که بشرف ملازمت فرق عزت برافرازم بنابراین خان راتهور
که از خدمتگاران زبان فهم بود دستوری یافت که رهنمون سعادت گشته
او را بقدرسی آستان بیارد و بجهت هرافرازی او فرمان استمالت با
خلعت و اسب مصحوب او مرحمت شد چون بمسامع جلال رسید
که مهابتخان بخدمت شاهزاده گیتی متان شاهجهان رفته علی الرغم
او خانجهان را بخطاب سه سالاری امتیاز بخشیدند - اکنون مجملی
از ماجرای احوال مهابتخان بجهت شاه ادبی سخن نگاشته کلاک
بیان می گردد چون او از راه تنه عطف عنان نموده روی ادبار
بوادعی فرار نهاد فوجی را که بجهت گرفتن خزانه او تعیین شده بود
مقرر فرمودند که بتعاقب شتافته بدست آرند با از قلمرو بر آرند
آن برگشته بخت روزی چند در شعاب جبال متعلقه رانا بحال تباه
روزگار بسر برده عرایض مشتمل بر ندامت و خجالت پیش از پیش
و عذر گناهان خویش مصحوب و کلامی زیاده ان بخدمت شاه بسیار
بخش اندک پذیر فرمود و آنحضرت فرمان استمالت ارسال داشته
بمخبر طلب فرمودند بعد از آن که بخدمت پیوست بانواع و اقسام
مراحم و نوازش که در مخیله او راه نیافته بود فرق عزت هرافراخت
و چون کوکب بختش هنوز فروغ دولت داشت در هنگامی که

فہمضت رایات عالیات بعزم سیر و شکار خطہ کشمیر
بتاریخ بیست و یکم اسفندار مذ ماہ آلہی در ساءت مسعود نہضت
رایات اقبال بعزم سیر و شکار خطہ داپذیر کشمیر اتفاق افتاد این
سفر اضطراریست نہ اختیاری چون هوای گرم بمزاج اشرف در
غایت ناسازگار است لاجرم ہر سال در آغاز موسم بہار صعوبت
راہ را بر خاطر اقدس و مزاج مقدس آسان شمرده خود را بگلزار ہمیشہ
بہار کشمیر فرستوس نظیر مدیر سافند و خوبئیہای هوای کشمیر را دریافتہ
و استیغای لذات آن رشک بہشت فرمودہ باز در زشتیہای هوای
او عذاب عزیمت بصوب ہندوستان معطوف میدارند پیش ازین بچند
روز بہ عبد الرحیم خواجہ سی ہزار روپیہ برسم مدد خرج لطف
فرمودہ بودند و درینوقت فیل مادہ با حوضہ نقرة شفقت نمودند *

1627 آغاز سال بیست و دوم از جلوس معالی

شب یکشنبہ بیستم رجب ہزار و سی و شش ہجری تحویل
آفتاب بدرج حمل اتفاق افتاد و سال بیست و دوم جہانگیری آغاز
شد و نوروز جہان افروز برابر آب چذاب آراستگی یافت (حضرت^۲)
عرش آشیانی انار اللہ برہانہ بذابر کثرت عذوبت و گوارائی ہمیشہ
آب چذاب را آب حیات میگفتند) بعد از فراغ جشن نوروز جہان افروز

در ساعت فیض اشاعت به نزهت سرای کشمیر نزول اقبال
ارزانی داشت چون بعرض رسیده بود که مکرم خان حاکم بنگاله
غریق بحر فنا گشته چنانچه در اوراق سابق ایمائی بران رفته درینولا
فدائی خان بحکومت صوبه بنگاله سرافرازی یافت و مقرر گشت که
هر سال پنج لک روپیه برسم پیشکش حضرت شاهنشاهی و پنج
لک روپیه بصیغه پیشکش بیگم که مجموعه ده لک روپیه باشد
بخزانة عامرة داخل سازد و نیز ابوسعید نبیرة اعتماد الدوله
بحکومت تته فرق عزت برافراخت درینمدت که آنحضرت در
کشمیر تشریف داشتند آناً فآناً مرض استیلا پذیرفته قوت را از شهر بند
عنصری اخراج می نمود و در غایت ضعف و زبونی پیوسته
برپالکی نشسته بسیر و سواری خود را مشغول میداشتند و
از سواری اسب عاجز بودند روزی درد وجع بشدت کشید و آثار
یاس و ارتحال بر وجنات احوال پرتو افکند و حرفهائی که ازان بوی
نوسیدی آید بی اختیار بر زبان جاری می شد شورش عظیم در مردم
افتاد و پرستاران بساط قرب را بغایت مضطرب ساخت لیکن چون
روزی چند از مدت حیات باقی بود در آن مرتبه بخیر گذشت بعد
از چند روز اشتها مفقود گشت اصلاً بغذا میل نمیشد و طبیعت از
افیون که مصاحب چهل ساله بود نفرت گزید بغیر از چند پیاله شراب
انگوری دیگر به هیچ توجه خاطر نمی شد درینوقت سلطان شهریار

بمعالجه و مداوا پردازد بحکم اشرف روانه لاهور شد و داور بخش
پسر خسرو را که نظربند داشت التماس نمود که بدیگری حواله
شود بهمان دستور بارادتخان سپردند *

معاودت نمودن حضرت شاهنشاهی از کشمیر

بجانب لاهور و در اثنای راه توجه فرمودن

از جهان فانی بقدمی سرای جاودانی

مقارن اینحال در اوایل زمستان رایات عالیات بعزیمت
دارالسلطنت لاهور ارتفاع یافت و در مقام بیوم کله به نشاط شکار
پرداختند کیفیت این شکار مکرر در اوراق گذشته نگاشته کلاک بدایع
رقم گشته کوهیست بغایت بلند در ته کوه نشیمن گاه بجهت بندوق
اندازی ترتیب یافته چون زمینداران آهو را رانده بر تیغه کوه
بر آورند و بنظر اشرف در آید بندوق را سرراست ساخته می
اندازند همین که بآهو رسید از فراز تیغه کوه جدا شده معلق زنان
آمده بر روی زمین می افتد و بی تکلف عجب نهودی میکند و غریب
شکاریست درینوقت یکی از پیاده های آن مرزو بوم آهو را رانده آورد آهو
بر پارچه سنگی بعسرت جا گرفت و چنانچه باید خوب محسوس نمی
شد پیاده خواست که پیشتر آمده آهو را ازان مکان بیجا مازد بمجرد
آنکه قدم پیش نهاد پای خود را نتوانست در جای مضبوط

از هم گسیخت از مشاهده اینحال مزاج اشرف بشورش و آشوب
گرائید و خاطر قدسی مظاهر بغایت مکدر گشته و ترک شکار کرده
بدولتخانه تشریف آوردند مادر آن پیداده آمده جزع و فزع بسیار
ظاهر ساخت اگرچه او را بنقد تسلی فرمودند لیکن خاطر اشرف
تسلی نمی یافت گوئی ملک الموتی باینصورت متخلق گشته بنظر
اشرف در آمده بود از آن ساعت آرام و قزار از پیش دل برخاست
و حال متغیر گشت از بیدم کله به تهذه و از تهذه بر اجور تشریف آوردند
و بدستور معهود یک پهر از روز مانده کوچ فرمودند در اثنای راه
پیاله خواستند و همین که بر لب نهادند گوارا زیفتاد و برگشت و
تا رسیدن بدولتخانه حال بدین منوال بود آخرهای شب که در
حقیقت آخر روز حیات بود کار بدشواری کشید و هنگام صبح که
زمان واپسین بود ایستادهای بساط قرب را روز امید حیا نمود
نفسی چند بسختی برآمد و هنگام چاشت روز یکشنبه بیست
و هشتم شهر صفر هزار و سی و هفت هجری مطابق پانزدهم ماه
آبان سال بیست دوم از جلوس اشرف همای روح مطهر آنحضرت
از آشیانه خاک بال افشانده سایه بر فرق ساکنان خطه افلاک انگنده
جان بجان آمرین سپرد و از شفقار فرمودن شاه رضوان آرامگاه جنت
مکانی انار الله برهانه آثار روز رستخیز نمودار شد از درون و بیرون
آواز فغان و شیون در گنبد نیلگون پیچید و از سبوح اینواقعه دلخراش

شده داور بخش پسر خسرو را از قید و حبس بر آورده بنوید
سلطنت موهوم شیرین کام ساختند لیکن او اینحرف را باور نمی
داشت و اعتماد نمی کرد تا آنکه بسوگندان مغاظ تسلی بخش خاطر
آشفته او شدند آنگاه آصفخان و اعظم خان او را سوار ساخته و چتر
بر سر گرفته روانه منزل پیدش گشتند نور جهان بیگم هر چند کسان
بطلب برادر فرستاده آصفخان عذر ها گفته نزد او شان نرفت ناگزیر نعش
جذت مکانی را پیدش انداخته بادشاهزاده های عالی مقدار بر عمارتی
فیل نشسته از پی شتافتند یمین الدوله آصفخان بذاری نام هندوئی
را که در تیز روی و ذاکچوکی ید طولی داشت بخدمت حضرت
صاحب قران ثانی فرستاده خبر شفقار شدن جذت مکانی را بتقریر
او حواله نمود و چون وقت مقتضی عرضه داشت نوشتن نبود
انگشتی مهر خود را بار سپرده تا سحلی باشد بر اعتماد او القصه
آن شب در نو شهره توقف گزیده روز دیگر از کوه بر آمده در بهنبر
نزول فرمودند و در آنجا بتجهیز و تکفین پرداخته نعش آنحضرت
را مصحوب مقصود خان و دیگر بندها روانه لاهور ساختند و روز
جمعه در آنطرف آب لاهور در باغی که نور جهان بیگم اساس نهاده
بود بخاک سپردند بالجمله امرای عظام و هایر بندهائی که در موکب
مسعود بادشاه مرحوم مغفور بودند چون میدانستند که آصفخان بجهت
استقامت و استقامت دولت شاه جهان این توطیه برانگیخته

و رضا جوی بودند و در حوالی بهنبر خطبه بنام داور بخش خوانده
روانۀ لاهور شدند چون پیوسته از صادق خان ابن عم یمین الدوله آصف خان
اثر بی اخلاصی و نفاق نسبت بحضرت شاهجهان ظاهر میشد
درینوقت خوف و هراس عظیم بخاطر حق ناشناس او راه یافت و
بخدمت یمین الدوله ملتجی گشته در اصلاح اینکار استعانت جست
و شفیع بجهت تقصیرات خود درخواست آن مدار السلطنت
شاهزادهای عالیمقدار را که از نور محل گرفته بود بار حواله نمود که
بخدمت ایشان سعادت اندوخته ادراک ایندولت را شفیع جرایم
خوبش سازد و همشیره یمین الدوله که در عقد ازدواج صادق خان
بود پرستاری شاهزاده را سعادت جاوید دانسته پروانه صفت برگرد
فرق مبارک ایشان می گشت و یمین الدوله چون از جانب نورجهان
بیگم مظمن خاطر نبود نظربند داشته احتیاط میکرد که هیچکس نزد
ایشان آمد و رفت ننماید و بیگم درین اندیشه و تدبیر که شهریار
سریر آرای سلطنت گردد و آن برگشته روزگار در لاهور خبر شنقار
شدن جنت مکانی را شنیده بتحریک زن و فتنه پردازئی آن کوتاه
اندیش خود را باسم بی مسمای سلطنت ^(۲) موسوم ساخته دست
تصرف بخزائن و سایر کارخانجات بادشاهی دراز کرد و هرکس
هرچه خواست بوی داده بفراهم آوردن لشکر و جمعیت پرداخت
و جمیع کارخانجات بیوتات را از خزانه و فیلخانه و قورخانه و غیره

بمنصبداران قدیم و جدید داده بخمال محال همت مصروف داشت
و میرزا بایستغیر پسر شاهزاده مرحوم سلطان دانیال را که بعد از شفقار
شدن آنحضرت فرار نموده ببلهور نزد شهریار آمده بود بجای خود سریر
آرای ساخته لشکر را از آب گذرانیده غافل از آنکه کار فرمایان قضا و قدر
در تهیه دواتی خدمت گذارند که سلاطین والا شکوه غاشیه اطاعت و
فرمان برداری او را پیرایه دوش مفاخرت و مباهات خواهند ساخت
و فلک شاهبازی بر سر دست دارد که با وجود اوصعوه و گنجشک را چه
حد و یارای آنکه در هوای همت او بال هوس تواند کشود و قطره را بدریا
نسبت دهن آبروی خود بردن است از آنطرف آصفخان داور
بخش را بر فیل سوار ساخته خود نیز بر فیل دیگر نشسته روی
بعرصه کارزار نهاده در غول جا گرفت خواجه ابوالحسن و مخلص
خان و آله و ردیخان و سادات بارهه در هراول کار طلب گشتند شیر خواجه
و پسران شاهزاده دانیال در التمش مقرر شدند اعظم خان با بسیاری
از امرای در برانغار پای همت افشوده صادقخان و شاهنواز خان
و راقم حروف و جمعی در جرانغار مقرر گردیدند در سه گروهی
شهر تلاقی فریقین اتفاق افتاد و در حمله اول انتظام افواج شهریار
از هم گسیخت نوکران زربنده که بتازگی فراهم آورده در برابر
امرای موروثی ایندولت ابد قرین فرستاده بود هر کدام براهی
شتافتند درینوقت شهریار برگشته روزگار با دوسه هزار سوار از مردم

بوی رحانید و آن برگشته بخت و خیم العاقبت بر آمد کار خود را
نسجیده و بهبود خویش نفهمیده برهنه مونی ادبار عطف عنان
نموده بقلمه در آمد (و در حقیقت خود را پدای خویش بدام افکند)
روز دیگر امرا آمده متصل بحصار شهر بر سمت باغ مهدی قاسم خان لشکر
گاه ساختند و اکثری از نوکران او قول گرفته آغوش خان را دیدند و شب
اعظم خان بدرون قلعه در آمده در محن دولتخانه پادشاهی توقف
گزید و صباح آن امرای عظام بدرون ارک شتافته شهریار را هریر
آرای ادبار ساختند و آن برگشته روزگار بحرم سرای حضرت جنت
مکانی رفته در کنج خمول خوریده بود فیروز خان خواجه سرای که از
محرمان و معتمدان شبستان اقبال بود او را بدرون آورده باله وردیخان
سپرد او (فوطه کمرش کشوده هر دو دستش بسته) پدش داور بخش حاضر
ساخت و پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم درجائی که قرار یافته بود
محبوس داشتند و بعد از دو روز مکحول ساخته در زاویه ادبار بحال
تبا و روز سیاه نشافیدند و پس از روزی چند طهمورث و هوشنگ
پسران شاهزاده دانیال را نیز گرفته مقید ساختند و یمین الدراه
عرضه داشت مشتمل بر نوید فتح و فیروزی بدرگاه شاهجهان جوان
بخت بلند اقبال ارسال داشته التماس نمود که لوای آسمان های
بر جناح استعجال شتافته جهان را از آشوب و اختلال بی ملال سازد
و دیده منتظران شاه راه اخلاص را بغبار موکب گیتی نورد سرمه

ونهضت رایات جهانکشی بمستقر سریر خلافت رقم زده کلک بیان
می گردید بالجمله بذاری در عرض بیست روز از مقام جنکزهتی که
منزل بیست در وسط کوهستان کشمیر روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الاول
هزار و سی و هفت هجری خود را بجنیر که در انتهای سرحد نظام
الملک واقع شده رسانیده از راه بهنبر بمنزل مهابتخان که در آن چند
روز بشرف تقبیل بساط اقبال سر بلندی یافته بود رفته صورت حال
معروض داشت و او چون برق و باد خود را بر درحرم سرای خلافت
رسانیده خبر بدرون فرستاد و آنحضرت از محل برآمدند بذاری
زمین بوس نموده حقیقت را معروضداشت و مهر یمین الدوله
آصفخان را بنظر مبارک در آورد و حدوث این سانحه دلخراش بر
خاطر حق شناس گرانی ظاهر ساخت و آثار حزن و ملال برجبهه
همایون هویدا گشت چون وقت مقتضی اقامت و تقدیم مراسم
تعزیت و ترتیب مراتب رسم و عادت نبود فرصت توقف بر نمی
یافت ناگزیر به التماس مهابتخان و دیگر دولتمخواهان روز پنجشنبه
بیست و سوم ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری که مختار
انجم شناسان رصد بند بود نهضت موکب اقبال بر جناح استعجال
از راه گجرات بمستقر سریر خلافت اتفاق افتاد و فرمان مرحمت
عنوان مشتمل بر رسیدن بذاری و رسانیدن اخبار اقبال آثار و نهضت
موکب سعادت بصوب دارالخلافت مصحوب امان الله و بایزید که از

صوبه دکن بود فرستادند تا او را بنویسد عواطف گوناگون مستمال
ساخته بر ذخایر ضمائر او وقوف حاصل نماید چون هنگام زوال و
ایام نکال او نزدیک رسیده بود راه صواب از دست داده باندیشه‌های
باطل خود را سرگشته بادیة ضلالت ساخت و با نظام الملک موافق
مطلب خویش عهد و موثیقی در میان آورده بسوگندان مغلظه موکد
گردانید تمام ولایت بالاکهاات را بغنیم داده ببهرا نپور آمد و همه
جاگیرداران و حران سرحد بموجب نوشته او محال متعلقه خویش
را بغنیم وا گذاشته نزد او به بهرا نپور آمدند مگر سپهبدار خان که
حراست قلعه احمد نگر بعهد او بود هر چند وکلای نظام الملک
نوشته خانجهان را نموده به تمهید مقدمات بیم و امید خواستند که
قلعه را متصرف گردند میسر نشد و در جواب گفت که بی فرمان
بادشاهی من این قلعه را بشما نمیدهم از آنوقت خاطر پرداخته
منتظر نشسته ام اگر فرمان بادشاهی بمن برسد تسلیم میکنم
و الا سرمن است و این قلعه بالجملة چون خانجهان انداز فساد
داشت و اراده باطل باخود مخمر ساخته بود نخست چندین ملکی
را مفت و رایگان بغنیم وا گذاشت که شاید بوقت بد بفریاد او
برسد مقارن اینحال دریائی روهیله که پیش از شفقار شدن جنت
مکانی از خدمت شاه بلند اقبال حرمان سعادت اختیار نموده
بچاندور که داخل ولایت نظام الملک امت رفته بغا کاهی روزگار بسر

برانداز بآن افغان برگشته بخت خاطر نشان نموده جان نثار خان
را که فرمان گیتی مطاع بجهت استمالت او آورده بود بی آنکه
عرضداشتی در جواب فرمان عالیشان قلمی نماید بی نیل مقصود
رخصت معادوت فرمود (^{۹۱} رافم حروف خود مکرر از جان نثار خان
شنیده که آقا افضل باعث اینهمه فساد و خانه براندازی او شد
هرچند من در خلا و ملا مدعیات می گفتم او نمی گذاشت که کار
از پیش رود) القصه خان جهان فرزندان خود را با سکندر خان دومان و
جمعی از افغانان که از صمیم القلب با او موافقت داشتند در برهانپور
گذاشته خود با جمعی از بندهای بادشاهی که بظاهر دم با او از موافقت
می زدند (و خود را از شر او محافظت می نمودند مثل راجه
کچ سنگه و راجه جی سنگ و غیره) بماند و آمده اکثر محال ولایت
مالوه را متصرف شد و مکنونات باطن فتنه پرداز خود را بر عالم بیان
ظاهر ساخت و هم بزودی برگشته بیرهانپور پیوست و چون لشکر
گیهان شکوه بسرحد گجرات رایت اقبال برافراشت عرضه داشت
ناصرخان که بخطاب شیرخانی سرافرازی داشت مبنی بر اظهار اخلاص
و دولتخواهی خویش و ارادتهای باطل سیفخان که در آنوقت
صاحب صوبه احمدآباد بود رسید و چون سیفخان در ایام حیات
حضرت شاهنشاهی نسبت به بندهای شاه جوان بخت مصدر
گستاخیها شده بود از کردهای خویش خوف و هراس عظیم داشت

لهذا شیر خان را بمراحم خسروانه مستمال و امیدوار ساخته بنزد
صاحب صوبگی گجرات سرگرم خدمت گردانیدند و فرمان شد که
شهر احمد آباد را متصرف شده حواله معتمدان خود نماید و سیف خان
را نظر بند داشته بدرگاه والا حاضر سازد و درینوقت سیف خان
بیماری صعب داشت چون همشیره کلان نواب قدسی احتجاب
ممتاز الزمانی در حباله نکاح سیف خان بود و آن ملکه جهان
به همشیره خویش نهایت محبت و دل نگرانی ظاهر می ساخت
مراعات خاطر ایشان بر ذمه مروت شاه بلند اقبال لازم و متحتم بود
خدمت پرست خان دستوری یافت که به احمد آباد شتافته نگذارد
که آسیب جانی بسیف خان رسد موکب نصرت طراز دریای نریده را
از گذر بابا پیاره عبور فرموده ظاهر قصبه سنور که بر لب آب مذکور
واقع است نزول سعادت ارزانی داشت و در آن مقام دلگشا جشن
وزن قمری سال سی و هفتم از عمر ابد پیوند آراستگی یافت
و سید دلیر خان بارهه که از یکتای جوانان رزم آرای نبرد دوست
او بود بادراک سعادت زمین بوس فرق عزت بر افراخت و منصب
او چهار هزاری ذات و سه هزار سوار مقرر گشت و درین جشن
جهان افروز از عرضه داشت شیر خان معروض بساط اقبال گردید
که از نوشته هندوان گجراتی که شرکا و گماشتهای آنها در لاهور اند
معلوم شد که یمین الدوله آصف خان و دیگر دولتمخواهان که داور بخش

بودند در حوالی لاهور با افواج او جنگ کرده رایت فتح و نصرت
بر افراختند و ناشدنی در حصار لاهور متحصن گشته بزندان
مکانات گرفتار گشت و خدمت پرست خان که بجهت محافظت
سیفخان و آوردن او شتافته بود چون بحوالی احمد آباد پیوست
شیر خان باستقبال فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه بر آمده
جدین اخلاص را بسعدت زمین بوس نورانی ساخت سیفخان را
که به سترضعف و ناتوانی افتاده بود بر پالکی نشانده حواله خدمت
پرستخان کرد خان موسی الیه آنرا نظر بند بدرگاه سپهر اشتباه رسانید
و شهنشاه جرم بخش عذرپذیر بشفاعت نواب قدسی احتجاب
ممتاز الزمانی جرایم و زلات (آورا بیمار مرض ادبار حق نا شناس را)
بعفو مقرون داشته از حبس غمها و المها آزاد ساختند و شیر خان
از ضبط و نسق شهر خاطر و پرداخته با دیگر امرا مثل میرزا
عیسی ترخان و میرزا والی و غیرهم در محموله آباد بسعدت مین
بوس کمروای مراد خودها گردیدند و چون تالاب کاکریه که در
ظاهر شهر احمد آباد واقع است محل نزول رایات اقبال گشت
هفت روز در آن مقام دلکش بجهت تنظیم و تنسیق ملک
اقامت فرموده شیر خانرا بمنصب پنجهزاری ذات و سوار
و صاحب صوبگی ملک گجرات بلند پایگی بخشیدند و میرزا

تته سرافراز ساختند و بجهت نظام کارخانه سلطنت و انتظام
مصلح دولت خدمت پرست خان را که از معتمدان و محرمان جان
نثار بود نزد یمن الدوله آصفخان بلاهور فرستادند و فرمان عالی شان
بخط خاص شرف صدور یافت که درین هنگام که آسمان آشوب
طلب و زمین فتنه خیز است اگر داور بخش پسر خسرو و برادر
او ناشدنی و پسران شاهزاده دانیال را آواره صحرای عدم ساخته
دولتخواهان را از توزع خاطر و شورش دل فارغ سازند بصلاح و صواب
قرین تر خواهد بود روز یکشنبه بیست و دوم شهر جمادی الاول هزار
و می و هفت هجری مطابق دهم بهمن ماه آگهی حال بیست
و دو از جلوس جهانگیری باتفاق دولتخواهان در ایوان دولتخانه
خاص و عام لاهور خطبه بنام نامی و القاب سامعی شاه جوان
بخت بلند اقبال مصمند آرای تخت خلافت و اجال رونق و بها
پذیرفت داور بخش^(۵) را که دولتخواهان روزی چند بجهت مصلحت
وقت و تسکین شورش بسلطنت بر داشته بودند دستگیر ساخته در
گوشه ادبار محبوس گردانیدند روز چهارشنبه سیزدهم بهمن ماه
مطابق بیست و ششم جمادی الاول او را با گرشامب برادرش و شهریار
و طهمورث و هوشنگ پسران سلطان دانیال مرحوم بادیه پیمایی
راه فنا گردانیدند و گلشن هستی را از خس و خاشاک وجود شان
پراختند درینوقت موکب اقبال بحدود ملک رانا پیوست رانا کرن

بادراک سعادت آستان بوس مقتخر و مباهیه گشته بود بتارک اخلاص
شتافته دوات زمین بوس دریافت و پیشکش درخور خویش گذرانیده
سعادت جاوید اندوخت و شه نشاه دریا نوال آن برگزیده خویش را
بانواع و اقسام مراحم و نوازش سرافروری بخشیده خلعت خاصه با
دکده کی لعل قطبی که سی هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر
مرصع و خنجر و فیل خاصه با یراق نقره و اسب خاصه با زین طلا
عذایت فرمودند و محال جاگیر او را بدستور سابق مقرر داشتند و
بر کنار گول مازندل جشن وزن مبارک شمسی سال سی و هشتم از
عمر ابد پیوند آراستگی یافت و بتاریخ هفدهم شهر جمادی الاول
مطابق پنجم بهمن ماه ساخت دار البرکت اجمیر از عساکر موکب منصور
محمود بهشت برین گردید و بآئین جد بزرگوار خویش پیاده زیارت
روضه متبرکه معینیه شتافته از سعادت جاوید ذخیره برگرفتند و بعد از
مراسم زیارت و شرایط نیازمندی معتکفان و مجاوران مزار فائض
الانوار و سایر مستحقین آن دیار را از فیض نذورات و تصدقات
کامروای مراد ساختند و مسجد عالی از سنگ مرمر طرح افکنده
بنایان چابک دست مقرر فرمودند که در اندک فرصت بدستوری که
مقرر شده حسن انجام بخشند و بخواهش مپه سالار مهابت خان
صوبه اجمیر و پرگنات نواحی آن بجاگیر او مرحمت شد درین چند
روز خان عالم مظفر خان معموری و بهادر خان اوزبک و راجه جیسنگه

شکوه بظاهر دار الخلافت اکبر آباد در باغ نور منزل نزول اقبال ارزانی
فرمود قاسم خان حاکم شهر نیز در باغ مذکور بسعدت زمین بوس
جدین اخلاص را نورانی ساخت. و صباح روز مذکور همای چتر همایون
شه نشاه بلند اقبال سایه ابد پیرایه بر فرق متوطنان مستقر سریر
خلافت و منتظران صبح سعادت افکنده آن شهر کرامت بهر را بغرغ
جمال جهان آرای خویش روشنی بخشیدند و از باغ مذکور تادرد و لخانه
ارک بر تخت فیل کوه شکوه نشسته خرمن خرمن زر مسکوک بر زمین و
یسار ریخته دامن اهل حاجات را مالامال مراد ساختند و از مردم
شهر و دیهها که بهوای نظاره آمده بودند از زمین کوچه تا پشت
بام خانههای دو آشیانه و سه آشیانه خلق انبوه بیرون از شمار و
حساب تماشائی بودند بر ضمائر ارباب بصائر پوشیده نماند که
سوانح ایام سلطنت و وقایع هنگام خلافت نیر برج دولت و اقبال
کوکب سپهر عظمت و اجلال دره التاج نصرت و فیروزی قره العین
عدالت و جهان افروزی مشید قوانین نصفت و رافت موسس
مبدائی مرحمت و معدلت مهنشاه حقیقی و مجازی شهاب الدین
محمد صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه غازی را بحکم همایون
آنحضرت دانشوران سخن آفرین و منشیان فصاحت گزین
متصدی گذارش و نگارش گشته بعبارتی که منتخب مستعدان
روزگار زبید در سلک تحریر کشیده سعادت جاوید را ذخیره می دهند
لاجرم این فقیر قلیل البضاعت و حقیر عدیم الاستطاعت دعت ازان

ذکر اولاد والا نهاد حضرت جنت مکانی

بادشاه مغفور مبرور را پنج پسر والا گهر و دو دختر قدسی
اختر بود - سلطان خسرو - سلطان پرویز - سلطان خرم - سلطان
جهاندار - سلطان شهریار - سلطان نسا بیگم - بهار بانو بیگم - خسرو
و پرویز و جهاندار در حیات پدر بزرگوار بعالم بقا شتافتند و تاریخ
وفات آن مسافران ملک بقا در محل خود رقمزده کلک بیان
گشته - و از خسرو دو پسر و یک دختر مانده بود پسران بعد از
شنعار شدن آنحضرت بطریقیکه نگاشته آمد راه ممات پیش گرفتند
و دختر تا حال در قید حیات است - و از سلطان پرویز طفلی و صبیغه
بود طفل پس از پدر بزودی رحلت نمود و صبیغه در عقد ازدواج
شاهزاده دارا شکوه است - و از شاهجهان چهار نرزند اقبال مزد و سه
صبیغه قدسیه روشنی افزای دیده جد بزرگوار بودند - سلطان دارا شکوه -
سلطان شجاع - سلطان اورنگ زیب - سلطان مراد بخش - پرهیز
بانو بیگم - جهان آرا بانو بیگم - روشن رای بانو بیگم - و از جهاندار
اولاد نماند و از شهریار دختری هست لار دلای بیگم نام *

ذکر وزرای شاهنشاه جهان پناه

در زمان شاهزادگی نخست رای کهندسور خدمت دیوانی
آنحضرت داشت بعد از او بایزید بیگ باینخدمت پرداخت بعد از او

آنحضرت بر اورنگ فرمان روائی بـخطاب والی امیرالامرائی
سر عزت برفلک نمود و چون لب سکه بنام نامی خندان شد
و فرق منبر بالقباب گرامی ارتفاع پذیرفت میرزا غیاث بیگ
طهرانی را که شمه از احوال او در محل خود نگاشته خامه
بیان گشته بـخطاب اعتماد الدوله اختصاص بخشیده بشرکت
خان بیگ که خطاب وزیر الملک یافته بود دیوان ساختند
و همچنین امیرالامرا وکیل مدار علیه بود چون او به بیماری مزمن
گرفتار آمد و موبه موعود بصوب کابل نهضت فرمود جعفر بیگ قزوینی
مخاطب بآصفخان که احوال او نیز در جای خویش تحریر پذیرفته
بخدمت جلیل القدر وکالت چهره سعادت برافروخت خواجه
ابو الحسن تربیتی را بهمراهی خود التماس نمود تا سر رشته دفتر
و کاغذ نگاهدارد خواجه اگرچه مرد راست و درست کار گذار بود
اما بقرش روئی و درشت خوئی اتصاف داشت و بعد از آنکه آصفخان
بهم دکن رخصت یافت بتازگی خدمت دیوانی به اعتماد الدوله باز
گشت او تا آخر ایام حیات باستقلال تمام بلوازم آن امر خطیر
پرداخت و بعد از رحلت آن دستور معظم نوبت دیگر خواجه
ابو الحسن خلعت وزارت پوشید بعد از آنکه مهابتخان را از درگاه
معلی اخراج نمودند یمین الدوله آصف خان خلف الصدق
اعتماد الدوله را بمنصب بزرگ وکالت اختصاص بخشیدند و همچنین

ملا روزبهان شیرازی - ملا شکر الله شیرازی - ملا تقیای شستری -
 میر ابو القاسم گیلانی - اعمی اعمری - ملا باقر کشمیری - ملا
 باقر تہدی - ملا مقصود علی - قاضی نور الله - ملا فاضل کابلی - ملا
 عبد الحکیم سیدالکوٹی - ملا عبد المطلب سلطان پوری - ملا عبد الرحمن
 بہرہ گجراتی - ملا حسن فراغی گجراتی - ملا حسین گجراتی -
 خواجہ عثمان حصاری ملا محمد جونپوری •

ذکر حکما کہ در خدمت اقدس بودند

حکیم رکضای کاشی - حکیم مسیح الزمان کاشی - حکیم ابو القاسم
 گیلانی ملقب بحکیم الملک - حکیم مومذای شیرازی - حکیم روح الله
 بروجی - حکیم حمید گجراتی حکیم تقی گیلانی •

ذکر شعرا کہ معاصر آنحضرت بودند

بابا طالب اصفہانی - ملا حیداتی گیلانی - ملا نظیری نیشاپوری -
 ملا محمد صوفی مازندرانی - ملک الشعرا طالبی آملی - سعیدای
 گیلانی - میر معصوم کاشی - فسوزی کاشی - ملا حیدر خضالی - شیدا •

گوینده و سازنده کہ در زمان آنحضرت بودند

حافظ ناد علی - حافظ کیب فتحا - نصیرا - باقیا - حافظ عبد الله -
 استاد محمد نائی - حافظ چیلہ •

نغمہ سرا بیان ہند

**IQBALNAMA-I JAHANGIRI;
OF
MOTAMAD KHAN.**



**PUBLISHED BY
THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.**



**EDITED BY
MAWLAWIS ABD AL-HALI, AND AHMAD ALI.**

**UNDER THE SUPERINTENDENCE OF
MAJOR W. N. LEES. LL. D.**



Printed at the College Press.

کتب خانہ
 جامعہ اسلامیہ
 ۱۔ اراکین مجلس اعلیٰ مجلس فقہاء و خطباء
 مجلس فقہاء و خطباء
 ۲۔ سائنس و فائنڈیشن
 ۳۔ اراکین و الزمرہ
 ۴۔ مجلس اعلیٰ
 ۵۔ مجلس اعلیٰ
 ۶۔ مجلس اعلیٰ
 ۷۔ مجلس اعلیٰ
 ۸۔ مجلس اعلیٰ
 ۹۔ مجلس اعلیٰ
 ۱۰۔ مجلس اعلیٰ
 ۱۱۔ مجلس اعلیٰ
 ۱۲۔ مجلس اعلیٰ
 ۱۳۔ مجلس اعلیٰ
 ۱۴۔ مجلس اعلیٰ
 ۱۵۔ مجلس اعلیٰ
 ۱۶۔ مجلس اعلیٰ
 ۱۷۔ مجلس اعلیٰ
 ۱۸۔ مجلس اعلیٰ
 ۱۹۔ مجلس اعلیٰ
 ۲۰۔ مجلس اعلیٰ
 ۲۱۔ مجلس اعلیٰ
 ۲۲۔ مجلس اعلیٰ
 ۲۳۔ مجلس اعلیٰ
 ۲۴۔ مجلس اعلیٰ
 ۲۵۔ مجلس اعلیٰ
 ۲۶۔ مجلس اعلیٰ
 ۲۷۔ مجلس اعلیٰ
 ۲۸۔ مجلس اعلیٰ
 ۲۹۔ مجلس اعلیٰ
 ۳۰۔ مجلس اعلیٰ
 ۳۱۔ مجلس اعلیٰ
 ۳۲۔ مجلس اعلیٰ
 ۳۳۔ مجلس اعلیٰ
 ۳۴۔ مجلس اعلیٰ
 ۳۵۔ مجلس اعلیٰ
 ۳۶۔ مجلس اعلیٰ
 ۳۷۔ مجلس اعلیٰ
 ۳۸۔ مجلس اعلیٰ
 ۳۹۔ مجلس اعلیٰ
 ۴۰۔ مجلس اعلیٰ
 ۴۱۔ مجلس اعلیٰ
 ۴۲۔ مجلس اعلیٰ
 ۴۳۔ مجلس اعلیٰ
 ۴۴۔ مجلس اعلیٰ
 ۴۵۔ مجلس اعلیٰ
 ۴۶۔ مجلس اعلیٰ
 ۴۷۔ مجلس اعلیٰ
 ۴۸۔ مجلس اعلیٰ
 ۴۹۔ مجلس اعلیٰ
 ۵۰۔ مجلس اعلیٰ
 ۵۱۔ مجلس اعلیٰ
 ۵۲۔ مجلس اعلیٰ
 ۵۳۔ مجلس اعلیٰ
 ۵۴۔ مجلس اعلیٰ
 ۵۵۔ مجلس اعلیٰ
 ۵۶۔ مجلس اعلیٰ
 ۵۷۔ مجلس اعلیٰ
 ۵۸۔ مجلس اعلیٰ
 ۵۹۔ مجلس اعلیٰ
 ۶۰۔ مجلس اعلیٰ
 ۶۱۔ مجلس اعلیٰ
 ۶۲۔ مجلس اعلیٰ
 ۶۳۔ مجلس اعلیٰ
 ۶۴۔ مجلس اعلیٰ
 ۶۵۔ مجلس اعلیٰ
 ۶۶۔ مجلس اعلیٰ
 ۶۷۔ مجلس اعلیٰ
 ۶۸۔ مجلس اعلیٰ
 ۶۹۔ مجلس اعلیٰ
 ۷۰۔ مجلس اعلیٰ
 ۷۱۔ مجلس اعلیٰ
 ۷۲۔ مجلس اعلیٰ
 ۷۳۔ مجلس اعلیٰ
 ۷۴۔ مجلس اعلیٰ
 ۷۵۔ مجلس اعلیٰ
 ۷۶۔ مجلس اعلیٰ
 ۷۷۔ مجلس اعلیٰ
 ۷۸۔ مجلس اعلیٰ
 ۷۹۔ مجلس اعلیٰ
 ۸۰۔ مجلس اعلیٰ
 ۸۱۔ مجلس اعلیٰ
 ۸۲۔ مجلس اعلیٰ
 ۸۳۔ مجلس اعلیٰ
 ۸۴۔ مجلس اعلیٰ
 ۸۵۔ مجلس اعلیٰ
 ۸۶۔ مجلس اعلیٰ
 ۸۷۔ مجلس اعلیٰ
 ۸۸۔ مجلس اعلیٰ
 ۸۹۔ مجلس اعلیٰ
 ۹۰۔ مجلس اعلیٰ
 ۹۱۔ مجلس اعلیٰ
 ۹۲۔ مجلس اعلیٰ
 ۹۳۔ مجلس اعلیٰ
 ۹۴۔ مجلس اعلیٰ
 ۹۵۔ مجلس اعلیٰ
 ۹۶۔ مجلس اعلیٰ
 ۹۷۔ مجلس اعلیٰ
 ۹۸۔ مجلس اعلیٰ
 ۹۹۔ مجلس اعلیٰ
 ۱۰۰۔ مجلس اعلیٰ

